



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مجموعه آثار شهید سید محمد باقر صدر (ع) در زمینه حقوق بشر و عدالت اجتماعی

موسکول

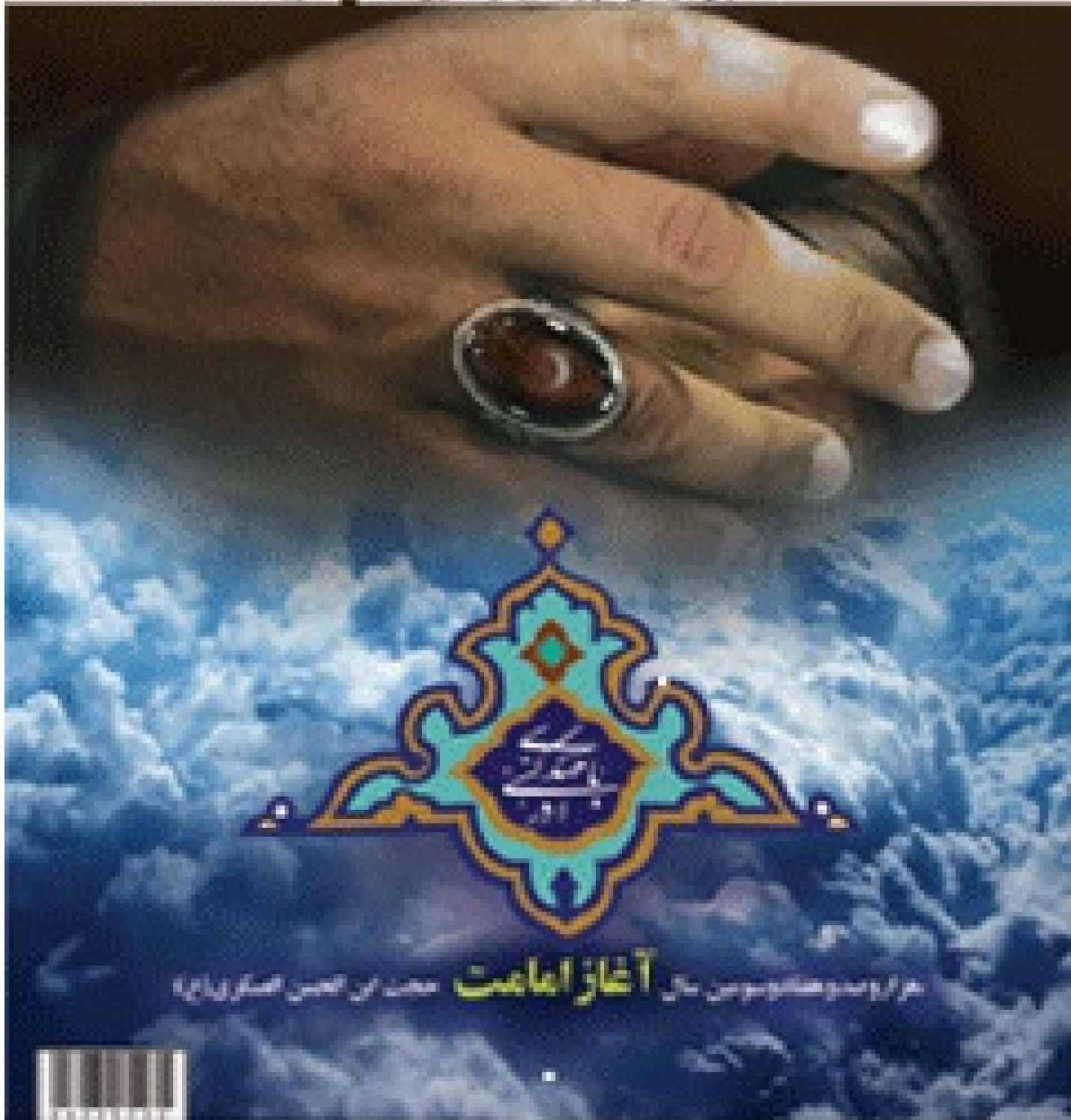
شماره
۶۰-۶۱

ماهنامه

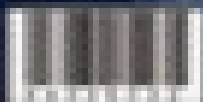


موسکول، شماره ۶۰-۶۱، زمستان ۱۳۸۵

موسکول، شماره ۶۰-۶۱، زمستان ۱۳۸۵



هر آرزوی دنیوی و دینی در سایه آغاز امامت حضرت ابن العسکری (ع) رخسار



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماهنامه موعود ۱۰ و ۱۱

نویسنده:

ماهنامه موعود

ناشر چاپی:

ماهنامه موعود

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ماهنامه موعود ۱۰ و ۱۱ - آذر و دی ۱۳۷۷
۷	مشخصات کتاب
۷	سرمقاله
۹	وظایف منتظران
۱۲	انقلاب مهدی و دگرگونی روابط اجتماعی
۱۸	کیمیای محبت
۲۰	محبت امام زمان طریقت دارد
۲۲	دانستی‌هایی درباره حضرت مهدی، علیه السلام
۳۱	یاران قائم، علیه السلام- ۲
۳۸	موعود در قرآن (برنامه دولت کریمه)
۴۴	نسبت ما و مهدی، علیه السلام در عصر حاضر(انسان کامل) - ۵
۵۴	گفتگو درباره مهدی، علیه السلام(طول عمر و اعجاز)- ۷
۵۸	مهدی، علیه السلام در کتاب و سنت - ۱
۶۳	ایرانیان و نقش آنان در دوران ظهور - ۱
۷۰	نگرشی به آیه تطهیر - ۲
۷۱	اقرار صحابی به فضایل اهل بیت
۷۴	اساس اولویت ائمه، علیهم السلام
۷۶	غرب و الگوهای فرهنگی
۸۳	نظریه پردازی درباره آینده جهان و جهان آینده - ۱
۹۲	اهل بیت علمای ابرار، وسائط فیض
۱۰۱	یک جمکران آرزو
۱۰۳	لایق عشق
۱۰۷	انتظاری که به گل نشست

۱۱۰ فوتوریسم چیست؟

۱۱۵ رویکرد غرب و مسیحیت به معنویت و مهدویت

۱۱۷ میعادگاه منتظران

۱۲۲ درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: ماهنامه موعود، ۱۳۷۷

عنوان و نام پدیدآور: شماره ۱۰ و ۱۱ - آذر و دی ۱۳۷۷ / ماهنامه موعود

ناشر چاپی: ماهنامه موعود

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه، رایانه و ماهنامه

ص: ۱

سرمقاله

اسماعیل شفیعی سروسستانی چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم مثل اینکه همین دیروز بود که همه خیابانها و صحن کوچه ها و سردر مغازه ها، پوشیده از چراغهای سرخ و سبز و آبی بود و جشن و شادمانی مردمی که نیمه شعبان را با نقل و شیرینی و تماشای فیلمهای خنده دار چارلی چاپلین و لورل و هاردی می گذراندند. گویی همگان از ته دل یکصدا می گفتند: عشرت کنیم ورنه بحسرت کشندمان روزی که رخت جان بجهانی دگر کشیم چشم بر هم زدنی گذشت و دوباره از میانه انبارها و صندوقها، پرچم های مزین به «یا صاحب الزمان» بیرون آمدند تا بر در و دیوار شهر آویخته شوند و بساط سور و شیرینی را گرم و گرمتر سازند.

ص: ۱

با چاشنی همیشگی کارتونهای والت دیسنی و برنامه های سرگرم کننده. گویی در ازدحام بی دردی و بی عاری، آنکه بیشتر از هر زمان پنهان می ماند «سر خداست که در تنق غیب منزویست» افسوس که در منتهی الیه جاده خودبینی و بلندای قله خودکامی همه چیز را در خدمت خود می آوریم، حتی او که: روی خوبست و کمال هنر و دامن پاک لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست و صد افسوس که در نیافتیم در عصر آخرالزمان و زمان فتنه آخرین، هیچ پناه امنی جز سایه سار نخل بلندش نیست. چه، بحران فراگیر دامن می گسترده تا همه نامها به بی نامی مبدل شود و همه جامه های اعتباری اندامهای ناراست ما فروافتد. شاید آن زمان بحقیقت دریابیم: آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست چشم میگون لب خندان دل خرم با اوست چشم بر هم زدنی دیگر، جشن میلاد به سر می آید، چراغها و پرچمها به صندوقخانه باز می گردند تا شمع نیم مرده تا شعبانی دیگر به خواب رود. هیئات که اگر درمی یافتیم همه بودن در گرو نگاه اوست و همه «شدن» در انتظار اشارتی از سوی او، از عمق جان در هر روز و هر شب نشید برمی کشیدیم که: فقیر و خسته بدرگاہت آدمم رحمی که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز گویی در ازدحام چراغها و رنگها مجالی برای سر بی سودای ما نمی ماند تا در پی خط سبز او روانه شویم و پای در دایره معرفتش گذاریم. گویی در دل بی نور، سودای روز و روزگاران ماندگار مانده ورنه غم هجرانش هر روز و شبمان را چنان در خود می پیچید که بی سر و دستار می خواندیمش: ای پادشاه صورت و معنی که مثل تو نادید هیچ دیده و نشنیده هیچ گوش جشن میلاد، ذکر بلندیت تا گرد غفلت از چشم و دل باز گیریم و تاریکی دل را با چراغ نام بلندش روشنایی بخشیم. نیمه شعبان بشارت حضور مردیست که اگر شناخته شود، انتظار یار قرین روزان و شبانمان خواهد شد و دستهایمان رو به آسمان همنا با لبهامان زمزمه خواهند کرد: تو خود ای گوهر یکدانه کجایی آخر کز غمت دیده مردم همه دریا باشد نیمه شعبان، انعکاس نام مضطربست که برای برافراشتن پرچم «البیعه لله» بازوان گره خورده مردان مردی را می طلبد که با نامش هم عهد شده باشند. عهدی که می فرمود: «اگر شیعیان بدان وفادار می ماندند فیض دیدارش را از دست نمی دادند.» در بیابان طلب گرچه ز هر سو خطرست می رود حافظ بیدل به تولای تو خوش نیمه شعبان بر عموم شیعیان مبارک باد. به امید آنکه یاد او قرین همه ایامان باشد.

ان شاءالله سردبیر

پیام حضرت آیهالله صافی گلپایگانی السلام علی المهدی الذی وعدالله به الامم سلام بر حضرت مهدی، موعود انبیا، خاتم اولیا و مطلوب اصفیا، امام وقت و صاحب عصر، بقیه الله فی الارضین، محبوب ملائکه مقربین، فاتح حصون مستکبرین، معز الاسلام و المسلمین، نجات بخش مقهورین و مستضعفین، مقصود از: «فمن یتیکم بماء معین»، (۱) مصداق: «و کل شیء احصیناه فی امام مبین»، نور ابصار سالکین، (۲) شمع محفل ارباب یقین، نخل بلند بوستان موحدین، نهال برومند روضه «طه» و «یس»، دادگستر راستین، امین خدا و امان اسیران زمین، شرف اولیاء صالحین، خلف انبیاء مرسلین، قطب جهان و کشف حصین، غیاث المضطر المستکین.

ص: ۳

۱- (۱) سوره ملک (۶۷)، آیه ۳۰.

۲- (۲) سوره یس (۳۶)، آیه ۱۲.

حضرت حجت، ولی عصر، ختم هشت و چار عدل یزدان، نور تابان، رحمت پروردگار غوث اعظم، فخر آدم، پیشوای دین پناه عدل قرآن، روح ایمان، مهر چرخ اقتدار حافظ شرع نبی، معنایی از «نات بخیر»^(۱) آیت عظمی، جمال الله، فخر روزگار سلام الله تعالی علیه و علی آبائه الطاهرین. ثم السلام علیکم یا معشر الشیعه یا ایتها الفئه المؤمنه و الفرقه الناجیه، بشری لکم ثم بشری و طوبی لکم ثم طوبی فانتم فئه الله تعالی و حزبه و الفائزون بکرامته و المتشرفون بولایه ولیه الذی بشر بظهوره الامم، فزتم و الله فوزا عظیما، هنیئا لکم ثم هنیئا لکم هذه السعاده العظمی والدرجه الکبری. سلام بر ماه شعبان، سلام بر شب نیمه شعبان، سلام بر بامداد روز میلاد، سلام بر آن مادری که پیامبران عالیقدر خدا مردم را به نوزاد او بشارت دادند. سلام بر نرگس ملکه عظمای جهان و سلام بر حضرت امام حسن عسکری، علیه السلام. سلام بر شما شیعیان و منتظران ظهور و سلام بر خوانندگان مجله موعود، سلام بر عزیزانی که ماه شعبان را گرمی می دارند و زاد روز حجت خدا، ارواح العالمین له الفداء، را با شکوه و عظمت و شوق و ذوق استقبال می کنند و با مراسمی که برپا می کنند، و وفاداری خود را نسبت به اسلام و ارادت خود را نسبت به آقا و مولایشان اعلام کرده و پایداری و ستقامت خود را برای پاسداری از ارزشها و سنتهای دینی و مذهبی به دنیا نشان می دهند و دشمنان را از اینکه بتوانند در صف منتظران بیدار دل و مؤمنان غیرتمند و ملتزم به احکام اسلام رخنه نمایند مایوس می سازند. گوارا باد بر شما این حسن اعتضاد و قوت ایمان. گوارا باد بر شما این درک و فهم از انتظار ظهور و گوارا باد بر شما این شعور و احساسات. شما گروه خدا و حزب الله حقیقی هستید، بر راه و عقیده و روش خود استوار و ثابت باشید و دین خدا را یاری کنید و آقا و مولای خود را از خود شاد و مسرور سازید. عزیزان دین، عزیزان خدا، جوانان اسلام و فرزندان قرآن! در این عصر غیبت در برابر این همه کید و مکر و سیاستهای مکارانه و این همه هجوم فرهنگی و افکار الحادی و اسلام زدا، این تبلیغات شوم و این همه قلم به دستهای مزدور و مطبوعات و نشریات گمراه کننده، این شما جوانان غیرتمند مسلمان هستید که باید از اسلام دفاع کنید و این توطئه ها را بی اثر سازید. تلاش دشمن این است که تعهد ما را به احکام دین کمرنگ و ضعیف سازد. آنها زن مسلمان، مرد مسلمان، جوان مسلمان، دانشجوی مسلمان و مدرسه و دانشگاه مسلمان را هدف قرار داده اند و می خواهند سنگرهای فرهنگی و علمی ما را تصرف کنند و آن را از اسلام و از افتخار به گذشته های مسلمین خالی کنند. اینان به اسم ملیت و وطن و تمدن و به اسم حمایت از آزادی و تجدد و به نام حقوق بانوان و روشنفکری و بهانه ها و عناوین فریبنده و گمراه کننده دیگر به معنویت، اسلامیت و ولایت ما حمله می کنند. آنان از این موج اسلام گرایی که دریای متلاطم جامعه میلیاردی اسلام را فرا گرفته و زن و مرد را برای بازگشت به عزت دیرین بسیج کرده در هراس اند. آنان از شور و شوق مسلمانان برای حاکمیت اسلام و از بازگشت بانوان به حجاب و حشمت اسلامی به وحشت افتاده و در برابر انقلاب عظیم اسلامی ایران از هیچ گونه توطئه و تحریکی دست برنمی دارند. تجدید قدرت اسلام

ص: ۴

در فلسطین، الجزایر، ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، آذربایجان، چین، داغستان، تاتارستان و دیگر نقاط جهان خواب و آرام را از دشمنان اسلام ربوده و تلاش ملل اسلامی برای پاره کردن زنجیرهای سلطه و استکبار و اجتماع در زیر لوای اسلام آنها را سخت پریشان ساخته است. در این اوضاع و احوال وظیفه شما، منتظران ظهور و شیعیان امام عصر، علیه السلام، مخصوصا شما جوانان عزیز بسیار حساس است. امید است که همگی مسؤولیتهایی را که در برابر این تحرکات شوم و توطئه های فرهنگی و سیاسی داریم درک کنیم و مواضع اسلامی را حفظ نماییم و ترقی و تعالی جامعه اسلامی را در علم و صنعت و اخلاق و فضایل و خودکفایی و بی نیازی از بیگانگان را وجهه همت قرار دهیم و نگذاریم که شخصیت اسلامی ما را با گرایش به سوی یمین و یسار، ترویج فحشا و فساد و تاسیس مراکز لهو و لعب، اشتغال به کارها و سرگرمیهای عمر بر باد ده، همراه با تبلیغ اختلاط زن و مرد و رواج موسیقی و ملاحی و مناهی دیگر، تغییر دهند و به سرنوشت اندلس و اسپانیا گرفتار کنند. همه باید با زبان، با مال و با هر امکانی که در اختیار داریم، جهاد کنیم و از سنگرهای اسلام و از مرزهای فکری و عقیدتی اسلامی حفاظت کنیم. به امید رشادتها و جوانمردیهای جوانان غیور مسلمان و فرزندان عزیز اسلام و قرآن. و قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله والمؤمنون. و السلام علیکم و رحمہ الله و برکاته

محمد حکیمی قرآن کریم در آیاتی چند که به چگونگی های انقلاب آخرالزمان پرداخته است معیارها و محورهایی را تبیین کرده است که بسیار با اهمیت و درخور تامل است: یکی از این محورها حاکمیت طبقه فرودست و مستضعف است. در طول تاریخ انسان همواره و همیشه (به جز دوران کوتاهی، آن هم در جوامعی خاص و نه فراگیر و جهانی) مراکز قدرت مالی، سیاسی و نظامی در دست طبقات مستکبر و برتری طلب و سلطه طلبان اجتماعی بوده است که با دستیازی به منابع ثروت و کالاها و مواد، سلطه خود را بر خلق خدا استوار می ساختند و انسانها را به دلخواه خود به کار می کشیدند و برده خویش می ساختند. طبق وعده های قرآنی این جریان ناهنجار به طور اصولی و واقعی و نه شعاری و ادعایی، در انقلاب نهایی تاریخ، ره نیستی می پوید و طبقه قدرتمند از اریکه قدرت به زیر افکنده می شوند و فرودستان و ضعیف نگه داشته شدگان مراکز قدرت را در دست می گیرند و براستی محرومان حاکم می گردند و آرزوی دیرینه همه مصلحان و انسان دوستان و پیامبران، تحقق می یابد. این انقلاب که به سود طبقه مستضعف صورت می پذیرد، چون انقلاب و رستاخیز قیامت است. چنانکه در قیامت براستی نیکان و انسانهای انسان به منزلت و جایگاه شایسته خویش دست می یابند و ناانسانهای انسان نما سقوط می کنند و به کیفر می رسند چنانکه قرآن این ویژگی قیامت را نیک تبیین کرده است «خافضه رافعه (۱) انقلاب قیامت، گروهی را بالا می برد و فراتر از گروهها و طبقات قرار می دهد و گروهی را از اریکه قدرت به پایین می کشد و زیر دست می سازد» انقلاب جهانی و نهایی موعود آخرالزمان نیز چنین است و بدون هیچ کمی و کاستی و یا سهل انگاری و چشم پوشی، سلطه طلبان قدرتمند را به زیر می افکند و فرودستان محروم را بر مراکز قدرت حاکم می سازد. در انقلاب، نهایی انقلابیون به خاطر معیارهای دقیق الهی که بر جان و روان آنها حاکم است و دین باوری راستینی که در ژرفای روحشان نفوذ کرده است، هیچ گاه از راه اصلی و الهی خویش غافل نمی مانند و جهت حرکت خود را عوض نمی کنند. بنابراین مشکل اصلی انقلابهای تاریخ که پس از رسیدن به قدرت، گذشته خویش را پس پشت می افکنند و به همه معیارها و اصول انقلاب خود پشت می کنند، پیش نمی آید و طبقه فرودست انقلابی همواره انقلابی می ماند. این انقلاب که در انتظار بشریت است و بشریت نیز در انتظار آن است در این آیه از قرآن مطرح گردیده است: «و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین (۲)»

ص: ۶

۱- (۱)سوره واقعه (۵۶)، آیه ۳.

۲- (۲) سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.

ما می خواهیم تا به مستضعفان زمین نیکی کنیم یعنی آنان را پیشوایان سازیم و وارث برای زمین. در این رخداد عظیم تاریخ انسان، حقیقتی که همواره به آن وعده داده شد و هیچ گاه لباس واقعیت نپوشید و به عینیت نرسید؛ آشکار می گردد و عینیت می یابد. در پرتو این دگرگونی بنیادین که جوهری انقلابی دارد، ماهیت روابط اجتماعی دگرگون می شود و تحولی اصولی می یابد. یعنی روابط ناسالم انسان با انسانهای دیگر و با طبیعت دگرگون می شود حتی بسیار بالاتر و در گستره ای عظیم تر. رابطه انسان با خدا و با خود نیز تحولی ژرف می یابد. یعنی انسان براستی بنده خدا و فرمانبر او می شود و در پرتو تعالیم خالص و ناب آن معلم و مربی الهی توحید راستین آموزش داده می شود و از توحیدهای ناخالص فلسفه ها و عرفانهای بشری جدا می شود و راه مستقیم الهی روشن می گردد و خداشناسی و خدایابی به اوج شکوفایی می رسد و این معنای انقلاب راستین در رابطه انسان با خداست. نیز رابطه انسان با خود و چگونگی درک و دریافت خود و کیفیت احساس از خود و نیروها و استعدادهای خود، تحولی بنیادین می یابد و انسان به ارزش والای خویش، به جایگاه و منزلت انسانی و به چکاد فرازمندی که ممکن است دست می یابد و به گستره نیروهای نهفته در درونش، پی می برد و نقدینه استعدادها و روح و جسم خویش را در راه رشد اهداف پوچ و گذرا نمی نهد و به جستجوی حقایق ژرف و جاودانه وجود روی می آورد و به جوهر هستی دست می یابد و این انقلاب در رابطه انسان با خود خویشتن است. ما در انقلابهای بشری، چنین دگرگونیهایی در این قلمروها نمی یابیم. همچنین در رابطه انسان با انسانهای دیگر، که از مشکلات اصلی زندگی اجتماعی است، انقلابی راستین رخ می دهد و روابط سلطه طلبانه و استثماری به روابط برادرانه و حق شناسانه تبدیل می شود. در آن دوران دیگر انسانی حق انسانی را پایمال نمی کند و کسی در قلمرو جامعه انسانی، مورد استثمار قرار نمی گیرد و هر انسانی هرچند ضعیف و ناتوان به حقوق خویش بدون هیچ مانعی دست می یابد. لازمه تفکیک ناپذیر حاکمیت مستضعفان همین است. گرچه انقلابهای بشری این چگونگی را وعده داده اند؛ اما در ظرف عینیت و عمل چندان تحقق نیافته است و یا تحققی فراگیر و پایدار نداشته است. آن دورانی که این وعده انسانی، بی کم و کاست در متن زندگیها نمودی آشکار خواهد داشت و فراگیر و همگانی خواهد شد؛ در دوران حاکمیت مستضعفان است و معنای حاکمیت مستضعفان که وعده الهی در انقلاب آخرالزمان است همین است. انسان در رابطه خود با طبیعت نیز همواره راه ناهنجاری را پیموده و به استفاده بی رویه و نابهینه دست زده است و ناهنجاری در رابطه با طبیعت از جهاتی رخ داده است. نخست اینکه در گذشته و اکنون اجتماعات انسانی،

طبقات با در دست داشتن امکانات و ابزارهای مناسب، بیش از اندازه از منابع طبیعی بهره برداری کرده و به شادخواری و اسراف روی می آورند و به تعبیر قرآن اهل اسراف و زیاده روی می شوند و این روش در زندگی به طور طبیعی موجب محرومیت گروههای زیادی در جامعه می گردد. زیرا که منابع و کالاها محدود است و شادخواریها موجب کمبود می گردد و این موجب محرومیت افراد و طبقاتی است. مثلا آبهای شیرین کاملا محدود است، مواد شایسته برای تغذیه انسان، محدود است و بدینسان. و هرگاه طبقات مرفه بر اساس رابطه ظالمانه با محیط و طبیعت به بهره برداری بی رویه و لذت پرستانه، به مصرف زیاد روی آورند ظلم و زیان جبران ناپذیری به یست سالم دیگر انسانها وارد می سازند و انقلابهای فراگیر و اصولی باید در نوع این رابطه دگرگونی پدید آورند و به تصحیح آن همت گمارند به طوری که زیربنای بسیاری از روابط درست دیگر است و بدون تصحیح آن روابط ظالمانه دیگر تصحیح نمی شود. دیگر اینکه انسانهای متمکن که به قدرت سرمایه و ابزار مجهزند به استفاده نابهینه و ویرانگر از منابع طبیعی دست می زنند و این استفاده نابهینه بر اساس محدودیت منابع، زمینه ساز بیدادی خانمانسوز بر همه بشریت می گردد. زیرا که زمین مادر هستی و مهد و گهواره زیست مناسب همه افراد انسانی است و با بهره برداری بهینه و صرفه جویانه زیست بومی مناسب برای همه انسانها خواهد بود و کالاها و مواد آن به همه انسانها می رسد و نیاز همگان را بر می آورد؛ لیکن با استفاده نابهینه و تخریب طبیعت، محیط زیست ناسالم می شود و کالاها و منابع آن نیز پاسخگوی نیاز همگان نخواهد بود. از این رو، ظلمی فراگیر رخ می دهد که موجب تباهی و نابسامانی در زیست اکثریت جامعه بشری می گردد آنچنان که امروزه این حقیقت تلخ، بروشنی مشهود است و به صورت فاجعه بشری در سطح اجتماعات انسانی درآمده است. در دوران حاکمیت مستضعفان این دو جریان انحرافی از ریشه می خشکد، زیرا روحیه استضعاف و استضعاف گرایی و حاکمیت این قشر، سدی آهنین بر سر راه هر ستم و ناروایی است و این دو ناهنجاری و ناروایی که یکی در مصرف افزون از حد و دیگری استفاده نابهینه از منابع و در نتیجه ویرانی و تباهی محیط زیست انسانها است، با ماهیت حاکمیت مستضعفان ناسازگار است و در آن دوران و با انقلاب راستینی که در رابطه انسان با طبیعت و با نعمتهای الهی رخ می دهد، طبقه حاکم از هر گونه استفاده زیاد و نابهینه دوری می کند و این روحیه را در سراسر اجتماعات می گستراند و انسانها را از کمبودها و نابسامانیهای زندگی رهایی می بخشد و محیط و طبیعت خدادادی را چنانکه خدا آفریده ارزانی همگان می کند. آری، حاکمیت مستضعفان که به معنای حاکمیت معیارهای درست انسانی است، تحولاتی ریشه ای در همه ابعاد زندگی پدید می آورد و در نتیجه زندگی راه درست خویش را می یابد و انسانها همه به زیستی شایسته دست می یابند و محیط طبیعی و منابع آن از هر گونه تخریب و تباهی مصون می ماند و چنان دورانی پیش می آید که انتظار همه انسانهاست. نیز مستضعفان طبق وعده الهی دین واحد الهی را بر اجتماعات حاکم می سازند و با تئوریهای دینی جامعه انسانی را دگرگون می کنند و این پندار واهی و پوچ را که ادیان الهی به دنیا کاری ندارند و تنها به مسائل آخرتی می پردازند، کنار می زنند و ثابت می کنند که دین خدا در همه ابعاد حیات انسانی نقش اصلی را بر عهده دارد و مادیت و معنویت و بعد این دنیایی و آن جهانی زندگی انسان را سامان می دهد و دین در متن زندگی است و نه جدا از آن و این موضوع در اصل عقیده به موعود آخرالزمان کاملا نهفته است که موعود آخرالزمان برای گسترش عدالت در جامعه های انسانی قیام می کند و اوضاع ستمبار و آشفته زندگی بشری را از میان می برد و دنیای مردم را به نظم می آورد چنانکه آخرت ایشان را. بنابراین اندیشه حذف دین از زندگی دنیایی و تبعید دین به حوزه مسائل آخرتی، با عقیده به موعود آخرالزمان بکلی ناسازگار است. چون بیشترین تاکید که در تعالیم اسلامی موضوع آخرالزمان بر آن شده است عدالت اجتماعی است نه اصل خدا باوری یا پرهیز پیشگی شخصی و درونی و روحی حتی می توان گفت که صفت بارز و آشکار و عمومی که در اکثریت قاطع تعالیم ما

درباره موعود آخرالزمان بدان اشاره شده موضوع عدل و عدالت است(۱) و دین یک حقیقت این دنیایی است و به زندگی

ص: ۸

۱- (۳) به کتاب «عصر زندگی» فصل «عدالت اجتماعی» از نویسنده رجوع شود.

مردم در متن جامعه های انسانی نظر دارد و مشکلی است که انسانها هنوز برای آن راه حلی عملی و عینی نیافته اند. بنابراین در پرتو حاکمیت مستضعفان، دین نقش اصلی خویش را ایفا می کند و به متن زندگیها و به ژرفای آن گام می گذارد و ریز و درشت مسائل فردی، خانوادگی و اجتماعی را در هر مقوله و زمینه، سامان می بخشد و اندیشه های ضد دینی را که به تبعید دین از متن زندگی پرداخته اند، رسوا می کند. آنچه تا کنون گفته شد، تبیین برخی از ابعاد این آیه کریمه است که از دوران آخرالزمان و موعود آن سخن گفته است. روشنتر از این آیه که در زمینه حاکمیت دین بر کل اجتماعات انسانی است و به انقلاب نهایی و جهانی موعود آخرالزمان اشاره دارد، آیه دیگری است درباره همین موضوع یعنی حاکمیت طبقه مستضعف در دوران موعود آخرالزمان: «وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امنا...» (۱)

خداوند آنان را که ایمان آوردند از شما و نیکی ها کردند، وعده داد که یقین ایشان را در زمین خلیفه کند، چنانکه آنان را که از پیش بودند خلیفه ساخت و دینشان را باز بگستراند، آن دین که بیسندید برای آنان و هم آنان را از پس بیمی که دارند، بی بیمی دهد و ایمنی... در این آیه کریمه از خلافت بر زمین در پرتو تمکن و قدرت دینی سخن رفته است که مؤمنان صالح فرمانروایان زمین می شوند و در پرتو ایمان و باور دینی و حاکمیت بخشیدن به اصول و فروع دین، به ساختن جامعه ای انسانی می پردازند و انجام تاریخ انسان پس از آنهمه نابسامانیها و ناهنجاریها به سامانی الهی و دینی می رسد. پس در همین زیست فیزیکی و دنیایی، آنکه آخرین حرف را می زند و پناه راستین بی پناهان تاریخ می گردد و انسانهای دربند و مظلوم را رهایی می بخشد حاکمیت دینی و تفکر الهی است و میداندار اصلی و نقطه پایان تاریخ به دست دین و تفکر دینی است نه به دست تفکر ظالمانه سرمایه داری غربی و نه اصول مادی کمونیستهای شرقی. که این

ص: ۹

هر دو در تجربه و عمل از سامان بخشی به محدوده کوچکی از جامعه های انسانی، درمانده اند و در بند کوچکترین و نازلترین تمایلات خودخواهی و خودپرستی گرفتارند. محور دیگری که در حاکمیت مستضعفان نهفته است مبارزه با سرمایه داری است. زیرا طبقه حاکم که در عینیت و عمل با تمام وجود خویش استضعاف و محرومیت را لمس کرده اند و از مشکلات آن احساسی راستین دارند، هیچ گاه با سرمایه داری سازش نمی کنند و میدان را برای یکه تازیهای قشر مرفه و شادخوار باز نمی گذارند و همه راههای نفوذ آنان را در بخشهای حیاتی جامعه سد می کنند. این ماهیت راه و کار مستضعفان است که هیچ گاه با عامل اصلی محرومیت کنار نیایند و ریشه آن را در جامعه بشری بخشکانند و این راهی است که از آغاز نهضتهای انبیا مورد نظر بوده است. چنانکه قرآن کریم همواره این بعد از قیام پیامبران را ترسیم کرده است که با طاغوتان و سلطه طلبان مالی درگیر شدند همان سان که با سلطه طلبان سیاسی و نظامی. در قرآن کریم می خوانیم: «و لقد ارسلنا موسی بایاتنا و سلطان مبین الی فرعون و هامان و قارون فقالوا ساحر کذاب» (۱)

ما موسی را با آیات خود و حجتی آشکار فرستادیم به سوی فرعون و هامان و قارون گفتند که او جادوگری دروغگو است. روشن است که از جمله اهداف این پیامبر الهی چنانکه سرنگونی نظام سیاسی فرعون است، سرنگونی نظام سرمایه و ثروت اندوزی نیز هست که سمبل آن در آن روزگار قارون بوده است. آری در آن دوران سراسر عدل است که سرمایه داری و سلطه آن بر جامعه های بشری پایان می یابد و توده های مظلوم بشری از زیر یوغ سلطه این طبقه زالوصفت رهایی می یابند و هرگونه بهره کشی ظالمانه از میان می رود و استثمار، این پدیده شوم، ره نیستی و زوال می پوید و این لازمه طبیعی حاکمیت طبقه پایین و مستضعف است که به دوران سیاه ظلم قشری اندک بر توده های عظیم انسانی پایان دهد

ص: ۱۰

محبت امام زمان، علیه السلام، که همان محبت خدا می باشد (من احبکم فقد احب الله) (۱) هم جنبه موضوعیت دارد و هم جنبه طریقت. محبت و عشق به آن بزرگوار موضوعیت دارد، یعنی نفس و ذات این محبت و اظهار عشق و نیاز به آن محبوب، مطلوب و ممدوح حضرت حق است. چنانکه در احادیث و روایات ائمه معصومین، علیهم السلام، از طریق عامه و خاصه بر آن تاکید شده است. زمخشری که از مشاهیر علمای عامه و صاحب تفسیر «الکشاف» است در تفسیر آیه: «قل لا استلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی» (۲) این حدیث را نقل می کند: «رسول خدا فرمود: هر که با دوستی آل محمد بمیرد، شهید مرده است. هر که با دوستی آل محمد بمیرد، بخشوده از عذاب مرده است. هر که با دوستی آل محمد بمیرد، توبه کار مرده است. هر که با دوستی آل محمد بمیرد، مؤمن کامل مرده است. هر که با دوستی آل محمد بمیرد، فرشته مرگ او را بشارت می دهد، و سپس منکر و نکیر نیز او را به هشت بشارت می دهند.

ص: ۱۱

۱- (۱) سوره شوری (۴۲)، آیه ۲۳.

۲- (۲) قسمتی از زیارت جامعه کبیره.

هر که با دوستی آل محمد بمیرد، او را معزز و محبوب به سوی بهشت می برند، آنگونه که عروس را معزز و محبوب به سوی خانه داماد می برند. هر که با دوستی آل محمد بمیرد، از قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود. هر که با دوستی آل محمد بمیرد، خداوند قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد. هر که با دوستی آل محمد بمیرد، طبق سنت و جماعت مرده است. هر که با دشمنی آل محمد بمیرد، روز قیامت در حالی وارد می شود که بر پیشانی او نوشته است: مایوس از رحمت خدا! هر که با دشمنی آل محمد بمیرد، کافر مرده است. هر که با دشمنی آل محمد بمیرد، بوی بهشت را استشمام نمی کند.»^(۱) از روایت فوق و دهها روایت دیگر چنین برداشت می شود که نفس محبت اهل بیت، علیهم السلام، دارای ارزش و اعتبار فوق العاده عظیم می باشد، تا آنجا که در برخی از روایات آمده است که از همه عبادتهاست بالاتر است. چنانکه در روایتی که از امام صادق، علیه السلام، نقل شده است، می خوانیم: «ان فوق کل عباده عباده و حبنا اهل البيت افضل عباده»^(۲) بالاتر از هر عبادتی، عبادتی است، و محبت ما اهل بیت، علیهم السلام، برترین عبادتهاست.

ص: ۱۲

۱- (۳) الزمخشری، جار الله محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۴۶۷؛ همچنین ر. ک: الرازی، فخرالدین محمد، التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۶؛ المجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۱۱، ح ۸۴: «قال رسول الله: من مات علی حب ال محمد مات شهيدا. الا و من مات علی حب ال محمد مات مغفورا له. الا و من مات علی حب ال محمد مات تائبا. الا و من مات علی حب ال محمد مات مؤمنا مستکمل الايمان. الا و من مات علی حب ال محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر. الا- و من مات علی حب ال محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها. الا و من مات علی حب ال محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة. الا و من مات علی حب ال محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمه. الا و من مات علی حب ال محمد مات علی السنه و الجماعه. الا و من مات علی بغض ال محمد جاء یوم القیامه مکتوب بین عینیه ایس من رحمه الله. الا و من مات علی بغض ال محمد مات کافرا. الا و من مات علی بغض ال محمد لم یشم رائحه الجنة .

۲- (۴) المجلسی، محمد باقر، همان، ص ۹۱، ح ۴۸.

وقتی فردی محب یک انسان کامل مانند حضرت ولی عصر، علیه السلام، می شود طبیعی است که لازمه اش تبعیت «محب از محبوب» و نتیجتاً متصف گشتن «محب به صفات» محبوب است. چنانکه اهل معرفت می گویند: تاثیر نیروی «محبت در پیراستن جان از رذائل و آراستن آن به فضایل، از قبیل تاثیر مواد شیمیایی بر روی فلزات است که همچون اکسیری دفعتاً فلزی را مبدل به فلز دیگری می سازد. و یا مانند سیم برقی است که از وجود «محبوب به «محب اتصال می یابد و یکجا و با سرعت، تمام صفات «محبوب را به «محب انتقال می دهد. بنابراین اگر دیدیم مدعی محبت به کسی، عاری از صفات محبوب، بلکه متصف به صفات ضد صفات اوست، طبیعی است که در صدق ادعای وی دچار تردید شویم و احیاناً تکذیبش می کنیم. چنانکه در روایتی که شیخ کلینی، رحمه الله علیه، به اسناد خود از امام صادق، علیه السلام، نقل می کند، آمده است: «ما اساس هر خوبی و خیری هستیم و هر چه نیکی است از فروع ماست [یعنی ما درخت مبارک و شجره طیبه ای هستیم که شاخه های آن جز فضیلت و تقوی و خوبی میوه ای ندارد]. و در شمار نیکیهاست، توحید و نماز و روزه، و خشم فرو خوردن و خطا کار را بخشیدن، دلجویی از فقیران، و رعایت حال همسایگان، و اعتراف به فضل صاحبان فضل. و دشمنان ما، ریشه و اصل هر شر و بدی هستند. و هر چه پلیدی و زشتی است از شاخه های [شجره خبیثه] آنهاست. و دروغ، بخل، سخن چینی، قطع رحم، ربا خواری، تعدی به مال یتیمان، زنا و سرقت و ارتکاب هر گونه خطا و تبهکاری از آنها ناشی می گردد. بنابراین دروغ گفته است کسی که پنداشته است که با ماست، در حالی که او [به گواهی اعمال زشتش] وابسته به فروع غیر ماست [از پیوند خوردگان به درخت ناپاک دشمنان ماست]» (۱) این حدیث شریف هشداری به دوستان و منتظران حضرت ولی عصر، علیه السلام، می دهد که به خود بیایند و در اعمال خود بیاندیشند و بنگرند که راستی خلق و خو و رفتار و گفتارشان در عداد چه سنخی از اخلاق و اعمال است و مشابهت با محصول کدامیک از آن دو درخت «خبیث و «طیب دارد. اگر دیدند آنچه از دل و مغز و اعضایشان تراوش می کند توحید و تقوی و طهارت است دل خوش دارند و خدا را سپاس گویند که شاخه وجودشان با شجره طیبه اهل بیت - که امروز باقیمانده اش حضرت بقیه الله است - پیوند پیدا کرده و میوه ای هم سنخ با میوه آن درخت پاک از خود تحویل می دهند که از لوازم قهری و طبیعی هر پیوند پاک و صحیح همین است. و اگر دیدند - خدای نا کرده - آنچه از درون و برویشان نشات گرفته و

ص: ۱۳

۱- (۵) الکلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۲۴۳: «نحن اصل کل خیر، و من فروعنا کل بر، فمن البر: التوحید، والصلوه، و الصیام، و کظم الغیظ، و العفو عن المسیء، و رحمه الفقیر، و تعهد الجار، و الاقرار بالفضل لاهله. و عدونا اصل کل شر، و من فروعهم کل و فاحشه. فمنهم: الکذب، و البخل، و النمیمه، و القطیعه، و اکل الربا، و اکل مال الیتیم بغير حقه، و تعدی الحدود التي امر الله، و رکوب الفواحش، ما ظهر منها و ما بطن، و الزنا، و السرقة، و کل ما وافق من ذلک من القبیح. فکذب من زعم انه معنا و هو متعلق بفروع غیرنا».

ظاهر می گردد، درست نقطه مقابل اعمال آن حضرت است؛ نه کسب و تجارتي منزله دارند، و نه خانواده ای مزکی، نه فضایل اخلاقی دارند و نه از قبایح عملی دورند، چشمهایشان ناپاک و زبانهایشان نامهذب است، نگران باشند که مبادا شاخه وجودشان با شجره خبیثه دشمنان امام زمان، علیه السلام، پیوند خورده باشد و آنگاه عمری با همین خیال غرور آمیز در معاصی سر کنند و در قیامت ناگهان خود را در صف دشمنان اهل بیت، علیهم السلام، بیابند. پیام امام زمان، علیه السلام، همان پیام اجداد طاهرینشان می باشد که در زیارت جامعه فرموده اند: «و وصیتکم التقوی . سخن خود را با شما شیفتگان و منتظران حضرت دوست با کلام نورانی حضرتش به پایان می بریم: «ولو ان اشیاعنا - وفقهم الله لطاعته - علی اجتماع من القلوب فی الوفاء بالعهد علیهم لما تاخر عنهم الیمن بلقائنا» (۱) اگر شیعیان ما - که خداوند آنها را موفق به اطاعتش بدارد - دلهایشان در وفا به عهد و پیمانی که با ما دارند گرد هم می آمد از فیض دیدار ما محروم نمی شدند.

ص: ۱۴

دانستیهای درباره حضرت مهدی، علیه السلام

اشاره: آنچه که یک شیعه منتظر می بایست درباره امام و مقتدای خویش بداند مجموعه ای از معارف را شامل می شود، که برخی مطالبی عمومی اند که فراگیری آنها بر همه لازم است و برخی دیگر مطالبی تخصصی که شاید برای همگان لازم و ضروری نباشد. مقاله حاضر تلاشی است در جهت معرفی ابعاد مختلف شخصیت حضرت حجت، علیه السلام، به عموم دوستداران موعود. در اینجا لازم می دانیم از حضرت آیه الله سید علی شفیعی که زحمت نگارش این مقاله را متحمل شدند، سپاسگزاری کنیم. ۱. مهدویت شخصیه و نوعیه

در باب مهدویت عقیده مذهب شیعه این است که مهدویت خاصه صحیح و مقبول است و به تعبیر دیگر آنچه مورد پذیرش است مهدویت شخصیه است نه مهدویت نوعیه. لکن بعضی از صوفیه و عرفا قائل به مهدویت نوعیه بوده یا هستند.

به این معنا که عقیده دارند در هر عصری و دوره ای باید یک مهدی وجود داشته باشد که ویژگیها و خواص مهدویت و هادویت را داشته باشد و می گویند هیچ عصری خالی از یک مهدی هادی نیست و ضرورتی هم ندارد که مشخص شود از نسل چه کسی است و چه خصائصی را داراست؟^(۱) این عقیده بعضی صوفیه و عرفا است که البته از نظر ما نامفهوم بلکه مردود است. عقیده مبرهن و مستدل مذهب شیعه آن است که مهدویت، مهدویت شخصیه است، یعنی یک فرد است که مهدی این امت است و موعود امتها و ملتها است و ابعاد و ویژگیهای او مشخص است. خانواده اش، پدر و مادرش، محل ولادت و غائب شدن و نشانه های ظهورش و حتی خصوصیات جسمی او و در یک کلام همه ابعاد مربوط به او اعلام شده است و با این مشخصات و ویژگیهای ذکر شده، ما فقط یک مهدی را قبول داریم. آری یک فرد به عنوان مهدی است که واجد و جامع تمامی این خصائص و ویژگیها و نشانه ها است. برای آنکه مفهوم مهدویت نوعیه مقداری روشنتر شود، به اشعاری از ملای رومی درباره امام حی غائب دقت کنید که می گوید هر دوری یک ولی دارد ولی ما معتقدیم که در تمام ادوار و اعصار تنها و تنها یک ولی هست ملای رومی می گوید: پس به هر دوری ولی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است هر کرا خوی نکو باشد برست هر کسی کوشیشه دل باشد شکست پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر، خواه از علی است مهدی و هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو^(۲) این که در ابیات بالا ملاحظه می نمایید مفاد مهدویت نوعیه است. ما قائل هستیم که این ادعا هیچ دلیل و برهانی در مقام اثبات ندارد؛ بلکه تمامی ادله مهدویت شخصیه و خاصه به گونه ای است که هر نوع مهدویت دیگری را نفی می کند و مهدویت شخصیه خاصه را با همان ابعاد و جزئیات و شرایط و صفات و علاماتی که بیان داشتیم؛ اثبات می نماید. پس اگر در مطالعات و بررسیها پیرامون امام زمان، علیه السلام، مهدویت نوعیه به بیان فوق یا هر بیان دیگر ارایه و مطرح شد باید توجه داشت که این نظر و عقیده اصیل و پذیرفته شده شیعه امامیه نیست بلکه دیدگاه مذهب شیعه همان هادویت خاصه شخصیه است که به آن معتقدیم.

ص: ۱۶

۱- (۱) در این رابطه به کتاب مولوی نامه تالیف مرحوم جلال الدین همائی (م ۱۴۰۰ ق، ۱۳۱۷ش) ج دوم، صفحات ۸۵۰ تا ۸۴۳ و ۹۰۱ تا ۸۹۷ مراجعه شود که این عقیده را به گروهی از عرفا و صوفیه از جمله محیی الدین و مولوی نسبت داده و می گوید: این عقیده با مهدویت شخصیه منافاتی ندارد زیرا همان گروه از عارفان و صوفیان در عین حال به وجود امام عصر، علیه السلام، که همان مهدی موعود باشد نیز اعتقاد جازم دارند که در کلمات و تالیفات آنان موجود است. در کتاب یاد شده مهدی نوعی را به گونه ای تفسیر می نماید که با صرف نظر از مرحله ثبوت اما در مرحله اثبات، اقامه برهان بر آن ممتنع نباشد لکن بسی مشکل است.

۲- (۲) مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، انتشارات امیرکبیر، دفتر دوم، ص ۲۳۹.

مطلب دیگر که هر چند هنوز آن را مورد تحقیق تام و تتبع و کاوش قرار نداده ام لکن اصول و کلیت آن را عرضه می دارم این است که: کلمه «ظهور» نوعاً به معنای ظهور شخص امام زمان، علیه السلام، مطرح می شود و مثلاً به همین معنی «عجل علی ظهورک» گفته می شود و البته این مسأله ای قطعی و غیرقابل انکار است؛ لکن احتمال قوی و جدی دیگری هم وجود دارد که ظهور به معنای ظهور امر باشد نه ظهور شخص. البته ظهور کامل و تام امر، مستلزم ظهور شخص است. یعنی تا شخص ظاهر نشود، امر امت به صورت تمام و کامل ظاهر نمی شود، ولی در عین حال میان این دو تفاوتی وجود دارد. اصل این تفکر و اندیشه از اینجا سرچشمه می گیرد که ظهور حداقل می تواند دو معنا داشته باشد. (۱) یکبار به معنای طلوع و آشکار شدن و پیدایش بعد از استتار؛ بدینگونه که ظهور را نقطه مقابل خفا بگیریم که نظارت مطلب بیشتر به ظهور شخص می باشد، و البته این قابل انکار نیست، و بار دیگر ظهور را از ماده و ریشه ظهر معنا کنیم که عبارت از تقویت و پشتوانه یافتن چیزی باشد که ما از آن تعبیر به پیروزی و حاکمیت مقتدرانه می نمایم و در این برداشت و نظر مطالب دیگری به ذهن می رسد و نتایج دیگری به دست می آید. در این بحث توجه به مشتقات لفظی لغت ظهور مفید مطالب ارزشمندی است که می توان از آن کمک گرفت. خداوند در قرآن مبارک، یک جا می فرماید: «و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً» (۲) هیچ کس نمی تواند مثل این قرآن بیاورد هر چند جن و انس با هم جمع شوند و بعضی پشتوانه بعضی دیگر شوند و به تقویت همدیگر برخیزند. این از «ظهر» به معنای کمر و پشت است که استقامت انسان به کمر و پشت اوست و این کاربرد در آیه شریفه کنایه از تراکم کردن نیروها است. از مشتقات دیگر هم مواردی در قرآن داریم مانند: «و ظهر امرالله و هم له کارهون» (۳) که در این آیه شریفه ظهور را صفت شخص نگرفته بلکه صفت امر گرفته است و در موارد خاصه در مورد امام زمان، علیه السلام، هم این موضوع دیده می شود. همچنین در آیه کریمه: «لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یا «لو کره الکافرون» (۴) که در اینجا «لیظهره» به معنای پیدایش بعد از خفا نیست بلکه به معنای پیروزی و چیره شدن است و لذا با «علی متعدی می شود تا پیروزی معنی دهد و غلبه و سلطه و قدرت را بر احواء دین افاده کند؛ هر چند کافران و مشرکان را خوشایند نباشد. در دعای افتتاح - در شبهای ماه مبارک رمضان - می خوانیم: «اظهر به دینک و سنه نبیک» که این جمله را هر چند می توان بدین سان معنی و تفسیر کرد که پروردگارا! به وسیله امام زمان، علیه السلام، دینت را آشکار کن! اما با در نظر گرفتن مجموع مشتقات می توان به این گونه تفسیر و معنا کرد که: دینت را تقویت کن و سایه افکن فرما. و نیز در بعضی ادعیه و زیارات مبارک «ظهور الفرج علی یدیک» داریم که ظهور به فرج و نصرت امر توجه و ارتباط دارد، نه به شخص. البته باید در این مورد بحث وسیعتری انجام گیرد. بنابراین معنایی که بیان کردیم؛ می شود عصر ظهور را به عصر پیروزی و سلطه اسلام تعبیر نمود. از این بحث می توان نتیجه گرفت که اگر ظهور را صفت شخص بگیریم تمام آیات و روایات و ادعیه و زیارات و مناجاتهایی که در آنها واژه ظهور به کار رفته و استعمال شده است؛ تحقق نیافته و معنی پیدا نمی کند مگر با ظهور شخص امام زمان، علیه السلام. زیرا ظهور به معنای پیدایش بعد از استتار و خفا استعمال شده است. اما اگر ظهور را به معنای پیروزی و سلطه اسلام تعبیر نماییم؛ حتی ممکن است این پیروزی - البته تا حدودی - قبل از ظهور امام زمان، علیه السلام، نیز حاصل شود؛ لکن نه به گونه ای که مستغنی از ظهور آن حضرت باشیم، هرگز. اما به صورت منطقه ای و محدود می شود این ادعا را بیان کرد. الان همه می دانیم و می بینیم و لذا عقیده فقهی - سیاسی ما این است که الان در ایران اسلامی ما نمی توانیم احکام دوران غیبت امام زمان، علیه السلام، را به صورت مطلق، آنچنان که در ایران قبل از انقلاب معتقد بودیم، ادعا کنیم. زیرا آنگونه که بیان شد، امروز

حکومت ایران اسلامی در ظل و سایه حکومت الهی ولی عصر، علیه السلام، برپا شده و استقرار یافته است.

ص: ۱۷

-
- ۱- (۳) جهت کاوش و تحقیق بیشتر نگاه کنید به لسان العرب تألیف علامه ابن منظور (م ۷۱۱ق) از انتشارت دفتر تبلیغات اسلامی قم ج ۴، ص ص ۵۲۹ - ۵۲۰
 - ۲- (۴) سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۸.
 - ۳- (۵) سوره توبه (۹)، آیه ۴۸.
 - ۴- (۶) سوره توبه (۹)، آیه ۳۳.

هنگامی که امام عصر، علیه السلام، ظاهر می شود، بدیهی است که ایشان در یک نقطه متمرکز هستند و در بلاد و مناطق دیگر که حضور ندارند، والی معین اعزام می نمایند. همانگونه که امیرالمؤمنین، علی، علیه السلام، در دوران خلافت خود مالک اکثر را به ولایت مصر، ابن عباس را به ولایت بصره و اصحاب و بزرگان دیگری از برجستگان یارانش را به حکومت دیگر بلاد تعیین فرموده بود. امام زمان، علیه السلام، نیز برای مناطق اسلامی حاکم معین می فرماید. بدین جهت ما امروز با اینکه مدعی نیستیم که تمامی احکام زمان حکومت ولی عصر، علیه السلام، را پیاده کرده ایم؛ اما حکومت اسلامی خود را مرحله ای از ظهور به معنای تدریجی آن می دانیم یعنی حاکمیت تدریجی اسلام و احکام نورانی آن بخشی و رشحه ای از ظهور امر حضرت مهدی، علیه السلام، است هر چند هنوز ظهور شخص ایشان، واقع نشده است.

۴. امام زمان چه وقت ظهور می نماید؟

موضوع و نکته دیگری که احیاناً در قالب سؤال مطرح می شود این است که دنیا اکنون پر از جور و ستم است. پس چرا امام زمان، علیه السلام، بنا به مفاد روایت معروف و مشهور «یملأ الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً» (۱) ظهور نمی کند؟ در رابطه با این مسأله باید گفت: اولاً، چه کسی گفته امروز دنیا پر از ستم و ظلم است و اصولاً تشخیص این مطلب که دنیا پر از ظلم و ستم شده یا خیر با چه کسی است؟ گذشته از این بعضی محققین می گویند منظور از «ملت ظلماً و جوراً» پر شدن دنیا از ظلم و جور نیست بلکه منظور و مراد سیطره و چیرگی ظلم و ستم و فراگیری جور است به گونه ای که مجال و گریزی برای رهایی از آن نباشد. مثلاً در نظر بگیریید امروز را که نظم نوین جهانی آمریکا مطرح است و می نگرییم که پس از فروپاشی شوروی سابق، آمریکای جنایتکار کشورهای مختلف را تحت فشار قرار داده تا حاکمیت ظالمانه خود را گسترش و توسعه دهد. ولی در هر حال باید توجه داشت که به تعبیر علمی هیچگونه علیتی فیما بین پر شدن دنیا از ظلم و جور و یا سیطره ظلم و جور بر دنیا و ظهور امام زمان، علیه السلام، وجود ندارد که بگوییم بلافاصله و آناً امام زمان باید در این شرایط ظهور فرماید. توضیح مطلبی را در اینجا مفید و ضروری می دانیم و آن اینکه روایات وارده در این بحث و مقام دو دسته هستند: الف) دسته ای از روایات می فرمایند: «یملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً» (۲) که این حرف «کاف» به گفته بزرگان ادبیات زبان عرب یا برای تشبیه است یا مقابله. یعنی امام زمان، علیه السلام، دنیا را از عدل و داد پر می کند آنچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد یا در مقابل آنکه دنیا مملو و سرشار از جور و ستم است آن را پر از عدل و داد می نماید. ملاحظه می فرمایید که در این تعبیر و بیان، سخن از مقابله بین ظلم و عدل و یا شباهت میان پر شدن زمین از عدالت است بگونه ای که از جور و ستم پر شده باشد و سخنی از تاریخ سپری شدن ظلم و جور و جایگزینی عدل و داد به میان نیامده است. ب) در برخی دیگر از روایات چنین آمده است که: «یملأ الارض قسطاً و عدلاً و نوراً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً» (۳) بعد از آنکه دنیا از ظلم و جور پر شد امام زمان، علیه السلام، تشریف می آورد و آن را از عدل و داد سرشار و لبریز می نماید؛ اما مقدار این فاصله و اندازه آن مشخص نشده است. پس باید این شبهه از اذهان بیرون بیاید که تا دنیا از ظلم و ستم پر شد؛ باید حتماً امام زمان، علیه السلام، ظهور کند؛ زیرا امکان آن هست که این مدت زمان و فاصله بنا به حکمتها و مصالحی به درازا بکشد و این نباید برای کسی جای نگرانی و یا افسردگی باشد.

۱- (۸) عن النبي، صلى الله عليه وآله: «لولم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى ياتي رجل من عترتي اسمه اسمي يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا» ينابيع الموده، ص ۴۲۶ و همچنين كمال الدين و تمام النعمه ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷ و مصادر فراوان ديگر.

۲- (۸) عن النبي، صلى الله عليه وآله: «لولم يبق من الدنيا الا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى ياتي رجل من عترتي اسمه اسمي يملأ الارض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا» ينابيع الموده، ص ۴۲۶ و همچنين كمال الدين و تمام النعمه ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷ و مصادر فراوان ديگر.

۳- از رسول خدا، صلى الله عليه وآله، نقل شده است كه در رابطه با امام زمان، عليه السلام، فرمودند: يملأ الارض قسطا و عدلا و نورا بعد تملیء ظلما و جورا و سواءا. اثبات الهداه، ج ۳، ح ۲۶۸؛ سنن ابی داود ج ۴، ص ۱۰۷؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۴؛ همچنين اصبع بن نباته به نقل كمال الدين، ج ۱، ص ۲۵۹، حديث ۵، روايت می كند كه فرمودند: «يملأ الله عزوجل به الارض نورا بعد ظلمتها و عدلا بعد جورها علما بعد جهلها»

یک مساله دیگر این است که آیا در این زمان ذکر اسم امام زمان، علیه السلام، به طور صریح و مشخص، جائز است یا خیر؟ در بعضی روایات وارد شده که نباید صریحا اسم امام زمان، علیه السلام، را بیان کنیم بلکه باید بگوییم (م ح م د) در روایتی آمده است: «لا یحل لکم ذکره باسمه (۱)». بنابراین اصلا ذکر نام حضرت مباح نیست. بعضی از اعظام و علمای دین مستقلا در این موضوع کتاب نوشته اند. (۲) شیخ حر عاملی در این مساله کتاب مستقلى تالیف نموده است. (۳) مرحوم میرداماد کتاب مستقلى در این مساله به نام «شرعه التسمیه تالیف و بر حرمت ذکر نام اصلی امام زمان، علیه السلام، استدلال کرده است. (۴) شیخ صدوق (۵) که متخصص و استاد جمع روایات مربوط به امام زمان، علیه السلام، است در کمال الدین می فرماید: «والذی اذهب الیه ما روی فی النهی من التسمیه (۶) آنچه من بدان مایل شده ام روایاتی است که در آنها از تسمیه نهی شده است. درباره فتوی به حرمت ذکر نام صریح امام زمان، علیه السلام، معتقدان به این رای چون شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طبرسی، سید اسماعیل عقیلی مولف «کفایه الموحدین، میرداماد، علامه مجلسی، محدث نوری... هر کدام به گونه ای به حرمت فتوی داده و آن را به زمان خاص و یا با شرایط مخصوص مقید نموده و برداشتهای گوناگونی از روایات مربوطه نجم الثاقب (۷) تالیف محدث نوری و دیگر مصادر مربوطه از مشروح مباحث و مطالب آگاهی حاصل نمود. لکن الان قول دیگری حاکم است و آن اینکه هیچ یک از مراجع معظم تقلید ما ذکر نام امام زمان، علیه السلام، را حرام نمی دانند زیرا روایاتی را که در این خصوص صادر شده ناظر به زمان تقیه می دانند و استدلال می نمایند که در روایات مربوطه به امام زمان، علیه السلام، بیان شده که نام آن حضرت، نام پیامبر، و کنیه اش، کنیه پیامبر، صلی الله و علیه و آله، است. خوب وقتی بنا باشد کنیه پیامبر درباره ایشان علنا مطرح باشد نام پیامبر نیز علنا در مورد ایشان مطرح شود، این زمینه ای می شد برای اینکه دشمنان حضرت مهدی را شناسایی کرده و جان ایشان را مورد خطر و تهدید قرار دهند و این مربوط به زمان تقیه و خطر بوده است. پس توجه می شود که این مساله از آن مسائلی است که به تعبیر امام راحل، قدس سره الشریف، شرایط زمان و مکان به عنوان عناصر مؤثری در اجتهاد دخالت دارد و تاثیر می گذارد. (۸) برداشت و استنباط فقهای ما این است که این روایات به زمان تقیه نظارت دارد یعنی زمانی که خلفای عباسی با شدت هر چه تمامتر از همه احتمالات و اخبار برای ردیابی امام زمان، علیه السلام، استفاده می کردند تا آن حضرت را یافته و نابود نمایند. اما الان که آن تقیه وجود ندارد لذا آن حرکت هم منتفی است. بنابراین ذکر نام امام زمان، علیه السلام، «حرمت مادامی است یعنی مادامی که تقیه حاکم بوده ذکر نام صریح امام، علیه السلام، حرام بوده است اما وقتی تقیه مرتفع شد حرمت هم مرتفع می شود. در این میان بعضی از بزرگان بین دو قول مطرح در این مساله جمع کرده اند و گفته اند به استناد بعضی از روایات ذکر نام صریح حضرت، علیه السلام، در ملاء عام و محافل و مجالس جائز نیست اما در غیر این موارد، بیان نام امام زمان، علیه السلام، اشکال ندارد. کما اینکه شیخ مفید در ارشاد (۹) و محدث نوری در النجم الثاقب (۱۰) و شیخ صدوق در اعتقادات (۱۱) نام شریف آن حضرت را ذکر کرده اند و چنانکه گفته شد تفصیل و تشریح موضوع را باید از مدارک و مصادر خاصه به دست آورد. ۶. برخاستن به هنگام ذکر نام امام زمان

مساله دیگر این است که آیا وقتی نام امام زمان، علیه السلام، برده می شود قیام برای نام ایشان واجب است یا واجب نیست؟ مدرکی که برای این مساله وجود دارد یکی روایتی است مشتمل بر داستان سفر «دعبل بن علی خزاعی به خراسان و تشرف وی به محضر حضرت رضا، علیه السلام، که دعبل در آنجا قصیده ای را که برای ائمه اطهار سروده خدمت حضرت رضا، علیه

السلام، مطرح می کند تا آنجا که در شعر خود به نام حضرت صاحب الامر، علیه السلام، می رسد، امام هشتم با شنیدن نام مبارک حضرت صاحب الامر، علیه السلام، از جای خود برخاسته قیام می فرماید و دست بر روی

ص: ۱۹

- ۱- روایت از امام حسن عسکری، علیه السلام، در کتاب شریف کافی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ همچنین کمال الدین، صدوق، ج ۲، باب ۵۶، ص ۶۴۸، نقل شده است. همچنین در کمال الدین، ج ۲، ص ۳۳۳، باب ۳۳، حدیث ۱، از امام صادق، علیه السلام، روایتی نقل شده که پیرامون حضرت مهدی، علیه السلام، فرمودند: «یغیب عنکم شخصه ولا یحل لکم تسميته.»
- ۲- مرحوم علامه شیخ آقابزرگ طهرانی (۱۳۸۹-۱۳۹۳ ق) در کتاب ارزشمند «الذریعه الی تصانیف الشیعه از حدود ده رساله در این خصوص یاد نموده است.
- ۳- علامه محقق شیخ محمد بن الحسن الحرالعاملی متوفای ۱۱۰۴ ق. کتابی به نام کشف التعمیه فی حکم التسمیه نوشته که در واقع جواب رساله میرداماد است و در آن جواز تسمیه را اثبات کرده است.
- ۴- سید محمدباقر حسینی استرآبادی مشهور به میرداماد (م ۱۰۴۱ ق) کتاب بنام شرعه التسمیه به سال ۱۰۲۰ ق تالیف نموده و در آن بیست روایت را که به نظر وی دلالت بر حرمت ذکر نام امام زمان (عج) دارند بیان نموده است. صاحب کفایه المهدی که بر میرداماد تلمذ نموده می نویسد: مدتی فیما بین میرداماد و شیخ بهایی، علیهماالرحمه، بر سر جوار تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت مناظره روی نموده و لهذا میرداماد کتاب مذکور را تالیف نمود.
- ۵- ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق).
- ۶- کمال الدین و تمام النعمه چاپ مکتبه صدوق ص ۳۰۷.
- ۷- النجم الثاقب فی الاحوال الامام الغائب تالیف محدث عظیم الشان میرزا حسین نوری طبرسی، (۱۳۲۰-۱۲۵۴ ق).
- ۸- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸ حضرت امام، قدس سره الشریف، می فرمایند: زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند.
- ۹- الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، ج ۲، صص ۳۴۳-۳۴۲، (۴۱۳-۳۳۶ ق).
- ۱۰- النجم الثاقب، ص ۵۸.
- ۱۱- شیخ صدوق در کتاب «اعتقادات ص ص ۹۵-۹۳ چنین می فرماید: «و نعتقد حجه الله فی ارضه و خلیفه علی عباد و هو القائم المنتظر، محمد بن الحسن بن علی بن محمد...»

سرگزارده و می فرماید: «اللهم عجل فرجه سهل مخرجه (۱) چنانکه در روایت دیگری نیز چنین آمده است که روزی در محضر حضرت صادق، علیه السلام، نام حضرت صاحب الامر، علیه السلام، برده شد، امام ششم به منظور تعظیم و احترام نام آن حضرت از جای برخاسته قیام فرمود. (۲) بدیهی است

عملکرد دو امام بزرگوار حضرت صادق و حضرت رضا، علیهما السلام، برای همیشه سند و حجت بوده و حداقل مراتب آن اثبات استحباب شرعی است و چنانچه در سند روایت ضعیفی هم وجود داشته باشد لکن: اولاً: می توان سیره مستمره شیعه را که از سوی علمای اعلام و جامعه مؤمنین همیشه وجود داشته است جبران کننده این ضعف اصطلاحی دانست. ثانیاً: طبق قاعده علمی متداول میان فقها و اصولیان، این مورد را در کلیت روایات «من بلغ قرار داد. توضیح مطلب آنکه چنانچه سند روایتی یک مساله مستحب و یا مکروه ثابت و مستند و واجد شرایط حجیت باشد که در این صورت عمل نخست را به عنوان یک موضوع مستحب و شرعی قطعی می توان به جا آورد و عمل دوم را به عنوان یک مکروه قطعی شرعی ترک نمود. اما در جایی که سند روایتی دارای ضعف باشد و برخوردار از شرایط حجیت خبر نباشد در این صورت با پشتوانه اخبار و روایات متعددی که می گویند: «من بلغه شیء من الثواب...» یعنی هر کس که ثوابی را بر عملی مطلع شد و به امید آن ثواب عمل مورد نظر را انجام داد، البته ثواب و اجر آن عمل را خواهد دید هر چند ثواب آن عمل واقعا از طرف پیامبر، صلی الله علیه و آله، یا ائمه اطهار، علیهم السلام، صادر نگردیده باشد. (۳) البته تفاوت این موارد با استحباب و کراهت قطعی الصدور آن است که در اینجا باید عمل مورد بحث را به قصد رجاء و امید اینکه شرعا مطلوب است انجام داد نه به عنوان یک مستحب قطعی و عمل مکروه را به قصد رجاء و امید اینکه مورد کراهت شارع اسلام است ترک نمود نه به نیت یک مکروه قطعی. حال آیا استحباب برخاستن به هنگام شنیدن نام مبارک امام عصر، علیه السلام، شامل هر کدام از نامهای آن حضرت است و یا منحصر به کلمه «قائم آل محمد» است؟ این نیز مورد بحث و گفتگو میان بزرگان علم و دین است که با مراجعه به مصادر مربوطه روشن و استفاده می گردد.

ادامه دارد

ص: ۲۰

۱- منتخب الاثر، چاپ سوم، ص ۵۰۶ و ۵۰۸ به نقل از کتاب «مرآة الکمال علامه مامقانی و کتاب «الزم الناصب تالیف شیخ علی یزدی حائری و کتاب «النجم الثاقب تالیف محدث نوری.

۲- مکیال المکارم، ج ۲، صص ۱۷۱-۱۷۲ به نقل از النجم الثاقب، محدث نوری، ص ۵۲۳ و خود نویسنده دانشمند کتاب «مکیال المکارم میگوید: سیره و روش مذهب شیعه دوازده امامی بر این سنت حسنه جاری است.

۳- مراجعه شود به کتب علم اصول مانند رسائل شیخ انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ ق) و... و کتب روایات مانند بحار الانوار، وسائل الشیعه و...

خلیل منتظر قائم «مهدی هنگام نماز عشا در مکه ظهور می کند در حالی که پرچم رسول خدا، که درود خدا بر او و خاندانش باد، و پیراهن و شمشیر او را با خود دارد و دارای نشانه ها و نور و بیان است. وقتی نماز عشا را به جا آورد با صدای رسا و بلند خود می فرماید: ای مردم! خدا را به یاد شما می آورم. شما اینک در پیشگاه خدا ایستاده اید. او حجت خود را برگزید و پیامبران را برانگیخت و کتاب (آسمانی) فرو فرستاد و شما را امر کرد که چیزی را شریک او قرار ندهید و از او و فرستاده اش اطاعت و فرمانبرداری کنید و زنده نگه دارید آنچه را که قرآن زنده کرده است و بمیرانید آنچه را که او میرانده است. هواداران راستی و هدایت و پشتیبان تقوی و پرهیزگاری باشید، زیرا نابودی و زوال دنیا نزدیک شده و اعلام وداع نموده است. و من شما را به خدا و رسولش و عمل به کتاب خدا و ترک باطل و احیای سنت او دعوت می کنم. سپس او، بدون قرار قبلی، به همراه سیصد و سیزده مرد، به شمار یاران بدر، که همچون ابر پاییزی پراکنده اند و زاهدان شب و شیران روزند، ظهور می کند و خداوند سرزمین حجاز را برای مهدی می گشاید و او هر کس از بنی هاشم را که در زندان به سر می برد آزاد می سازد. آنگاه درفشهای سیاه در کوفه فرود می آید و گروهی را به جهت بیعت به سوی مهدی روانه می سازند و آن حضرت لشکریان خود را به سراسر جهان گسیل داشته و ستم و ستم پیشگان را از میان بر می دارد و همه سرزمینها به دست او به راستی و درستکاری در می آیند.»^(۱) امام باقر، علیه السلام. گفتیم که به هنگام ظهور قائم، علیه السلام، یاران او از سراسر جهان در مکه به گردش جمع می شوند و با او بیعت می کنند؛ حال این پرسش مطرح است که یاران قائم چگونه همگی در یک زمان و در کمترین فرصت در مکه حاضر می شوند و خود را برای همراهی با آن

ص: ۲۱

۱- المروزی، ابو عبدالله نعیم بن حماد، الفتن (نسخه خطی)، ص ۹۵، به نقل از: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۲۹۵، ح ۸۳۲: «ثم يظهر المهدي بمكة عند العشاء، و معه راية رسول الله، صلى الله عليه وآله، و قميصه و سيفه و علامات و نور و بيان، فاذا صلى العشاء نادى باعلاصوته يقول: اذكركم الله ايها الناس و مقامكم بين يدي ربكم، فقد اتخذ الحجة و بعث الانبياء، و انزل الكتاب، و امركم ان لا تشرکوا به شيئا و ان تحافظوا على طاعته و طاعة رسوله و ان تحيوا ما احيا القرآن و تميتوا ما امات، و تكونوا اعوانا على الهدى، و وزرا على التقوى، فان الدنيا قد دنا فناؤها و زوالها و آذنت بالوداع، فاني ادعوكم الى الله و الى رسوله و العمل بكتابه و اماته الباطل و احياء سنته. فيظهر في ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلا عده اهل بدر، على غير ميعاد، قزعاً كقزع الخريف، رهبان بالليل و اسد بالنهار، فيفتح الله للمهدي ارض الحجاز، و يستخرج من كان في السجن من بنى هاشم و تنزل الرايات السود الكوفة، فتبعث بالبيعه الى المهدي، فيبعث المهدي جنوده في الآفاق و يميت الجور و اهله و تستقيم له البلدان...».

حضرت آماده می سازند؟ امام علی، علیه السلام، در این زمینه تعبیر جالبی دارند که به ما در درک چگونگی اجتماع یاران قائم، علیه السلام، یاری می کند. ایشان می فرماید: «فاذا كان ذلك ضرب يعسوب الدين بذبته، فيجتمعون اليه كما يجتمع قزع الخريف»^(۱) چون وقت آن برسد آقای بزرگوار و پیشوای دین مستقر و پایبر جا گردد. پس نزد آن بزرگوار گرد آید، چنانکه پاره های ابر در فصل پاییز گرد آمده و به هم می پیوندند. تشبیه جمع شدن یاران آن حضرت به جمع شدن ابرهای پاییزی نشان از سرعت اجتماع و به هم پیوستن آنها دارد؛ چنانکه در روایتی که در همین زمینه از امام باقر، علیه السلام، نقل شده آمده است: «یاران قائم سیصد و سیزده مرد از فرزندان عجم (غیر عرب) هستند. گروهی از آنان به هنگام روز به وسیله ابر حرکت می کنند و با نام خود و نام پدر و خصوصیات نسبشان شناخته می شوند. گروهی دیگر از آنها در حالی که در بستر خود آرمیده اند، بدون قرار قبلی در مکه بر آن حضرت وارد می شوند»^(۲) از امام صادق، علیه السلام، نیز روایتی به همین مضمون نقل شده است: «جوانان شیعه در حالی که بر پشت بامهای خود آرمیده اند، در یک شب، بدون هیچ قرار قبلی به نزد صاحب خود برده شده و بامدادان در مکه حاضر می شوند»^(۳) از این روایات و دیگر روایات مشابه^(۴) که همگی دلالت بر اجتماع ناگهانی و از پیش تعیین نشده یاران قائم، در یک شب مشخص در مسجدالحرام، دارند، روشن می شود که تنها به مدد قدرت بی مانند خداوند متعال است که آن تعداد افرادی که برای یاری امام مهدی، علیه السلام، برگزیده شده اند در مدت زمان کوتاهی و یا به تعبیر برخی از روایات «در کمتر از یک چشم بر هم زدن»^(۵) به گرد آن حضرت جمع می شوند. گفتیم که یاران قائم، علیه السلام، از نظر توان جسمانی و قدرت بدنی در مرتبه بالایی قرار دارند تا آنجا که کوهی را از جا بر می کنند. اما این پرسش همواره مطرح بوده که امام عصر، علیه السلام، و یارانش از چه سلاحی در مبارزه با مستکبران و گردنکشان عصر استفاده می کنند؟ برای یافتن پاسخ پرسش یادشده به سراغ روایات می رویم تا ببینیم از آنها چه چیزی به دست می آید. امام باقر، علیه السلام، در ضمن روایتی که در آن به بیان شباهتهای امام مهدی با انبیای الهی می پردازند، شباهت آن امام را با جد بزرگوارش پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، چنین بر می شمارند: «... اما شباهت او به جد برگزیده اش، که درود بر او و خاندانش باد، این است که او با شمشیر قیام می کند و دشمنان رسول خدا، صلی الله علیه و آله، و همه ستمگران و گردنکشان را به قتل می رساند. و او با شمشیر و ترسی (که در دل دشمنان می افکند) به پیروزی می رسد...»^(۶) چنانکه ملاحظه می شود در این روایت به دو شباهت عمده حضرت مهدی، علیه السلام، با جد بزرگوارش اشاره شد که یکی از آنها قیام با شمشیر و دیگری حمایت و پشتیبانی خدا از او به وسیله ایجاد ترس و وحشت در دل دشمنان است. در اینجا برای روشن ساختن بیشتر موضوع، در مورد شباهتهای یاد شده باختصار توضیح می دهیم:

ص: ۲۲

۱- فیض الاسلام، سید علی نقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ص ۱۲۰۲، ح ۱.
 ۲- همان، ص ۳۶۹، ح ۱۵۷: «اصحاب القائم ثلاثمائة و ثلاثة عشر رجلا، اولاد العجم بعضهم يحمل في السحاب نهارا، يعرف باسمه و اسم ابيه و نسبه و حليته، و بعضهم نائم على فراشه، فيوافيه (فیری) في مکه علی غیر میعاد.»
 ۳- همان، ص ۳۷۰، ح ۱۵۹: «بینا شباب الشیعه علی ظهور سطوحهم نیام اذا توافوا الی صاحبهم فی لیله واحده علی غیر میعاد، فیصبحون بمکه.»

۴- ر.ک: همان، ص ۳۲۳، ۳۱۶، ۲۸۶، ۲۳۹، ۳۴۲، ۳۶۸.

- ٥- ر.ك: ابن طاووس، رضى الدين على بن موسى، الملاحم و الفتن فى ظهور الغائب المنتظر، ص ١٢١؛ سليمان، كامل، روزگار رهايى (يوم الخلاص)، ترجمه على اكبر مهدي پور، ج ١، ص ٤٠٧.
- ٦- المجلسى، محمدباقر، همان، ج ٥١، ص ٢١٧، ح ٦: «... و اما شبهه من جدّه المصطفى، صلى الله عليه وآله، فخر وجهه بالسيف و قتله اعداء الله و اعداء رسوله، صلى الله عليه وآله، و الجبارين والطواغيت، و انه ينصر بالسيف و الرعب و...».

در روایات بسیاری بر این نکته تصریح شده که امام مهدی، علیه السلام، با شمشیر قیام می کند، تا آنجا که آن حضرت را «قائم بالسیف» و یا «صاحب السیف» نامیده اند؛ که برای نمونه می توان به روایت زیر که از امام صادق، علیه السلام، نقل شده اشاره کرد. آن حضرت در پاسخ فردی که در مورد «قائم» از ایشان پرسیده بود فرمود: «کلنا قائم بامر الله، واحد بعد واحد، حتی یجیء صاحب السیف، فاذا جاء صاحب السیف جاء بامر غیر الذی کان.»^(۱) همه ما، یکی پس از دیگری، بر پا دارنده (قائم) امر خداییم، تا اینکه صاحب شمشیر ظهور کند. پس آنگاه که صاحب شمشیر ظهور کند، شیوه ای غیر از آنچه پیش از آن بوده است، در پیش می گیرد. اما این پرسش مطرح است که آیا این تعبیرها تنها اشاره به مسلحانه و قهرآمیز بودن قیام و انقلاب مهدوی دارد، یا اینکه نه، ذکر شمشیر در اینگونه روایات موضوعیت داشته و آن امام واقعا با شمشیر به نبرد با گردنکشان می پردازد؟ اگر چه شاید نتوان پاسخی صریح و قطعی به این پرسش داد ولی توجه به روایات زیادی که در این زمینه وارد شده احتمال دوم را تقویت کرده و نشان می دهد که در قیام مهدوی شمشیر جایگاه خاصی دارد. در اینجا به برخی از روایاتی که در آنها از شمشیر، به عنوان سلاح آن حضرت و یاران ایشان، یاد شده، اشاره می کنیم: الف) امام باقر، علیه السلام، در روایتی خطاب به «جابر جعفی» می فرماید: «ای جابر! برای بنی عباس پرچمی است و برای دیگران پرچمهایی، پس بر حذر باش و بر حذر باش، تا زمانی که مردی از فرزندان حسین، علیه السلام، را ملاحظه کنی که بین رکن و مقام با او بیعت می شود. سلاح رسول خدا، صلی الله علیه و آله، کلاه خود رسول خدا، صلی الله علیه و آله، زره رسول خدا و شمشیر رسول خدا با اوست.»^(۲) ب) در روایت دیگری، به نقل از امام باقر، علیه السلام، در وصف امام قائم، علیه السلام، چنین آمده است:

ص: ۲۳

۱- همان، ج ۲۳، ص ۱۸۹، ح ۴.

۲- الحر العاملی، محمد بن الحسن، اثبات الهداه، ج ۳، ص ۵۸۸، ح ۸۰۸، به نقل از: معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۲۴۳، ح ۷۷۲: «یا جابر ان لبنی العباس رایه و لغيرهم رایات، فیاک ثم ایاک - ثلاثا - حتی تری رجلا من ولدالحسین، علیه السلام، یبایع له بین الرکن و المقام، معه سلاح رسول الله، صلی الله علیه و آله، و مغفر رسول الله و سیف رسول الله.»

«هشت ماه تمام شمشیر بر دوش نهاده (دشمنان خدا) می کشد تا خدا خشنود گردد.» (۱) ج) امام صادق، علیه السلام، نیز در مورد سلاح جنگی یاران قائم می فرماید: «هنگامی که قائم پیا خیزد، شمشیرهای نبرد فرود می آید، درحالیکه روی هر شمشیر نام مردی (از یاران آن حضرت) و نام پدر او نوشته شده است.» (۲) د) «ابان بن تغلب» نقل می کند که روزی با جعفر بن محمد، علیهما السلام، در مسجد مکه نشسته بودم، آن حضرت درحالیکه دست مرا گرفته بود فرمود: «ای ابان! خداوند ۳۱۳ مرد در همین مسجد شما گرد می آورد، مردم مکه می دانند که (آن گروه) از پدران و نیاکان آنها متولد نشده اند. با هر یک از آنها شمشیری است که بر آن نام شخص و نام پدر و نسب و خاندانش نوشته شده است.» (۳) روایات بالا بخش کوچکی از روایات فراوانی است که در آنها تصریح شده که قائم، علیه السلام، و یاران او با شمشیر، نبرد رهایی بخش خود را آغاز می کنند. اما اینکه چرا آن امام از میان همه سلاحها شمشیر را برگزیده است شاید به این خاطر باشد که خداوند نمی خواهد عهدهی از ستمگران بر گردن آن حضرت باشد، حتی به اندازه استفاده از سلاحهایی که ستمگران روزگار به وجود آورنده آنها بوده اند.

ص: ۲۴

-
- ۱- النعمانی، محمدابراهیم، الغیبه، ص ۱۶۵، به نقل از: سلیمان، کامل، همان، ص ۴۷۸: «يجردالسیف علی عاتقه ثمانیه اشهر هرجا حتی یرضی الله.»
 - ۲- المجلسی، محمدباقر، همان، ص ۳۵۶، ح ۱۲۱: «اذا قام القائم، علیه السلام، نزلت سیوف القتال، علی کل سیف اسم الرجل و اسم ابیه.»
 - ۳- همان، ص ۲۸۶، ح ۱۹: «یا ابان، سیاتی الله بثلاثمائه و ثلاثه عشر رجلا فی مسجدکم هذا، یعلم اهل مکه انه لم یخلق آباؤهم و لا اجدادهم بعد، علیهم السیوف مکتوب علی کل سیف اسم الرجل و اسم ابیه و حلیته و نسبه...».

چنانچه گفته شد، یکی از ویژگیهایی که در روایات برای قیام مهدی بر شمرده شده، رسیدن به فتح و پیروزی به وسیله ایجاد وحشت و هراس در دل دشمنان است. یعنی همان ویژگی که در صدر اسلام و در حرکت رهایی بخش پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، وجود داشت. در آیات متعددی از قرآن کریم به این موضوع اشاره شده که خداوند با ایجاد ترس و وحشت در دل کافران و مشرکان به یاری رسول اکرم و سپاه او برخاسته و آنها را بر دشمنانشان غالب ساخته است. که برای نمونه می توان به آیات زیر اشاره کرد: الف) «اذ یوحى ربك الى الملائكة انى معکم فثبتوا الذین آمنوا سألقی فی قلوب الذین کفروا الرعب...» (۱) (و به یاد آر) آنگاه که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شمایم، شما مؤمنان را به پایداری وادارید. من در دلهای کافران بیم خواهم افکنم... این آیه در جریان جنگ بدر نازل شده که پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، تنها با ۳۱۳ نفر همراه و بدون تجهیزات کافی در برابر لشکر انبوه و مجهز قریش قرار گرفت و چنان عرصه بر مسلمانان تنگ شده بود که سر بر آسمان برداشته و از خداوند طلب یاری کردند و خداوند نیز علاوه بر اینکه هزار فرشته را برای یاری مسلمانان فرستاد، چنان ترسی در دل دشمنان آنها انداخت که همگی پا به فرار گذاشتند. (۲) ب) «هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ما ظننتم ان یخرجوا و ظنوا انهم ما نعتمهم حصونهم من الله فاتیهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤمنین فاعتبروا یا اولی الابصار.» (۳) اوست آن خدایی که نخستین بار کسانی از اهل کتاب را که کافر بودند، از خانه هایشان بیرون راند و شما نمی پنداشتید که بیرون روند. آنها نیز می پنداشتند حصارهایشان را توان آن هست که در برابر خدا نگهدارشان باشد. خدا از سویی که گمانش را نمی کردند بر آنها تاخت آورد و در دلشان وحشت افکند، چنانکه خانه های خود را به دست خود و به دست مؤمنان خراب می کردند. پس ای اهل بصیرت عبرت بگیرید. آیه یاد شده که در جریان نبرد مسلمانان با یهود «بنی نظیر» نازل شده است. بخوبی نشان می دهد زمانی که نه مسلمانان گمان می بردند که بنی نظیر با آن همه شوکت و قدرت خانه و کاشانه خود را رها کنند و از سرزمین خود خارج شوند و نه بنی نظیر احتمال می دادند که مسلمانان بتوانند بر آنها با آنچه تجهیزات و برج و بارو غلبه کنند، خداوند چنان ترس و وحشتی در دل یهود بنی نظیر انداخت که خود در جستجوی راهی برای فرار به تخریب خانه های خود پرداختند. (۴) و این بهترین گواه

ص: ۲۵

۱- سوره انفال (۸)، آیه ۱۲.

۲- ر. ک: الطبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳-۴، ص ۵۲۵-۵۲۶.

۳- سوره حشر (۵۹)، آیه ۲.

۴- ر. ک: الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، همان، ج ۹-۱۰، ص ۲۵۷-۲۵۸.

بر تاثیر بیم و هراس ایجاد شده از سوی خداوند، در تسلیم و شکست دشمنان خداست، و چه زیبا در پایان این آیه می فرماید: «ای خردمندان عبرت بگیرید.» آیات دیگری از این دست در قرآن کریم وجود دارد که ما به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می کنیم. (۱) اما برخی از روایاتی که در آنها تصریح شده حضرت مهدی، علیه السلام، و یاران او با ترس و بیمی که خداوند در دل دشمنان می افکند، به پیروزی می رسند، به قرار زیر است: الف) امام محمدباقر، علیه السلام، در روایتی می فرماید: «القائم منصور بالعرب مؤید بالنصره تطوی له الارض و تظهر له الكنوز و يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله، عز و جل، به دینه و لو کره المشرکون.» (۲) همانا قائم با ترس و بیم یاری شده و با نصرت (الهی) تایید گشته است، زمین برای او در هم پیچیده می شود و گنجهایش را آشکار می کند. نفوذ و اقتدار او شرق و غرب (جهان) را در بر می گیرد و خداوند به وسیله او دین خودش را، بر خلاف میل مشرکان، غلبه می بخشد. ب) در روایت دیگری که از آن امام نقل شده، چنین آمده است: «... پرچم سیاه رسول خدا را به اهتزاز در می آورد. به فاصله یک ماه از پیش رو، سمت راست و سمت چپ آن پرچم، ترس همه را فرا می گیرد...» (۳) ج) امام، علیه السلام، در بیان لشکریان امام مهدی، علیه السلام، می فرماید: «یؤیده بثلاثه اجناد: بالملائکه و المؤمنین و العرب.» (۴) خداوند او را با سه لشکر یاری می کند: فرشتگان، مؤمنان و هراس. با توجه به آیات قرآن کریم که بصراحت از یاری پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، به وسیله ایجاد رعب و هراس در دل دشمنان سخن گفته است و همچنین عنایت به روایاتی که رعب و هراس را از لشکریان امام مهدی، علیه السلام، و اسباب پیروزی ایشان برشمرده اند. می توان چنین نتیجه گرفت که به هنگام ظهور خداوند چنان ترس و وحشتی در دل دشمنان آن امام می افکند که آنان را از تصمیم گیری درست و بموقع در مقابله با قیام مهدوی باز می دارد، تا آنجا که به هر عملی که دست می زنند به ضررشان تمام می شود. البته در عصر حاضر هم نمونه های چنین رویدادی قابل اشاره است، که پیروزی انقلاب اسلامی و تسلیم ارتش تا دندان مسلح رژیم طاغوت در برابر مردم بی سلاح و فتوحات گسترده رزمندگان اسلام در مقابل ارتش نیرومند بعضی از بارزترین آنهاست.

ص: ۲۶

۱- ر. ک: سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۱، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۲۳.

۲- المجلسی، محمدباقر، همان، ج ۵۲، ص ۱۹۱، ح ۲۴.

۳- همان، ص ۳۹۱: ح: «ینشر رایه رسول الله السوداء، فیسیر الرعب قدامها شهرا و عن یمینها شهرا و عن یسارها شهرا...».

۴- همان، ص ۳۵۶، ح ۱۱۹.

عبدالرسول هادیان شیرازی «الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلوه و اتوا الزکوه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبه الامور»^(۱)

اینها (یاران خدا) کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز بر پا می دارند و زکات می پردازند، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و پایان همه کارها از آن خداست. در مقاله های پیشین، آیات دربردارنده بشارت وراثت زمین به صالحان، مستضعفان و متقیان و پیروزی اهل حق بر باطل بیان شد. در بررسی سوره نور آیه ۵۵، سه ویژگی برای این حکومت ذکر شد: ۱. برقراری ثابت و پایدار دین مورد پسند خداوند. ۲. مبدل شدن خوف و ترس به امنیت و آرامش. ۳. حاکمیت توحید و نفی مطلق شرک. اما در آیه محل بحث، سخن از برنامه های عملی یاوران خداست که اگر در زمین قدرت پیدا کنند، اجرای احکام الهی را سرلوحه برنامه های خود قرار می دهند و با برپایی نماز به خودسازی می پردازند، و با پرداخت زکات مشکل اقتصادی جامعه را، حل می کنند و با امر به معروف و نهی از منکر از جامعه ای سالم و خدایسند برخوردار می گردند. در اینجا به بررسی آیه می پردازیم:

ص: ۲۷

۱. موقعیت آیه: قبل از این آیه، خداوند مطالبی درباره دفاع از مظلومان در برابر ظالمان و قدرت خود بر یاری آنها را بیان کرده، سپس در فایده دفاع میفرماید: اگر دفاع نباشد، عبادتگاهها و مساجدی که در آن یاد خدا می شود، از بین می رود و در پایان تاکید می کند کسانی که خدا را یاری می کنند، خداوند نیز آنها را یاری می کند. چون او قوی و نفوذناپذیر است و هنگامی که با یاری خداوند پیروز و حاکم زمین شوند، اجرای احکام الهی را سرلوحه برنامه خود قرار می دهند و دین الهی را حاکمیت می بخشند.

۲. برنامه عملی یاوران خدا: اینها پس از پیروزی، همچون خودکامگان، غرور مستی و دنیاطلبی را شیوه خود نمی کنند تا اینکه خود طاغوت جدیدی شوند؛ بلکه زندگی صالحانه توأم با اصلاح خود و جامعه را به ارمغان می آورند و بدین طریق حکومت مورد رضایت خداوند را فراهم می سازند. برنامه های اصلی اینها در سه امر خلاصه می شود:

الف) بر پا داشتن نماز: اولین برنامه حکومت مورد پسند خداوند، حاکمیت توحید و ایجاد روح معنویت و ترکیه نفس است که راه را برای کمال نفسانی انسان هموار می کند. البته، مراد نمازی است که به خاطر رعایت تمام شرایط ظاهری و معنوی، انسان را از فحشا و منکرات باز دارد و مقبول حضرت حق، جل و علا، واقع شود. چنین نمازی اطاعت، خشیت و تقوای الهی را در همه شؤون زندگی فراهم می سازد و نتیجه آن کامیابی و رستگاری است. چنانکه می فرماید: «و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقّه، فاولئک هم الفائزون.» (۱) هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند و از خدا بترسد

ص: ۲۸

و پرهیزگاری پیشه کند؛ پس آنها رستگارانند.

ب) پرداخت زکات: پرداخت زکات از دو جنبه ارزشمند است:

۱. همدلی و همراهی با مردم و زدودن فقر و اصلاح اقتصادی در جامعه؛

۲. زدودن حرص، بخل و مال پرستی از وجود انسانها و جایگزینی روح ایثار و همدردی؛ تا بخل در درون انسانهاست راه سعادت و رستگاری به روی آنها بسته است: «و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون» (۱) و هر کس جان خود را از بخل حفظ کند، او رستگار است. بنابراین، پرداخت زکات هم وسیله ای برای رستگاری و کمال نفسانی است و هم عدالت اجتماعی را گسترش می دهد. امام صادق، علیه السلام، می فرماید: «زکات برای این قرار داده شده تا ثروتمندان امتحان شوند، و کمکی برای فقرا باشد. اگر مردم زکات اموال خود را می پرداختند، هیچ مسلمانی فقیر و محتاج نبود و مردم با این زکاتی که خدا برای [استفاده] فقرا واجب کرده، بی نیاز می شدند و مردم، فقیر، محتاج، گرسنه و عریان نمی شوند مگر به خاطر گناه ثروتمندان... سوگند می خورم به کسی که مردم را خلق کرد و روزی را گسترش داد، هیچ مالی در خشکی و دریا تلف نمی شود مگر به خاطر ترک زکات... و محبوبترین مردم به خدا کسی است که در بخشندگی سخی ترین مردم باشد، و سخی ترین مردم کسی است که در آنچه که خداوند از اموالش بر مؤمنان واجب کرده، بخل نرزد» (۲). در حکومت صالحان، زکات، هم به همان صورتی که خداوند واجب کرده، پرداخت می شود، و هم به مصارف واقعی خودش می رسد؛ و در نتیجه هم نفس انسان پاک می شود و هم اقتصاد سالمی بر جامعه حکمفرما می گردد.

ج) امر به معروف و نهی از منکر: یکی دیگر از وظایف یاوران دین خدا در زمان حکومت خود ترویج تمام خوبیها و اوامر الهی در میان همه افراد است و تمام کوشش آنها زدودن بدیها و گناهان در جامعه است. در چنین حکومتی اسلام و مسلمین چنان عزیز و کفار و منافقان چنان ذلیل اند که صالحان به خاطر اطاعت از فرمان خدا و ترک معصیت تمسخر نمی شوند و تعدی به حقوق دیگران و معصیت علنی خداوند، رخت برمی بندد. در چنین جامعه ای، هر انسانی خود را در برابر دیگران مسؤول می بیند؛ بنابراین با بهترین وجه ممکن، بر اساس دستورهای خداوند، در رشد و شکوفایی جامعه کوشش می کند و مسلم است که در چنین موقعیتی، جایی برای تسلط اشرار باقی نمی ماند. ۳. مصادیق آیه: هر حکومتی که توحید و نفی شرک را اساس خود قرار دهد و در خودسازی و اجرای احکام دین و اصلاح جامعه کوشا باشد، این حکومت از مصادیق آیه محل بحث می شود. در بعضی روایات، اهل بیت، علیهم السلام، این آیه را با خود منطبق دانسته و گفته اند: «نحن هم» (۳) ما همین گروه هستیم. امام صادق، علیه السلام، در روایتی که در ذیل آیه مزبور وارد شده می فرماید: «فهنه لآل محمد الی آخرالآیه، والمهدی و اصحابه یملکهم الله مشارق الارض و مغاربها، و یظهر الدین و یمیت الله به و باصحابه البدع و الباطل کما امانت الشقاه الحق، حتی لایری این الظلم، و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» (۴). این آیه تا آخر آن درباره آل محمد و مهدی و اصحاب اوست که مشرقها و مغربهای زمین را تصاحب می کنند و دین پیروز می شود. و خداوند به وسیله او و اصحابش، بدعتها و باطل را می میراند، همانطور که اشقیاء، اهل باطل را از بین بردند، به گونه ای که ظلم در هیچ جا دیده نمی شود، و امر به معروف و نهی از منکر می کنند. بنابراین، مصداق کامل این آیه، در زمان ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، تحقق می یابد. همانطور که پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، نیز می فرمایند: «یفرج الله بالمهدی عن الامه بملا قلوب»

-
- ١- سورة حشر (٥٩)، آيه ٩؛ سورة تغابن (٦٤)، آيه ١٦.
 - ٢- الحر العاملي، محمد بن الحسن، وسائل الشيعه، ج ٥، باب ١، از ابواب ما تجب فيه الزكاه، حديث ٦، ص ٤.
 - ٣- العروسي، عبد علي بن جمعه، نورالثقلين، ج ٣، ص ٥٠٦.
 - ٤- العروسي، عبد علي بن جمعه، نورالثقلين، ج ٣، ص ٥٠٦.

العباد عباده و يسعهم عدله، به يمحق الكذب، و يذهب الزمان الكلب و يخرج ذل الرق من اعناقكم (۱). خداوند به وسيله مهدی برای این امت گشایش ایجاد می کند، و دل‌های بندگان را از عبادت پر می کند، و عدلش را همه جا می گستراند و به وسيله او دروغ ریشه کن می شود و دوران سخت سپری می شود، و ذلت بندگی از گردنهای شما خارج می شود. یکی از برنامه های مهم حکومت حضرت مهدی، علیه السلام، فقرزدایی کامل از جامعه به وسيله اجرای عدالت، و زدودن حرص و طمع از دل‌های مردم است. در روایتی از اهل سنت این برنامه اینگونه تشریح شده است: «بشارت باد بر شما، مهدی! مردی از قریش که از خاندان من است، در اختلاف و سستی مردم خروج می کند، پس از آن زمین را پر از قسط و عدل می کند همانطور که از ظلم و جور پر شده است. ساکنان زمین و آسمان از او راضی هستند، و ثروتها به صورت صحیح و مساوی تقسیم می شود. دل‌های امت محمد از بی نیازی پر می شود، و عدالتش چنان گسترده می شود که آن حضرت منادی را مامور می کند که ندا دهد: چه کسی به من نیاز دارد؟ اما غیر از يك نفر که درخواست مال می کند هیچ کس به سراغ او نمی آید. منادی به او می گوید:

ص: ۳۰

پرده خانه کعبه را بیاور تا از اموال به تو بدهم. آن شخص پرده خانه کعبه را می آورد، منادی می گوید: من فرستاده مهدی هستم تا مالی را به تو بدهم و سریع مال را به او می دهد اما قدرت حمل آن را ندارد، بنابراین مقداری از آن را کم می کند تا بتواند آن را حمل کند. پس از آن که بیرون می آید از کار خود پشیمان می شود و می گوید: من حریص ترین امت محمد هستم. همه مردم برای گرفتن این مال دعوت شدند، اما غیر از من همگی آن را رها کردند، بنابراین، اموال را به منادی بر می گرداند، ولی منادی می گوید: ما چیزی را که عطا کنیم پس نمی گیریم...» (۱) آری، در چنین دولت کریمه ای، اسلام و مسلمین عزیز هستند، نفاق و اهل آن خوار و ذلیل اند، مردم به اطاعت خدای متعال دعوت می شوند، و کرامت و بزرگواری در دنیا و آخرت نصیبشان می شود. این حکومت، حکومتی است قرآنی و خداپسند که ارزشهای دینی بارور می شود، مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از بین می رود، انسان از پوچی نجات می یابد و در یک کلمه انسان به هدف آفرینش رهبری می شود. «اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمه، تعزبها الاسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و تجعلنا فيها من الدعاه الي طاعتك، والقاده الي سبيلك و ترزقنا بها كرامه الدنيا و الآخره». (۲)

ص: ۳۱

۱- المتقى الهندي، علاء الدين، كنز العمال، ج ۱۴، صص ۲۶۲-۲۶۱، حديث ۳۸۶۵۳.

۲- بخشی از دعای افتتاح.

نسبت ما و مهدی، علیه السلام در عصر حاضر (انسان کامل) - ۵

قسمت پنجم امین میرزایی قول به «اصالت وجود»، تصدیق این نکته بدیهی است که جهان هستی را جز وجود پر نکرده و شیئیت و فعلیت و هر کمالی مساوق با وجود است. آشنایان به مباحث حکمی می دانند که قائلین به «اصالت وجود»، در عین اذعان به آن، این نکته را هم از یاد نبرده اند که حدود وجودی موجودات مختلف با یکدیگر متفاوت است و همین تفاوت حدود وجودی، یعنی ضعف یا شدت مراتب کمال، اختلاف آثار موجودات مختلف را به دنبال آورده و به دنبال آن، امکان شناسایی هر موجودی را از موجودات دیگر برای فرد انسانی فراهم کرده است. به عبارتی ساده تر آدمی در مقام تعقل می تواند از موجوداتی که در یک یا چند حد عدمی، یعنی در محدوده خاصی از وجود با یکدیگر مشارک یا از همدیگر متمایزند، مفاهیم «ماهوی مشترک یا مشخصی بگیرد

ص: ۳۲

و آن مفهوم برگرفته را در یک «عکس‌العمل منطقی بر وجود یا موجودات مورد تعقل حمل کند. فی‌المثل در مواجهه با مجموعه‌ای از موجودات که جملگی در داشتن کالبد جسمانی حساس و دارای حرکت ارادی و همچنین روح مجرد یا نفس ناطقه با یکدیگر مشارکند، مفهوم کلی انسان (یا حیوان ناطق یا جسم نامی حساس متحرک بالاراده ناطق) را از آن گروه موجودات انتزاع کرده و سپس قضیه حملیه «این موجود انسان است را به صورت «انسان موجود است تعقل می‌نماید. ثمره برگرفتن این مفهوم یا مفاهیم ماهوی آن است که ذهن در مقام تعقل، موجوداتی را که در یک یا چند حد وجودی خاص با یکدیگر شباهت دارند، در یک گروه می‌نشانند و آثار مشابهی را در مراتبی از وجود از آنها انتظار می‌برد. فی‌المثل از آنجا که همه انسانها از کالبد جسمانی قابل نمو برخوردار و دارای قابلیت احساس و حرکت ارادی‌ارند در بسیاری خصوصیات با حیوانات که آنها نیز از چنین کالبدی بهره می‌برند و آنها هم حساس و متحرک بالاراده هستند مشابهت دارند. و این چنین است که حکیمان این ویژگیها یا مفاهیم ماهوی را حد مشترک انسان و حیوان یعنی «جنس آنها می‌خوانند. اما سخن اینجاست که انسانیت آدمی به کالبد جسمانی او یعنی بدن او نیست، بلکه به نفس ناطقه یا روح مجرد و قابل استکمالی است که در اصطلاح حکیمان، «فصل مقوم ماهیت انسانی شناخته می‌شود و از دست رفتن آن، زوال این ماهیت را به دنبال دارد. از اینرو انسان که در هنگام مرگ، بدن خود را رها می‌کند، به علت بقای نفس ناطقه، همچنان انسان است، اما اگر جنینی در مرحله رشد رویانی، از کمال و حرکت جوهری باز بماند و نفس ناطقه او کما هو حقها به فعلیت نرسد، به همان درجه از انسانیت تهی می‌گردد. پس این امکان وجود دارد که انسانی از مرحله وجود جسمانی گذر کرده یا در عین تعلق و تصرف در بدن از فعلیت کامل نفس ناطقه برخوردار باشد، یعنی از مرحله تجرد مثالی که واسطه عالم ماده و مجردات تام است گذر کرده و به مرحله تجرد عقلانی

که مرحله بالاتری از وجود انسانی است دست یابد. (۱) نکته دیگری که در این مقام قابل تأمل است، مساله رابطه خاص هر معلولی با علت هستی بخش اوست. اگر اصالت وجود را پذیرفتیم و امکان اشتراک برخی موجودات را در برخی حدود ماهوی (درواقع حدود وجودی) باور کردیم، و هم به این قول باور آوردیم که جهان خارج عالم کثرات و سلسله ای از علتها و معلولهاست، به یک نکته ناب و مهم دیگر دست می یابیم، و آن اینکه وجود هر کمالی در هر موجودی منشایی دارد و این منشا، یا خود اوست یا کمال مذکور را از موجودی ضعیفتر یا وجودی که آن کمال را در مرتبه ای بالاتر فراچنگ خود دارد، دریافت می دارد. قول به منشا بودن خود آن وجود برای فراهم آوردن آن کمال، به منزله آن است که به وجوب وجود هر موجودی قائل باشیم و این در واقع پذیرش میلیاردها میلیارد ذات واجب الوجود، یعنی بی نهایت خداست که براهین عقلی، از جمله عدم امکان وجود دو بی نهایت بی آنکه یکی در دیگری بگنجد به استحاله آن نظر دارند و از آنجا که موجود ضعیفتر فاقد کمال مذکور است، چاره ای جز این نیست که وجود مورد نظر ما، «بودن خود را که «کمال اول اوست، و آثار مترتب بر آن «بودن را که کمال دوم و سوم و چندم آن است، از موجود قویتری که همان کمال را در مرتبه ای بالاتر داراست دریافت کند. با این دیدگاه، ما فی الواقع با سلسله ای از موجودات یا مراتب وجود مواجهیم که وجود و کمال هر مرتبه ای به مرتبه والا-تر وابسته، و در عین اشراف بر کمالات موجودات مراتب پایین تر، از سلسله موجودات مراتب بالا-یی در حجاب است. گرچه می تواند در حرکتی جوهری و استکمالی، کمالات والا-تری را از مرتبه والا-تر کسب کرده، پا در پله ای بالاتر بگذارد و به این ترتیب بر مرتبه ای والا-تر از وجود احاطه و اشراف بیابد. آنچه گفتیم همان مساله نابی است که حکیمان الهی آن را «مراتب تشکیکی وجود می نامند و صدرالمتالهین شیرازی، رضوان الله علیه، با اتکا بر آن و بر این نکته مهم که وجود معلول چیزی جز ربط به علت او و پرتوی از کمالات او نیست، به قاعده ای موسوم به «امکان اشرف رنگ و بویی تازه بخشیده است. بنا به قاعده «امکان اشرف، که طبیعی دانان معاصر ما، از آن به عنوان اصل «امتناع طفره یاد می کنند، می توان امکان وجود سازه های ماکروسکوپی (یا مهجانی) را با استناد به وجود سازه های میکروسکوپی (یا کهجانی) به اثبات رساند. چنانکه وجود نظامهای زیستی دانی، نشانه ای از وجود نظامهای زیستی عالی محسوب می شود. (۲) بر این مبنا «ملاک معلولیت ضعف وجودی است. پس هر جا بتوان موجودی کاملتر و قویتر فرض کرد، به گونه ای که موجود ضعیفتر شعاعی از وجود آن به حساب آید و نسبت به آن استقلالی نداشته باشد، چنین فرضی ضرورت خواهد داشت [یعنی] اگر تعدادی از موجودات

ص: ۳۴

۱- حضرت آیه الله سید عزالدین حسینی زنجانی در صفحه ۶۰ و ۶۱ از شرح خود بر خطبه حضرت زهرا، سلام الله علیها، در این باره می نویسد: «چنانچه در محل خود ثابت شده، وقتی نفس به آخرین مرحله کمال عقلی و عملی نائل گردید و از حرکات و افکار برای رسیدن به مطلوب و مجهول بی نیاز شد، قدرت علمی و عملی وی متحد می گردند، علمش عمل و عملش علم می شود. مانند علم و قدرت در مجردات [که] نسبت به ما دون خود چنین است. و بدینسان نفس انسان همه قوی و جوارح و عین بدن گشته و بدن هم عین نفس می گردد (...). در چنین مرتبه ای است که انسان در ملک و ملکوت تصرف کرده، و همه جهان به فرمان وی می گردند. (...) و برای مثال می توان به کتابهایی که در قدرت و اعجاز ائمه طاهرین، علیهم السلام، تالیف شده مراجعه کرد. مانند خرائج و جرایح قطب راوندی و بحارالانوار و یا عیون اخبارالرضا، علیه السلام، در مورد امر به شیرهای پرده و شیر شدن آنها و به هلاکت رسیدن آن مرد جسور و بی ادب. آری در ممکنات اشرف از عقل و پست تر

از ماده عنصری نیست و به عبارت دیگر، دو حاشیه وجود است و هر دو در انسان کامل جمع می شوند. به طور کلی در تمام مراتب هستی جدایی و فطور نیست و انسان در وحدت خود مشتمل بر همه هستی است.»

۲- ر. ک: عابدی شاهرودی، علی، بنیاد معادله ها و تبدیلهای در حرکت و جسم، کیهان اندیشه، خرداد و تیر ۱۳۷۵، شماره ۶۶.

را فرض کنیم که هر کدام از آنها قویتر از دیگری باشد، به گونه ای که بتواند علت وجود آن به شمار آید و به دیگر سخن: میان آنها تشکیک خاص برقرار باشد، هر موجود قویتری در مرتبه مقدم بر موجود ضعیفتر قرار خواهد گرفت و ضرورتاً نسبت به آن علت خواهد بود، تا برسد به موجودی که فرض کاملتر از آن محال باشد و امکان معلولیت برای هیچ موجودی را نداشته باشد.^(۱) حکما با توسل به این تحلیل، وجود عالم مثال و عالم عقول را در مراتب والاتر از عالم نفس و عالم ماده به اثبات رسانده اند، و اینک ما، با توسل به تحلیلی که درباره انسان کامل ارایه دادیم، بر این نکته تاکید می ورزیم که برترین وجود عالم عقول، یعنی صادر اول یا به قول برخی عارفان «هویت جمعی امکانی، لزوماً «انسان کامل است. یعنی انسانی که از مرحله نفس و مثال و عقل گذر کرده و در والاترین مرتبه موجودات امکانی قرار گرفته، یا به تعبیر صحیح تر وجود عالم عقول (مجردات تام)، عالم مثال، عالم نفوس و عالم ماده پرتوی است که از ظل عنایات او صادر گشته.^(۲) حاصل بحث فوق آن است که چنانکه گفتیم قاعده «امکان اشرف و اصالت و تشکیکی بودن مراتب وجود و رابطه خاص هر معلولی با علت هستی بخش خویش، لزوم وجود مرتبه ای از وجود را که همه موجودات عالم امکان (یعنی همه آفریدگان ذات اقدس الهی) از او در پرده بوده و او خود، وجود ربطی خویش را از ذات اقدس الهی دریافت دارد، یعنی وجودی که از همه حدود عدمی موجودات امکانی بری و واجد همه کمالات ایشان باشد، به اثبات می رسانند. چنین وجودی قاعدتاً انسانی است که از ویژگیهایی چند برخوردار است که از جمله آنها توان افاضه کمالات به همه عوالم وجود، علم نامتناهی به عالم امکانی و امکان تصرف در کائنات به اذن الهی است. شیعیان به ادله نقلی رسیده از رسول گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، که شیعه و سنی در نقل آن هر یک به اسناد خود مشترکند، این وجود مقدس و متعالی را حقیقت محمدیه و علویه می خوانند و حتی برخی قرآن پژوهان معاصر، با بدل گرفتن واژه «علیا» در آیات کریمه ۴۸ و ۴۹ از سوره مبارکه اعراف، به تصریح قرآن به این موضوع اشارت دارند: «فلما اعتزلهم و ما یعبدون من دون الله، وهبنا له اسحق و یعقوب و کلا جعلنا نبیا و وهبنا لهم من رحمتنا و جعلنا لهم لسان صدق علیا»^(۳) پس دمی که [ابراهیم] از آنان و آنچه جز خدا می پرستیدند گوشه گیری اختیار کرد، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همگی را پیامبر گردانیدیم و از رحمت خود به آنان بخشیدیم و برایشان «لسانی صدق»، «علی را، قرار دادیم. توجیه این قرآن پژوه معاصر همخوانی این تفسیر با روایات فراوانی است که از طرق مختلف شیعه و سنی به دست ما رسیده و جملگی از همراهی نور ملکوتی مولی علی بن ابی طالب، علیه السلام، با همه انبیاء الهی از آدم تا خاتم سخن گفته اند. شمار این روایات در کتب روایی اهل سنت از جمله صحاح ایشان به حدی است که اگر تنها به طریق روایی ایشان استناد کنیم، چه بسا بتوانیم نسبت به آن ادعای تواتر معنوی داشته باشیم. به طور مثال صاحب شرح نهج البلاغه از مسند احمد بن حنبل (امام حنبلیها) و همچنین از فردوس نقل می کند که پیامبر گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، فرمود:

ص: ۳۵

۱- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲- تعریف هر یک از عوالم یاد شده را از کتب حکمای اسلامی جویا شوید.

۳- این دیدگاه به تاریخ جمعه سیزدهم شهریورماه سال جاری (۱۳۷۷) در برنامه (جهان قرآن) شبکه چهارم سیمای جمهوری اسلامی ایران بیان شده است. چنانکه مشهود است، از نقطه نظر نحوی ایرادی بر تفسیر ایشان وارد نیست.

«کنت انا و علی بن ابی طالب نورا بین یدی الله، قبل ان یخلق آدم باربعه عشر الف عام. فلما خلق الله تعالی آدم قسم ذلك النور جزئین، فجزء انا و جزء علی . من و علی چهار هزار سال پیش از آفرینش آدم نوری در برابر خدا بودیم. پس چون خداوند آدم را آفرید، آن نور به دو پاره تقسیم شد، که پاره ای منم و پاره ای علی است.» (۱) چنانکه روایاتی مشابه این روایت در تفسیر الدر المنثور سیوطی. (۲) حاشیه تفسیر طبری (۳) ینابیع الموده آمده است. (۴) سزاوار است که به منظور آشنایی خوانندگان با نحوه استدلال شیعیان در این باره و روشن شدن معانی عباراتی چون آنچه در دعایی منقول از ابی جعفر محمد بن عثمان سعید، رضی الله عنه، به نقل از امام غایب، علیه السلام، آمده است، (۵) گوشه ای از بیان مرحوم علامه آقا سید حسین همدانی درود آبادی، رضوان الله علیه، را در شرح زیارت جامعه بیاوریم: (۶) «بی تردید پیامبر گرامی اسلام، صلی الله علیه و آله، مصداقی از برای حقیقت نبوت و همان ذاتی است که از همه مراتب آفرینش آسودگی یافته و بر آن مرتبه والا دست انداخته است. از آنجا که این حقیقت [یعنی حقیقت نبوت] را مراتبی نامتناهی است، هر یک از پیامبران دیگر مصداقی جزئی از آن حقیقت را تشکیل می دهند و به حد خود از آن حقیقت در پرده و محجوبند. مگر محمد، صلی الله علیه و آله، که خداوند متعال او را از نشانه های بزرگ خود برشمرد، و او را به مقام «او ادنی رسانید، بلکه او را از آن مرتبه هم بالاتر برد و او را حبیب خود گردانید. به عبارتی اراده محب در اراده او مضمحل شد و آن حضرت را حجاب حبیبیت خداوند که دست نیافتنی ترین مراتب نبوت و نه حقیقت آن است پوشانید، چه حقیقت هر چیزی غیر از مراتب اوست.» سخن مرحوم علامه، در عصر معاصر نیز قابل اثبات است. چه اگر حتی قرآن آسمانی را زائیده تفسیر تجربه نبوی پیامبر اسلام بدانیم، چنانکه برخی روشنفکران معاصر دانسته اند، به هر تقدیر عظمت وجودی این کتاب و ناتوانی بشر از آوردن اثری چون آن قابل تردید نیست. بی شک ارزش والای این کتاب و محتوای بلند آیات آن، چه آن را وحی مستقیم الهی و پیامبر را تابع آن بدانیم و چه آنگونه که این عده از روشنفکران معاصر به آن باور دارند وحی را پیرو پیامبر و تحت تاثیر احساسات و پیش فرضهای بومی آن رسول مکرم به حساب آریم، در هر صورت، نشانه ای از عظمت وجودی و یگانگی نبی مکرم اسلام، صلی الله علیه و آله، در تجربه نبوی خویش است. به زبان ساده تر نگاهی گذرا به آثار آفریده از سوی همه عرفا و متون دست خورده یا ناخورده آسمانی، تفاوت وجودی عظیم این نازله رحمانی را با سایرین به اثبات می رساند و به تبع آن برتری ذاتی نبی مکرم اسلام را بر همه انبیاء الهی و مدعیان کشف و شهود اثبات می کند. مرحوم علامه درودآبادی در ادامه می نویسند: «اینک که دانسته شد که مرتبه محمد، صلی الله علیه و آله، از همه مراتب بالاتر است و بالاتر از آن جز مرتبه ربوبی قرار ندارد، پس این مرتبه همان حقیقت، کتاب و بیت اوست که خداوند متعال وی را در آن سکنی داده است. پس هرگاه چیزی از قبیل اهل و آل و میراث و عترت و علم و جز آن - در این مرتبه - به او اضافه شوند، فی المثل گفته شود: اهل بیت نبوت، میراث نبوت، علم نبوت [و امثال آن]، به ناگزیر مقصود از آن، اهل بیت، [میراث، علم و...] او در این مرتبه است و هرگاه به صفتی جز این صفت به او اضافه شوند، مراد از آن به اعتبار همان صفت است و نه چیز دیگر. و بدینسان می بینید که در اخبار ثقلین و همچنین اخبار مربوط به آیه تطهیر، که خاصه و عامه [شیعه و اهل سنت] هر یک به اسناد خود در نقل آن مشترکند، «اهل بیت رسول را با «کتاب همراه آورده و به پیروی از ایشان اصرار ورزیده و از نافرمانی شان بازداشته و به چنگ زدن به دامانشان فرمان داده و از آنکه چیزی به آنان

۱- شارح نهج البلاغه در جلد دوم کتاب خود صفحه ۴۵۰ این روایت را به نقل از مسند احمد بن حنبل و کتاب فردوس می آورد. مرحوم سید عبدالله شبر در ص ۱۵۵ از ج ۱ کتاب خود «حق الیقین فی معرفه اصول الدین ضمن نقل این روایت، حدیث دیگری را به نقل از ابن مغازلی شافعی و او از جابر نقل کرده که فراز پایانی آن چنین است: «حتی قسمها جزءین، جزء فی صلب عبدالله و جزء فی صلب ابی طالب، فاخرجنی نبیا، و اخرج علیا وصیا. تا که آن را به دو پاره تقسیم کرد، پاره ای را در صلب عبدالله نهاد و پاره ای را در صلب ابوطالب قرار داد. پس مرا به صورت پیامبر به دنیا آورد و علی را در صورت وصی (پیامبر)».

۲- السیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج ۳، ص ۱۹۹.

۳- الطبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۵، ص ۵۸.

۴- القندوزی الحنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المده، ج ۱، ص ۹۴.

۵- این عبارت در دعای معروف ماه رجب: «لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک، فتقها و رتقها بیدک، بدوها منک و عودها الیک... فیهم ملائک سماءک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت. (پروردگارا!) بین آنان (ائمه معصومین، علیهم السلام) و تو فرقی نیست جز آنکه آنان بندگان و آفریدگان تواند، فتق و رتق امورشان به دست توست، آغازشان از تو و بازگشتشان به سوی توست... پس به آنان آسمانها و زمین را پر کردی تا که یگانگی تو ظاهر شد.» مشابه این عبارات در زیارت جامعه کبیره وارد شده و شایسته نیست که خوانندگان این زیارت عظیم الشان از محتوای بلند و مفهوم حقیقی آنچه خطاب به ائمه هدی، علیهم السلام، می خوانند غافل باشند.

۶- همدانی درودآبادی، آقا سید حسین، الشمس الطالعہ فی شرح الزیارة الجامعه، این کتاب به زبان عربی است و در سال ۱۴۱۳ هجری قمری - ۱۹۹۳ میلادی از سوی مؤسسه العروه الوثقای برج الیراجنه به چاپ رسیده است.

بیاموزند نهی کرده، و فرموده است: «بی گمان آنان نه شما را از در هدایتی بیرون می رانند و نه به در ضلالتی وارد می سازند.» همچنین در اخبار مربوط به آیه تطهیر [انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا] کسی چون ام سلمه را، با همه بزرگواری و جلالت قدر آن بانو و علی رغم تصریح به آنکه او بر مسیری خیر ره می سپارد، و با وجود آنکه او از اهل بیت ساکن در خانه آن حضرت در مدینه شمرده می شده و در چشم دوست و دشمن به نیکویی یاد می گردیده است، از [دایره شمول] اهل بیت بیرون دانسته [و آل عبا را در همان پنج تن مشهور محصور فرموده است.]» مرحوم درودآبادی، رضوان الله علیه، آنگاه به ذکر روایات بی شماری از منابع اهل سنت می پردازند که این حقیقت در هر یک به نحوی مورد اشاره قرار گرفته است. از دلایل دیگری که بر این مطلب دلالت دارند، یکی آیه معروف مباحله است که در آن علی، علیه السلام، نفس پیامبر دانسته شده. مرحوم امام راحل، رضوان الله علیه، در کتاب ارزشمند خود «مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه گویا با استناد به همین آیه کریمه و به نقل از استاد گرانقدر خود، عارف کامل شاه آبادی، رحمه الله علیه، در این باره می فرماید: «اگر علی، علیه السلام، پیش از پیامبر خدا، صلی الله علیه و آله، به دنیا می آمد، همچون رسول خدا به بیان شریعت اسلام می پرداخت و در نتیجه «پیامبر مرسل می شد [نه وصی پیامبر]، چرا که آن دو در روحانیت و همه مقامات معنوی و ظاهری اتحاد دارند.» (۱) بنا به آنچه گفتیم بر خلاف ادعای برخی روشنفکران همچون باور به وجود و ثبوت امامت ائمه، علیهم السلام، نه امری عرضی در دین که از ذاتیات و مقومات آن است و اختلاف و شقاق حاصل میان فرق و مذاهب اسلامی در باب خلفای بلا- فصل رسول الله، نه امری تاریخی و کلامی، بلکه مقدم بر آن امری عرفانی و هستی شناختی (انتولوژیک) است. به عبارتی اگر اعجاز قرآن به عنوان یک کلام آسمانی به ثبوت رسد (که رسیده است)، و به دنبال آن مقام متعالی نبی مکرم اسلام در دریافت بلا واسطه اشراقات قلبی و توان تصرف در کائنات اثبات شود (که شده است)، همه ادله نقلی متواتر یا صحیحی که در کتب روایی اهل سنت و ما، در باب پیوستگی و همخانگی ائمه اهل بیت، علیهم السلام، با رسول الله وارد شده، بر تعالی وجودی، «تقدم دهری، فعلیت تام و وساطت فیض آن انوار گرامی دلالت دارند. و اصل سخن اینجاست که برادران و خواهران اهل سنت، علی رغم اذعان به این تقدم در بسیاری منابع روایی خویش، این همه را تنها مصحح دوستی اهل بیت و نه قبول رهبری تام علمی و دینی ایشان دانسته اند، البته با قیدی که در پایان این نوشته به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد. اما از سوی دیگر، اگر بنا را بر تسالم بگذاریم و مصداقیت نور پاک ائمه اطهار، علیهم السلام، را برای این مرتبه از وجود منکر شویم، راه اثبات امامت ائمه، علیهم السلام، از این طریق برهانی باز و غیبت و امامت امام دوازدهم، علیه السلام، نیز به همین منوال قابل اثبات است.

ص: ۳۷

۱- الخمينی، حضرت آیه الله العظمی روح الله الموسوی، مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، جزء پایانی کتاب.

خطای بزرگ برخی نویسندگان روشنفکر معاصر آن است که تاکید شیعه را بر لزوم خلافت بلافضل علی، علیه السلام، و وقایع رخ داده در غدیر خم و امثال آن را با اعطای منصبی اعتباری همچون ریاست جمهوری به فردی حقیقی و تبدیل او به فردی حقوقی برابر می گیرند، حال آنکه امامت و عصمت از دیدگاه فحیم شیعه نوعی صفت وجودی است که در ذات امام استقرار می یابد و به این لحاظ علاوه بر منشا انتزاع، ما بازاء خارجی نیز دارد. به عبارتی اثبات فضیلت علمی امام، علیه السلام، به دلیل مساوقت علم با وجود و کمال، به معنی اثبات تفوق وجودی و توان اشراف و احاطه امام بر مراتب عالیتری از وجود است. پس اگر فاضل بل افضل بودن علی، علیه السلام، و فرزندان آن حضرت نسبت به سایرین به اثبات رسد - که خوشبختانه با اعتراف صریح دانشمندان بزرگی از اهل سنت همچون ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود بر نهج البلاغه و چنانکه در کتب معتبر تاریخی عامه و خاصه ثبت است، اقاریر صریح خلفای سه گانه پیش از علی، علیه السلام، و اثبات ضعف علمی، شاگردی و مفضولیت ائمه مذاهب فقهی و علمی و کلامی اهل تسنن در محضر ائمه تشیع، علیهم السلام، به اثبات رسیده است - سخن گفتن از صلاحیت سایرین در قرون اولیه پس از رحلت رسول تا زمان امام حسن عسکری، علیه السلام، امری مردود و هم سطح دانستن ادله اهل تسنن برای رجوع به رهبران فکری خود با ادله متقن شیعیان - آنگونه که برخی روشنفکران معاصر در بعضی آثار خود به آن اشاره کرده اند - از پایه مخدوش است. برای آشنایی خوانندگان با موضوع شاگردی علما و رهبران فکری برادران و خواهران اهل سنت در محضر ائمه، علیهم السلام، تنها به ذکر این نکته اکتفا می کنیم که بنا به اعتراف ابن ابی الحدید معتزلی در شرح خود بر نهج البلاغه و دانشمندانی دیگر همچون ابن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤل»، برخی پیشوایان نامبرده مذاهب گوناگون که از شاگردان ائمه تشیع، علیهم السلام، محسوب می شوند عبارتند از یحیی بن سعید انصاری، ابن جریح، مالک بن انس، ابن عیینه، ابو حنیفه، احمد بن حنبل، شعبه، ایوب سجستانی، سفیان ثوری، واصل بن عطا (رئیس معتزله) ابوالحسن اشعری، ابو علی جبایی (اولی از رهبران فکری اشاعره و دومی استاد او از معتزله)، اضافه بر دانشمندان علوم مختلف صرفی و نحوی و بلاغی و دانشمندان علوم تجربی و طبیعی. اما نکته قابل توجه در این میان آن است که اعتقاد به امامت و رهبری فرد اعلم انسانی در دوران پس از غیبت - و به عنوان قدر متقین، واپسین دوران حیات بشر در کره خاک یا دوران شکوفایی علمی نسل انسانی - از جمله مواضع وفاق همه مذاهب اسلامی اعم از شیعه و سنی شمرده شده و جالب آنکه اذعان به نوادگی این فرد خاص برای فاطمه زهرا، علیهاالسلام،

با نام مشخص مهدی، علیه السلام، نزد همه فرق اسلامی حتی وهابیون پذیرفته و به این لحاظ مابه الاشتراک همه فرق اسلامی محسوب می گردد. (۱) یعنی اگر در قرون گذشته و درباره حوادث تاریخی پس از رحلت رسول و شایستگان رهبری در اعصار پیشین میان مذاهب اسلامی نزاع و نقاری در میان بوده است، بحمدالله و المنه نه فقط درباره وجود بلکه درباره مصداق مشخص رهبری بشر در دوران کمال جامعه انسانی و تنها عامل رهایی بخش همه نسل بشر از گرداب ظلم و اسراف و ثروت اندوزی، میان ما و اهل سنت شکاف و شقاقی در بین نیست. و این را باید مایه سرافکنندگی شدید نویسندگان دانست که در نوشته های خود، نواده معصوم حضرت زهرا، علیهاالسلام، را از دایره عقاید مسلمین بیرون می دانند و از این وجود کامل و گرامی به عنوان ولی قائم و مهمترین وجه وفاق همه مذاهب اسلامی - پس از توحید و نبوت و قرآن و معاد - چشم می پوشند. پلورالیسم ادعایی این دسته از نویسندگان، هرگز توان آن را نداشته که وحدت و همدلی اینچنین را در بین همه فرق اسلامی برقرار کند، بلکه با امید به آینده ای روشن و در مسیر رسیدن به فردایی بهتر، همه موحدان و خداپاوران آزادیخواهان جهان را، خسته از رهبری انسانهای ناکامل و غیر معصوم با مسلمین شیعه و سنی منتظر مهدی، علیه السلام، در یک صف واحد و چشم انتظار یک مهمان واحد بایستاند. والحمدالله الذی انعمنا بهذا الهدی.

ص: ۳۹

۱- استاد ارجمند جناب حجه الاسلام سید هادی خسروشاهی در مقاله ای مبسوط در پیش شماره نخست موعود فهرست بیش از چهل عنوان از کتبی را که در سالهای اخیر از سوی نویسندگان اهل تسنن در این باره نوشته شده آورده اند. چنانکه استاد گرامی حضرت حجه الاسلام سیدعلی اکبر قرشی در مقاله خود در شماره نخست همین ماهنامه به مساله ولادت حضرت مهدی، علیه السلام، در منابع اهل سنت اشاره کرده اند.

مترجم: مصطفی شفیعی اشاره: در قسمت پیشین مقاله، این پرسش مطرح شد که چگونه ممکن است که امام عصر، علیه السلام، از عمری چنین طولانی برخوردار باشند؟ در پاسخ این پرسش شهید صدر ابتدا به بررسی این موضوع پرداخته که از نظر علمی چنین عمر طولانی امری ممکن است. اگرچه علم بشر تاکنون نتوانسته است در عمل این امکان را تحقق بخشد و اینک ادامه پاسخ ایشان به پرسش مزبور... دانستیم که عمر طولانی از نظر علم، ممکن است. حال اگر فرض کنیم از نظر علم امکان نداشته باشد و قانون پیری و شکستگی قانونی حتمی باشد که بشریت هرگز نتواند آن را تغییر دهد، در این صورت چه می شود؟ باید گفت: در این صورت طول عمر افرادی چون نوح و مهدی که قرن‌ها بر خلاف قوانین طبیعی که در علم جدید به اثبات رسیده است زنده مانده اند از موارد اعجاز محسوب می گردد. معجزه، در مقطع خاصی قانون طبیعت را از کار می اندازد تا زندگی شخصی را که رسالت آسمانی به وجود او بستگی دارد حفظ کند.

معجزه طول عمر از نظر یک مسلمان که عقیده خود را از قرآن و سنت برگرفته است دور از انتظار و منحصر به فرد نیست. (۱)

مثلا قانون طبیعت این است که جسمی که حرارت بیشتری دارد در جسمی که حرارت کمتری دارد اثر می گذارد تا برسد به جایی که هر دو یکسان شوند و قاطعیت این قانون از قانون پیری هم بیشتر است؛ در حالی که می دانیم این قانون برای حفظ زندگی حضرت ابراهیم، علیه السلام، از تاثیر افتاد زیرا تنها راه برای نگهداری او بود؛ وقتی آن حضرت به آتش در افتاد وحی آمد: «یا نار کونی بردا و سلاما» ای آتش بر ابراهیم سرد و گوارا باش! (۲) و ابراهیم سالم بدون هیچ گزند از آتش بیرون آمد! و دیگر قوانین طبیعی که برای شماری از پیامبران و حجت‌های الهی در روی زمین از کار افتاد؛ دریا برای موسی شکافته شد، (۳) رومیان تصور کردند عیسی را دستگیر کرده اند (۴) در حالی که اشتباه می کردند و پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، در حالی که گروه زیادی از قریش خانه اش را در محاصره داشتند و ساعتها در کمین او بودند، از خانه بیرون آمد و از میان آنان گذشت در حالیکه خداوند وی را از دید آنان پنهان داشت. (۵) در همه این نمونه ها قانون طبیعت برای حمایت و حفاظت یک شخص از کار می افتد زیرا حکمت الهی اقتضای زنده ماندن او را داشته است و قانون پیری هم می تواند در زمره یکی از این نمونه ها باشد. شاید بتوان از آنچه تا به حال اتفاق افتاده یک نتیجه کلی به دست آورد و آن اینکه: هر وقت حفظ جان حجتی الهی در روی زمین نیاز به تعطیل قانونی طبیعی داشته باشد و هرگاه ادامه زندگی آن شخصیت برای انجام یک طرح مهم، ضروری باشد در این هنگام لطف الهی باعث می شود که آن قانون طبیعی موقتا از کار بیفتد ولی وقتی شخصیتی وظیفه الهی خود را به انجام رساند، مطابق قوانین طبیعی می میرد و یا به شهادت می رسد. در اینجا هم ما با یک سؤال روبرو می شویم و آن اینکه چگونه ممکن است یک قانون از کار بیفتد؟ (۶) چگونه می شود پیوند حتمی و ضروری میان پدیده ها گسسته شود؟ آیا این با علم تناقض ندارد؟ علمی که قوانین طبیعی را کشف و بر اساس آزمایش و استقراء منطقی، پیوندهای ضروری آن را شناسایی کرده است. در جواب باید گفت که خود علم با عقب نشینی از اندیشه ضروری بودن قوانین طبیعی به این پرسش، پاسخ داده است. توضیح اینکه، علم بر اساس آزمایش و مشاهدات، قوانین طبیعی را کشف می کند؛ هرگاه پدیده ای طبیعی همیشه دنبال پدیده ای بیاید از این پیوستگی به یک قانون کلی پی می بریم و آن اینکه هر جا آن پدیده اولی پیدا شد دنبالش پدیده دومی می آید. ولی علم نمی گوید بایستی میان آن دو پدیده، یک وابستگی ذاتی حتمی وجود داشته باشد که از ژرفای آنها سرچشمه گرفته است. زیرا حتمیت و ضرورت، یک حالت غیبی است که وسایل آزمایشگاهی و علمی نمی تواند آن را اثبات کند. از این رو منطق علم جدید تاکید می کند که قانون طبیعی - آنگونه که علم تعریف می کند - سخن از ارتباط و علاقه حتمی ندارد بلکه سخن از مقارنه دائمی میان دو پدیده دارد. (۷) پس اگر معجزه آمد و این دو پدیده طبیعی را از هم جدا کرد چنین چیزی هرگز گسستن یک رابطه ضروری و حتمی نیست. حقیقت این است که معجزه به معنی دینی کلمه در پرتو منطق علم جدید بیش از آنچه نقطه نظر علم قدیم بود، قابل فهم شده است. زیرا نقطه نظر گذشتگان این بود که هر پدیده ای اگر با پدیده دیگر مقارنه داشت، رابطه آندو ناگسستنی بود و معنایش این بود که محال است یکی از دیگری جدا شود. ولی در منطق علم روز این رابطه به قانون «مقارنه یا قانون «تابع شایع (۸) تعبیر می شود. بدون اینکه رابطه غیبی و حتمی میان آن دو لازم شمرده شود. با این دید معجزه یک حالت استثنایی برای این عموم می گردد بدون اینکه با یک ضرورت، اصطکاک پیدا کند یا منجر به یک امر محال و نشدنی گردد.

۱- یعنی در این صورت معجزه است که در قرآن و سنت آمده است. دعوت انبیا و ادعای رسالت از طرف خدا همیشه با اعجاز همراه بوده است و این چیزی نیست که مسلمان بتواند آن را انکار یا در آن شک کند بلکه غیر مسلمانان نیز به معجزه عقیده دارند و از این جهت با مسلمانان مشترک اند.

۲- سوره انبیا، آیه ۶۹.

۳- اشاره است به قول خداوند متعال: «فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر فانفلق فکان کل فرق کالطورالعظیم» به دنبال آن به موسی وحی کردیم عصایت را به دریا بزن (عصایش را به دریا زد) و دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود»، سوره شعراء، آیه ۶۳.

۴- اشاره است به قول خداوند متعال: «وما قتلوا و ما صلیبوه و لکن شبه لهم...» در حالی که نه او را کشتند و نه بر دار آویختند، لکن امر بر آنها مشتبه شد» (سوره نساء، آیه ۱۵۷).

۵- رجوع کنید به سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۲۷، که این حادثه را نقل کرده و این قضیه اجماعی است.

۶- گفته می شود قانون از حیث اینکه قانون است بایستی فراگیر باشد و تصور تعطیلی و از کار افتادگی در آن راه نیابد در حالیکه خود می دانند گاهی قانون با قانون دیگری از کار می افتد مثل قانون جاذبه که ایجاب می کند همه چیز به مرکز زمین جذب شود در حالیکه در گیاهان آب از ریشه به طرف بالا می رود و البته این از خواص مویرگهاست که خود یک قانون دارد. رجوع شود به کتاب «القرآن محاوله لفهم عصری از دکتر مصطفی محمود».

۷- شهید صدر در کتاب «فلسفتنا»، ص ۲۵۹ و ۲۹۹، در این زمینه مفصلاً بحث کرده است.

۸- به کتاب «فلسفتنا» ص ۲۸۲ به بعد مراجعه شود.

و ما بنا بر آنچه به عنوان اساس استقراء در منطق (۱) پذیرفته ایم با نظر

علم جدید موافقیم و می گوییم: استقراء دلیلی بر رابطه ضروری میان دو پدیده اقامه نمی کند بلکه تنها دلالت بر وجود یک تفسیر مشترک در تقارن دائمی و تعاقب دائمی میان دو پدیده دارد و همانطور که می شود این تفسیر مشترک را بر اساس یک رابطه ذاتی تصور کرد می شود آن را بر اساس حکمتی فرض کرد که باعث شده نظم آفرین جهان، رابطه مستمری میان پدیده های خاصی برقرار کرده باشد. و همین حکمت احیانا ممکن است خود، دعوت به استثنا کند که در این صورت معجزه رخ می دهد.

ص: ۴۲

۱- برای توضیح بیشتر درباره این نظریه به کتاب «الاسس المنطقیه للاستقراء» مراجعه کنید؛ شهید صدر در آنجا به کشف مهمی راجع به نظریه شناخت، دست یافته است.

ترجمه: واحد پژوهش موعود یکی از امور ضروری دین حنیف اسلام و یکی از موضوعاتی که در آیات متعددی از کتاب عزیز بدان اشاره شده و در نت شریف نیز روایات متواتری در مورد آن وارد شده است، موضوع «مهدی موعود»، علیه السلام، است و امت اسلام، با مذاهب مختلف و دیدگاههای متفاوت، در اعتقاد به ظهور مهدی از آل محمد، صلی الله علیه و آله، در آخرالزمان، برای پر کردن زمین از عدل و داد، بعد از آنکه از ظلم و ستم آکنده شده، وحدت نظر دارند. در هر حال این موضوع در مجموعه اعتقادات اهل اسلام تا بدان حد از ضرورت رسیده که جز اهل لجاج و کسانانی که بدون دلیل سخن می گویند، کسی با آن مخالفت نکرده است. کتابها و رساله هایی که در اثبات ظهور مهدی، علیه السلام، و اینکه او از فرزندان فاطمه، علیها السلام، است، نوشته شده اند بسیار فراوان و متنوع اند و نویسندگان دانشمند شیعه و اهل سنت در این زمینه قلم زده اند. مهدی در قرآن

در قرآن کریم آیات متعددی در شان مهدی، علیه السلام، وارد شده است، البته باید توجه داشت که باطن این آیات و یا به عبارتی تاویل آنها به آن حضرت اشاره دارد، نه تنزیل آنها. رسول خدا، صلی الله علیه و آله، می فرماید: «ما فی القرآن آیه الا و لها ظهر و بطن» (۲) هیچ آیه ای از قرآن نیست مگر اینکه برای آن ظاهر و باطنی است. امام باقر، علیه السلام، نیز در پاسخ کسی که در همین زمینه از ایشان پرسش کرده بود، فرمود: «ظهرها تنزیلها و بطنها تاویلها» (۳) ظاهر هر آیه تنزیل آن و باطن هر آیه تاویل آن است. «باطن و تاویل عبارت از مفهوم عامی است که بعد

ص: ۴۳

۱- متن حاضر ترجمه مقاله ای است با عنوان «المهدی فی الكتاب والسنه که توسط حضرت آیه الله معرفت در اختیار مجله قرار گرفته است.

۲- در نهاییه ابن اثیر (ج ۱، ص ۱۳۶) چنین آمده است: «لکل آیه منها ظهر و بطن.»

۳- ر. ک: السلمی السمرقندی، محمد بن مسعود بن عیاش، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۱.

از جدا کردن آیه از خصوصیات که آن را در بر گرفته، به دست می آید، به گونه ای که آیه در گذر ایام قابلیت انطباق بر موارد مشابه با مورد نزول را پیدا کند. و این همان چیزی است که ماندگاری و فراگیری قرآن را در عین جاودانگی آن تضمین می کند. تردیدی نیست که برای قرآن دو نوع دلالت وجود دارد: یکی دلالتی که بر حسب ظاهر آن و بر اساس شان نزول آیه به دست می آید، و دیگری دلالتی که عام و فراگیر است و قابلیت انطباق بر موارد مشابه را، بر حسب آنچه در طول زمان پیش می آید، داراست. به واسطه همین نوع دلالت است که قرآن تا ابد زنده است و در همه زمانها شفاعت بخش مردم و دوی بیماریهای آنهاست. اما برخی از آیاتی که در شان امام مهدی، علیه السلام، تاویل شده اند، به قرار زیر است: ۱. «و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين، و نمكن لهم في الارض (۱)» و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم. این آیه اگر چه به مناسبت داستان فرعون و موسی و بنی اسرائیل نازل شده است، اما مدلول آن عام بوده و بیانگر سنتی است که خداوند در میان مردمان جاری ساخته است. به عبارت دیگر این آیه بیان می کند که خداوند بزودی دستان مستضعفان را می گیرد تا آنها را بر مستکبران غالب سازد و آنها را وارث شهر و سرزمین مستکبران نماید. در حدیثی که «مفضل بن عمر» روایت کرده چنین آمده است: «سمعت ابا عبد الله، علیه السلام، يقول: ان رسول الله، صلى الله عليه وآله، نظر الى علي و الحسن و الحسين، عليهم السلام، فبكي و قال: انتم المستضعفون بعدى. قال المفضل: قلت: ما معنى ذلك؟ قال: معناه انكم الائمة بعدى، ان الله عزوجل يقول: «و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين قال، عليه السلام: فهذه الآيه جاريه فينا الى يوم القيامة» (۲) از ابا عبد الله (امام صادق)، علیه السلام، شنیدم که فرمود: پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، نگاهی به علی، حسن و حسین، علیهم السلام، انداخت و در حالی که گریه می کرد فرمود: شما مستضعفان پس از من هستید. مفضل می گوید: پرسیدم معنای این سخن چیست؟ و امام [در جواب] فرمود: معنای این سخن این است که شما امامان بعد از من خواهید بود. خداوند، عزوجل، می فرماید: «و ما بر آن هستیم که بر مستضعفان روی زمین نعمت دهیم و آنان را پیشوایان سازیم و وارثان گردانیم.» در نهج البلاغه نیز چنین آمده است: عطف الضروس (۳) علی ولدها. و تلا عقیب ذلك: و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين» (۴) دنیا بر ما [آل محمد] باز گردد و مهربانی نماید مانند بازگشت شتر بدخو و گازگیر به بچه خویش و در پی آن خواند: می خواهیم بر آنانکه در زمین ناتوان شمرده شده اند منت نهاده [توانا و بزرگوارشان گردانیم] آنها را پیشوایان و ارث برندگان [زمامداران دین و دنیا] قرار دهیم. «ابن ابی الحدید» در شرح این کلام امیر مؤمنان، علیه السلام، می گوید: «امامیه گمان می کنند این کلام خداوند وعده ای است از سوی او نسبت به امام غایبی که در آخرالزمان مالک زمین می شود. اما اصحاب ما [اهل سنت] می گویند:

ص: ۴۴

- ۱- سوره قصص (۲۸)، آیه ۵.
- ۲- الصدوق، ابو جعفر محمد بن علی، معانی الاخبار، ص ۷۸-۷۹.
- ۳- کمله «الضروس به معنای شتر بدخویی که به خاطر عطوفتی که نسبت به فرزند خود دارد کسی را که برای شیر دوشیدن از او رفته گاز می گیرد.
- ۴- فیض الاسلام، علینقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، حکمت ۲۰۰، ص ۱۱۸۱-۱۱۸۰.

این کلام وعده ای است نسبت به امامی که مالک زمین می شود و بر همه سرزمینها چیره می شود. اما لازم نیست که این امام در حال حاضر موجود باشد، بلکه برای درستی این کلام تنها همین که او در آخرالزمان به دنیا بیاید کفایت می کند. (۱) اما باید گفت: در اینکه آیه مزبور وعده به ظهور امامی است که پیش از برپایی قیامت مالک زمین شده و بر همه سرزمینها چیره می شود، اتفاق نظر وجود دارد و تنها اختلاف در این است که آیا این امام در حال حاضر وجود دارد یا اینکه خیر، او به موقع خود متولد می شود؟ اما به هر حال در این موضوع تردیدی نیست که این امام از فرزندان علی، علیه السلام، خواهد بود. ۲. «و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون (۲) و ما در زبور، پس از ذکر (تورات) نوشته ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد. مراد از «زبور» در این آیه زبور داود، علیه السلام، است. چنانکه در سوره نساء (آیه ۱۶۳) و سوره اسراء (آیه ۵۵) آمده است: «و اتينا داود زبوراً» و به داود زبور را ارزانی داشتیم. و زبور همان کتاب «مزامیر» است که در ضمن کتاب عهد قدیم آمده است: اما در این کتاب چنین می خوانیم: «از خشم دوری کن و از دشمنی پرهیز، فریب کارهای ناشایست را نخور زیرا کسانی که کار ناشایست انجام می دهند برکنده خواهد شد...» (۳) «و کسانی که انتظار پروردگار را می کشند وارث زمین می شوند.» (۴) «و اما کسانی که به سکون و آرامش دست یافته اند وارث زمین می شوند و در نهایت سلامت به کامجویی می پردازند.» (۵) «زیرا خجستگان و برکت یافتگان از آنها وارث زمین می شوند و نفرین شدگان از آنها ریشه کن می شوند.» (۶) «درستکاران وارث زمین شده و تا ابد در آن ساکن می شوند.» (۷)

۳. «وعدالله الذين امنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبذلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدوني لايشركون بي شيئاً» (۸) خدا به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، وعده داد که در روی زمین جانشین دیگرانشان کند، همچنان که مردمی را که پیش از آنها بودند جانشین دیگران کرد. و دینشان را، که خود بر ایشان پسندیده است، استوار سازد. و وحشتشان را به ایمنی بدل کند. مرا می پرستند و هیچ چیزی را با من شریک نمی کنند. جانشینی و قدرت یافتن در زمین به صورت فراگیر و همیشگی، که در این آیه بدان وعده داده شده، در هیچ برهه از زمان برای امت اسلام تحقق نیافته است، بنابراین ما چاره ای نداریم جز اینکه بگوییم این وعده ای است تخلف ناپذیر که با ظهور مهدی منتظر، علیه السلام، محقق می شود. در مورد عیسی بن مریم، علیهما السلام، و بازگشت او به دنیا در آخرالزمان و همچنین پیروی او از امام مهدی، علیه السلام، در قرآن کریم آمده است: «و لما ضرب ابن مریم مثلاً، اذا قومك منه يصدون . و قالوا الهتنا خیر ام هو ما ضربوه لك الا جدلاً بل هم قوم خصمون، ان هو الا عبد انعمنا عليه و جعلناه مثلاً لابی اسرائیل ... و انه لعلم للساعة ، فلا تمترن بها و اتبعون هذا صراط مستقیم.» (۹) و چون داستان پسر مریم آورده شد، قوم تو به شادمانی فریادزدند، و گفتند: آیا خدایان مابترند یا او؟ و این سخن را برای جدال با تو نگفتند، که مردمی ستیزه جویند. او جز بنده ای نبود که مانعش از زانی داشتیم و مایه عبرت بنی اسرائیلش گردانیدیم... و هر آینه او نشانه فرارسیدن قیامت است.

ص: ۴۵

۱- ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۲۹.

۲- سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.

- ۳- زبور داود، مزمور ۸-۹.
- ۴- همان، مزمور ۱۰.
- ۵- همان، مزمور ۱۱.
- ۶- همان، مزمور ۲۲.
- ۷- همان، مزمور ۲۹.
- ۸- سوره نور (۲۴)، آیه ۵۵.
- ۹- سوره زخرف (۴۳)، آیه ۶۱.

در آن شك مكنيد، و از من متابعت كنيد، اين است راه راست. «ابن حجر هيثمي مي گويد: «مقاتل بن سليمان و كساني ديگر از مفسران كه از او پيروي مي كنند، گفته اند: اين آيه در شان مهدي نازل شده است. و در ادامه نيز چنين مي گويد: «بزودي احاديثي كه در آنها تصريح شده كه او از اهل بيت پيامبر است، خواهد آمد... پس آيه دلالت بر اين دارد كه در نسل فاطمه و علي، عليهم السلام، برکت قرار داده شده و خداوند از نسل آن دو پاك سیرتان بسياري خارج مي سازد و نوادگان آنها را كليدهای حكمت و معادن رحمت قرار مي دهد و سر اين موضوع اين است كه پيامبر، صلي الله عليه وآله، از خداوند خواست كه فاطمه و نسل او را از شر شيطان رانده شده در امان بدارد و همين را نسبت به علي نيز درخواست كرد.» (۱) رسول خدا، صلي الله عليه وآله، نيز مي فرمايد: «كيف انتم اذا نزل ابن مريم و امامكم منكم. (۲) حال شما چگونه خواهد بود زماني كه پسر مريم نازل شود و امامتان از شماست. اما، اين سخن خدای تعالی در آيه مزبور كه مي گويد: «وانه لعلم لساعه يعني اينكه او از نشانه های فرا رسيدن قيامت است. زيرا نزول او در آخر الزمان رخ مي دهد.

ادامه دارد

ص: ۴۶

۱- الهيثمي، احمد بن حجر، الصواعق المحرقة، ص ۹۶.

۲- البخاري، اسماعيل بن ابراهيم، صحيح البخاري، ج ۴، ص ۲۰۵؛ مسلم بن الحجاج، صحيح مسلم، ج ۱، ص ۹۴؛ ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ۲، ص ۲۷۲ و ۳۳۶، الطبرسي، الفضل بن الحسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۴۴۹.

علی کورانی ترجمه: عباس جلالی

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، کشور ایران در تصور غربیها پایگاهی حیاتی، آن هم در مرز شوروی و در قلب جهان اسلام به حساب می آمد و از دیدگاه مسلمانها کشوری اسلامی و اصیل به شمار می رفت که «شاه سر سپرده غرب و هم پیمان اسرائیل بر آن حکومت می کرد و برای خوش خدمتی به اربابانش، کشورش را در بست در اختیار و خدمت آنان قرار داده بود. علاوه بر آنچه که در تصور دیگران بود، در ذهن یک فرد شیعه مانند من، کشوری بود که در آن مرقد مطهر امام رضا، علیه السلام، و حوزه علمیه قم وجود داشت، کشوری دارای تاریخی اصیل و ریشه دار در تشیع و علما و اندیشمندان شیعه و تالیفات گرانبها، زمانی که به روایات وارده در خصوص مدح و ستایش ایرانیان بر می خوریم و آنها را بررسی می کنیم، به یکدیگر می گوئیم:

ص: ۴۷

این روایات مانند روایت‌هایی است که مدح و ستایش و یا مذمت اهل یمن، و یا بنی خزاعه را می‌نماید. از این رو هر روایتی که مدح و ستایش و یا مذمت گروه‌ها و قبیله‌ها و بعضی کشورها را در بر دارد، نمی‌تواند بدون اشکال باشد. گرچه این روایات صحیح و درست می‌باشند، اما مربوط به تاریخ گذشته و احوال مختلف ملت‌های صدر اسلام و قرن‌های اولیه آن است. این طرز فکر رایج بین ما بود، که امت اسلامی در حالتی جاهلانه، فرمانبردار سلطه کفر جهانی و نوکران اوست، در بین ملت‌ها هیچ یک بر دیگری برتری ندارد و چه بسا همین ایرانیان مورد بحث، بدتر از سایر ملت‌ها بوده‌اند، به دلیل اینکه آنان طرفداران تمدنی کفر آمیز و برتری جویی‌های ملی و نژادی بوده‌اند که سر سپردگانی چون شاه و اربابان غربی‌اش برای ایجاد چنین تز و طرز فکری و تربیت مردم ایران، بر همین روش پافشاری می‌کردند. ... تا اینکه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، مسلمانان را در سطح جهان غافلگیر کرد و قلب‌های غمگین آنان را چنان از خوشحالی و شادی سرشار نمود که در قرن‌های گذشته بی سابقه بود، بلکه بالاتر، آنان تصور چنین پیروزی را نداشتند. این سرور و خوشحالی همه کشورها و ملت‌های مسلمان را در بر گرفت، از جمله مظاهر خوشحالی مردم، این بود که همه جا صحبت از فضل و برتری ایرانیان و طرفداران سلمان فارسی بود، بطور مثال، یکی از صدها عنوانی که در غرب و شرق جهان اسلام منتشر و پخش شد، عنوان و تیتراژ مجله تونس «شناخت بود که در آن آمده بود: «پیامبر، صلی الله علیه و آله، ایرانیان را جهت رهبری امت اسلامی برمی‌گزیند» این نوشته‌ها، خاطرات ما را درباره ایرانیان تجدید کرد و دریافتیم روایاتی که از پیامبر، صلی الله علیه و آله، درباره آنان وارد شده است تنها مربوط به تاریخ گذشته آنها نبوده، بلکه ارتباط به آینده نیز دارد... ما با مراجعه به منابع و تفسیر و بررسی روایات مربوط به ایرانیان، به این نتیجه رسیدیم که این روایات و اخبار بیش از آنکه مربوط به گذشته باشد، مربوط به آینده است و جالب اینکه اینگونه روایات در منابع حدیث اهل سنت بیشتر از شیعه وجود دارد. چه می‌توان کرد، زمانی که در روایات مربوط به حضرت مهدی، علیه السلام، و زمینه سازی حکومت آن بزرگوار، ایرانیان و یمنیها دارای سهم بسزایی بوده و کسانی هستند که به مقام ایجاد زمینه مناسب برای ظهور آن حضرت و شرکت در نهضت وی نائل می‌شوند... و همچنین افراد شایسته‌ای از مصر و مؤمنانی حقیقی از شام و گروه‌هایی از عراق... نیز از این فیض بهره مند می‌شوند و همینطور سایر دوستداران آن حضرت که در گوشه و کنار جهان اسلام پراکنده هستند، از این موهبت برخوردار می‌شوند، بلکه آنان از یاران ویژه و وزرا و مشاورین آن حضرت، ارواحنفا، می‌باشند. ما اینک، روایاتی را که پیرامون ایرانیان بطور عموم وارد شده است مورد بررسی قرار داده و سپس به نقش آنان در زمان ظهور می‌پردازیم. آیات و اخبار در ستایش ایرانیان

روایاتی که درباره ایرانیان پیرامون آیاتی که تفسیر به ایرانیان شده وارد گردیده است، تحت این نه عنوان است: الف. طرفداران سلمان فارسی

ب. اهل مشرق زمین

ج. اهل خراسان

د. یاران درفش‌های سیاه

ه. فارسیان

و. سرخ رویان

ز. فرزندان سرخ رویان

ح. اهل قلم

ط. اهل طالقان.

ص: ۴۸

البته خواهید دید که غالباً مراد از این عنوان یکی است، اخبار دیگری نیز وجود دارد که با عبارتهای دیگری از آنان یاد کرده است. ۱. در تفسیر قول خدای سبحان: «ها انتم هولاء تدعون لتنفقوا فی سبیل الله فمنکم من یبخل و من یبخل فانما یبخل عن نفسه والله الغنی وانتم الفقراء و ان تتولوا بستاند قوماً غیرکم ثم لایکونوا امثالکم. (۱)»

اینک شما کسانی هستید که فراخوانده می شوید تا در راه خدا انفاق کنید، برخی از شما در انفاق بخل می ورزد و کسی که بخل می کند و خداوند بی نیاز است و شما نیازمندید و اگر روگردان شوید خداوند گروهی را غیر از شما جایگزینتان می نماید و آنان مثل شما نیستند. صاحب کشف نقل کرده که از پیامبر، صلی الله علیه و آله، درباره کلمه «قوم که در آیه شریفه آمده است سؤال شد. سلمان فارسی نزدیک پیامبر، صلی الله علیه و آله، نشسته بود آن حضرت با دست مبارک خود به ران پای سلمان زد و فرمود: «به خدایی که جان من در دست و قدرت اوست، اگر ایمان به کهکشانها بستگی داشته باشد مردانی از فارس به آن دست می یابند.» (۲) به نقل صاحب «مجمع البیان از امام باقر، علیه السلام، روایت شده که فرمود: «ای اعراب، اگر روی برگردانید، خداوند گروه دیگری را جایگزین شما می گرداند یعنی ایرانیان و صاحب «المیزان آورده که «درالمشور» روایتی را عبدالرزاق و عبد بن حمید و ترمذی و ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی در کتاب «اوسط و بیهقی در کتاب «دلایل ... از ابوهریره نقل کرده است که وی گفت: پیامبر، صلی الله علیه و آله، این آیه را «و ان تتولوا بستاند قوماً غیرکم، ثم لا یکونوا امثالکم قرائت فرمود، عرض کردند یا رسول الله! اینها چه کسانی هستند که اگر ما روگردان شویم جایگزین ما می شوند؟ پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، با دست مبارک به شانه سلمان فارسی زد و سپس فرمود: «او و طرفداران او، به خدایی که جانم در دست قدرت اوست اگر ایمان بستگی به کهکشانها داشته باشد مردانی از فارس (ایرانیان) به آن دست می یابند.» (۳) مانند این روایت به طرق دیگری از ابوهریره و همچنین از ابن مردویه از جابر بن عبدالله نقل شده است. در این روایت دو معنا که همه بر آن اتفاق دارند، وجود دارد که عبارتند از: ۱. ایرانیان (فرس) خط و جناح دومی بعد از اعراب، برای به دوش کشیدن پرچم اسلام می باشند. ۲. آنان به ایمان دست می یابند هرچند از آنان دور و دسترسی به آن دشوار باشد. چنانکه در همین روایت سه مطلب قابل بحث است: اولاً: اینکه خداوند متعال اعراب را تهدید به جایگزینی ایرانیان نموده است، آیا مخصوص زمان نزول آیه در زمان پیامبر، صلی الله علیه و آله، است و یا اینکه مربوط به همه نسلهاست، بگونه ای که دارای این معنی باشد: اگر شما (اعراب) از اسلام روگردان شوید در هر نسلی که باشد ایرانیان (فرس) را جایگزین شما می گرداند؟ ظاهر معنی این است که به حکم قاعده «مورد، مخصص نمی باشد» این نکته در همه نسلهای بعدی نیز استمرار دارد و آیات مبارکه قرآن در هر طبقه و نسلی، نقش خورشید و ماه را دارند (یعنی در نورافشانی یکسان اند) چه اینکه این مطلب در روایات آمده و مفسران نیز بر آن اتفاق نظر دارند. ثانیاً: حدیث شریف می گوید مردانی از فارس به ایمان دست خواهند یافت نه همه آنان، بدیهی است که این خود، ستایشی است نسبت به افراد نابغه ای از بین آنها نه جمیع آنها. اما ظاهر آیه شریف و روایت این است که هر دو، بطور عام ستایش از «فرس می نمایند، چون در میان آنان کسانی هستند که به درجه دستیابی به ایمان و یا علم می رسند. بویژه با ملاحظه اینکه صحبت از گروهی است که بعد از اعراب حامل آیین اسلام هستند، بنابراین مدح و ستایشی که برای آنان به شمار آمده بدین جهت است که آنها زمینه مناسبی برای به وجود آمدن نوابغ خود می باشند و از آنان اطاعت و پیروی می کنند. ثالثاً: آیا تاکنون روگردانی اعراب از اسلام و جایگزین شدن «فرس به جای آنان صورت گرفته است یا خیر؟ جواب: بر اهل دانش و علم، پوشیده نیست که مسلمانان امروز، اعم از عرب و غیر عرب از اسلام واقعی اعراض نموده و روگردان شده اند. بدین ترتیب متأسفانه فعل شرط، در آیه شریفه «ان تتولوا» اگر روگردان شوید» تحقق

١- سوره محمد (٤٧)، آيه ٣٨.

٢- الزمخشري، جارالله محمود، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، ج ٤، ص ٣٣١.

٣- الطباطبائي، سيد محمد حسين، تفسير الميزان، ج ١٨، ص ٢٥٠.

یعنی جایگزین شدن فرس به جای آنان باقی مانده است، در این زمینه هم با دقتی منصفانه می توان گفت که وعده الهی، در آستانه تحقق است. بلکه، روایت بعدی که در تفسیر «نورالثقلین آمده است دلالت دارد که این جایگزینی، در زمان بنی امیه حاصل شده است، چون زمانی که عربها متوجه مراکز و مناصب و مال اندوزی شدند، فرس (ایرانیان) به کسب علوم اسلامی روی آورده و از آنان سبقت گرفتند. از امام صادق، علیه السلام، منقول است که فرمود: «قد والله ابدل خیرا منهم، الموالی .

سوگند به خدا که بهتر از آنها را جایگزین فرمود، یعنی عجم را. گرچه تعبیر به «موالی در آن روز شامل غیر فرس (ایرانیان) یعنی ترکان و رومیها که اسلام آورده بودند نیز می شده است، اما آنچه مسلم است «فرس به عنوان مرکز ثقل، اکثریت آنان را تشکیل می داده اند. بویژه با توجه به شناخت امام صادق، علیه السلام، نسبت به تفسیری که پیامبر، صلی الله علیه و آله، از آیه شریفه درباره «فرس فرموده است. ۲. در تفسیر گفته خدای سبحان: «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین»^x و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم. (۱).

اوست آنکه برانگیخت در بین درس نخوانده ها رسولی را از خودشان که آیات خدا را بر آنان می خواند و آنان را پاک می سازد و کتاب و حکمتشان می آموزد اگر چه قبلا در گمراهی آشکاری بودند و افراد دیگری از ایشان که به آنان نپیوسته اند و اوست خدای عزیز و حکیم. مسلم، در صحیح خود از ابوهریره روایت کرده که گفت: «ما حضور پیامبر، صلی الله علیه و آله، بودیم که سوره مبارکه جمعه نازل شد و حضرت آن را تلاوت فرمود تا رسید به آیه «و آخرین منهم لما یلحقوا بهم مردی از او سؤال کرد، یا رسول الله! اینان چه کسانی هستند که هنوز به ما نپیوسته اند؟ حضرت پاسخ فرمود: ابوهریره گفت: سلمان فارسی نیز در بین ما بود پیامبر، صلی الله علیه و آله، دست مبارکش را بر سر سلمان نهاد و فرمود: به خدایی که جانم در دست قدرت اوست اگر ایمان بستگی به کهکشانشا داشته باشد مردانی از اینها (طرفداران سلمان) به آن دست خواهند یافت. در تفسیر علی بن ابراهیم، ذیل آیه «و آخرین منهم لما یلحقوا بهم آمده است که: «و افراد دیگری که به آنها نپیوسته اند» یعنی کسانی که بعد از آنان اسلام آورده اند. و صاحب «مجمع البیان آورده است: آنان همه افراد بعد از اصحاب هستند تا روز قیامت، سپس گفته است که آنان عجمها و کسانی که به لغت عربی حرف نمی زنند می باشند چون پیامبر، صلی الله علیه و آله، به سوی هر کسی که وی را مشاهده کرده و کسانی که بعدا می آیند، اعم از عرب و عجم برانگیخته و مبعوث شده است به نقل از سعید بن جبیر و نیز امام باقر، علیه السلام. مطلق بودن کلمه «و آخرین منهم اقتضا دارد که شامل همه طبقات و نسبهای بعدی از زمان پیامبر، صلی الله علیه و آله، از عرب و غیرعرب شود، اما با مقایسه کلمه «امیین و «آخرین بهتر است که بگوییم مراد از «امیین اعراب و از «آخرین افرادی از غیرعرب که اسلام می آورند می باشد، چنانکه بعضی روایات اهل بیت، علیهم السلام، گویای این مطلب است و صاحب «کشاف نیز همین مبنا را پذیرفته است. بنابراین، پیامبر، صلی الله علیه و آله، که آیه شریف را به «فرس تفسیر نموده است، در حقیقت منطبق بر مصداق مهمی برای کلمه «آخرین و یا مهم ترین مصداق، از بین مصداق آن می باشد، گرچه صرف تطبیق، باعث فضل و برتری بیشتر نمی گردد، اما چون پیامبر، صلی الله علیه و آله، آنان را ستوده به اینکه آنان به ایمان و علم و یا اسلام هر چند دور و مشکل باشند نائل خواهند شد و از طرفی رسول خدا، صلی الله علیه و آله، در تفسیر هر دو آیه عمدا، عین گفته خود را تکرار می کنند و زدن آن حضرت بر شانه سلمان فارسی، دلیل روشنی بر این مدعی است. ادامه دارد

قسمت دوم کبری خزعلی اشاره:

در قسمت اول این مقاله پس از بررسی اجمالی موارد استعمال کلمه «اهل بیت» و دیگر لغات مشابه با آن، در قرآن، معنا و مفهوم و شان نزول آیه تطهیر مورد بررسی قرار گرفت و سخن به اینجا رسید که ابن ابی الحدید در شرح خطبه نهج البلاغه، «عترت» پیامبر را علی، علیه السلام، و فرزندان ایشان دانسته و آیه تطهیر را مؤید نظر خود قرار داده است. تصریح به عصمت و عترت علی(ع)

سپس ابن ابی الحدید ادامه می دهد: اگر کسی بگوید: این سخن از آن حضرت، مشعر به این است که عترت معصوم اند، پس طرفداران تو از معتزله، در خصوص عصمت آنان چه خواهند گفت؟ پاسخ می دهیم: «ابومحمد بن مثنویه» در کتاب «کفایه» تصریح نموده است بر این که علی، علیه السلام، معصوم است، هر چند که عصمت واجب نبوده و شرط در امامت هم نباشد، لیکن ادله صریح بر عصمت آن حضرت دلالت دارند. و این عصمت مخصوص به آن امام، علیه السلام، است، و غیر از آن امام، علیه السلام، از سایر فرق را در آن حقی نیست. و این فرق بسیار ظاهر و روشن است که بگوییم: زید معصوم است. یا اینکه بگوییم: زید واجب العصمه است. زیرا که امام است و از شرایط امامت این است که معصوم باشد پس قول اول [یعنی اینکه بگوییم: علی، علیه السلام، معصوم است بدون اینکه عصمت شرط یا واجب باشد]. قول مذهب ما (معتزله) است، و قول دوم [یعنی اینکه بگوییم: علی، علیه السلام،

معصوم است و عصمتش شرط امامت و واجب است. [قول مذهب امامیه است.

اقرار صحابی به فضایل اهل بیت

«عبدالکریم بن روح» با اسناد خود از «شریک بن عبدالله» در کتاب «مناقب الفاخره فی العتره الطاهره» روایت کرده است که گوید: «روزی امیرالمؤمنین علی، علیه السلام، را دیدم، ایستاده و اصحاب رسول خدا، صلی الله علیه وآله، نشسته بودند و آن حضرت فرمود: شما را سوگند می دهم به آن کسی که از همه عظیم تر است! آیا در میان شما غیر از من کسی هست که با رسول خدا، صلی الله علیه وآله، برادر باشد؟ همگی گفتند: خیر. شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی غیر از من هست که پیش از همه به پیامبر، صلی الله علیه وآله، ایمان آورده باشد؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا! در میان شما کسی هست که قبل از من به دو قبله نماز خوانده باشد؟ و قبل از من، دو بیعت کرده باشد؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا! در میان شما غیر از من کسی هست که عمویی مانند حمزه داشته باشد که شیر خدا، شیر رسول خدا و سید شهدا است و کسی است که ملائکه او را غسل دادند؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا! آیا در میان شما کسی است که همسری همانند همسر من، سلیمه مصطفی، صلی الله علیه وآله، اصل پاک و بزرگوار، والا مرتبه بزرگوار، فاطمه زهرا، علیها السلام، بانوی زنان عالمیان داشته باشد؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا! کسی از شما هست که او را فرزندی باشد، مانند فرزندان من، حسن و حسین که سادات جوانان بهشت اند؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا! در میان شما کسی هست که، منزلت او نزد رسول خدا، صلی الله علیه وآله، نزدیک تر از منزلت من به آن حضرت باشد؟ همه گفتند: نه. شما را سوگند می دهم به خدا، آیا در میان شما کسی غیر از من هست که رسول خدا، صلی الله علیه وآله، را غسل داده باشد؟ همه گفتند: نه. شما را سوگند می دهم به خدا، آیا در میان شما کسی غیر از من هست که چشمان رسول خدا، صلی الله علیه وآله، را موقع جان دادن بسته باشد؟ همه گفتند: نه. شما را سوگند می دهم به خدا، آیا در میان شما کسی غیر از من هست که جان خود گذشته باشد؟ همه گفتند: نه. شما را سوگند می دهم به خدا، آیا در میان شما کسی غیر از من هست هرگاه در میدان جنگ کارزار کند، جبرئیل از جانب راست و میکائیل از جانب چپ او همراه باشند؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی جز من هست که خداوند در آیه شریفه مودت «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربى» (۱) به دوستی

ص: ۵۲

و مودت او امر کرده باشد؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی جز من هست که خداوند در کتاب خود، در آیه شریفه تطهیر «انما یریدالله عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»^(۱) آنها را پاک و پاکیزه کرده باشد؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا، آیا در میان شما کسی جز من هست که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، در روز غدیر دست او را گرفته و فرموده باشد: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من اولاده و عاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله»؟ همه گفتند: نه. شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در میان شما کسی غیر از من وجود دارد که خداوند، پیامبرش، صلی الله علیه و آله، را دستور می‌دهد، تا درهای همه حجره‌هایی که به مسجد باز می‌شدند، ببندد، ولی باب حجره مرا باز بگذارد؟ حتی عمویم عباس بلند شد و گفت: یا رسول الله چه امری باعث شد که دستور دادی درهای حجره‌های ما بسته شود ولی در حجره علی را باز گذاشتی؟ حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، فرمود: به خدا سوگند، من این کار را به دلخواه خود انجام ندادم بلکه این کار خداوند متعال بود که در حجره علی را باز گذاشت و علی را در مسجد اسکان داد ولی درهای حجره‌های شما را بسته و شماها را از مسجد بیرون کرد؟ همگی گفتند: نه کسی جز تو نبود. آنگاه امام رو به درگاه خداوند برداشت و عرض کرد: بار خدایا شاهد و گواه باش. و از نظر شهادت، شهادت خداوند کافی است.^(۲) شمول لفظ «اهل بیت» به سایر ائمه

در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که: اگر، «اهل بیت» تنها پنج نفر ممتاز «آل کساء» هستند، پس سایر ائمه اطهار، علیهم السلام، نباید جزء اهل بیت، علیهم السلام، باشند و مشمول عنایت آیه تطهیر قرار گیرند در صورتی که سایر ائمه در موارد مختلف خود را مشمول آیه تطهیر دانسته و از «اهل بیت» نامیده‌اند؟ برای یافتن پاسخ پرسش مزبور باید به سراغ کلمات پیامبر اکرم و ائمه معصومین، علیهم السلام، رفت. آنچه از پیامبر، صلی الله علیه و آله، در این زمینه حکایت شده، به دو صورت است: ۱. پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، در برخی از روایاتی که در ذیل آیه تطهیر نقل شده‌اند می‌فرماید: «این آیه، درباره پنج نفر است: خودم، علی، فاطمه، حسن و حسین، علیهم السلام». ۲. در برخی دیگر از روایات آمده است که ایشان پس از نزول آیه تطهیر فرمود: «این گردآمدگان زیر پوششش، اهل بیت منند».^(۳) چنانکه ملاحظه می‌شود، پیامبر اسلام در روایات بالا اهل بیت یاد شده در آیه تطهیر را، منحصر در همان پنج نفری که در زیر عبا جمع شده بودند، دانسته‌اند و امام صادق، علیه السلام، نیز در روایتی همین گفته را، تایید می‌نماید. ایشان در پاسخ عبدالرحمن بن کثیر فرمود: «این آیه، درباره پیامبر، امیرالمؤمنین، حسن، حسین و فاطمه، علیهم السلام، نازل گشته است

ص: ۵۳

۱- سوره احزاب (۳۳)، آیه ۳۳.

۲- البحرانی، السید هاشم غایه المرام حجه الخصام عن طریق الخاص و العام، ص ۲۹۲-۲۸۷ و ترجمه آن: کفایه الخصام، ترجمه شیخ محمدتقی دزفولی، ص ۳۸۲-۳۷۶.

۳- العروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعه، ج ۴، ص ۲۷۶ و ۲۷۷.

و اهل بیت، همین پنج نفرند.» اما دیگر ائمه، با استمداد از آیه ای دیگر از قرآن کریم، که می فرماید: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله» خویشان و اقربای نسبی، در کتاب خداوند، به همدیگر ولایت دارند.» (۱) مورد عنایت پروردگار واقع شده اند و این آیه، تطهیر را شامل سایر ائمه اطهار، علیهم السلام، نموده است (۲). در «تفسیر الصافی» نیز به نقل از «علل الشرایع» از امام صادق، علیه السلام، چنین روایت شده است: «این آیه، درباره پیامبر، امیرالمؤمنین، حسن، حسین و فاطمه، علیهم السلام، نازل شد هنگامی که پیامبر از دنیا رفتند، امیرالمؤمنین، علیه السلام، سپس حسن، علیه السلام، و پس از او حسین، علیه السلام، بود، سپس تاویل این آیه: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله»، واقع شد که علی بن الحسین، علیه السلام، بود، اطاعت از خدا و معصیت و نافرمانی از آنها، نافرمانی خداست.» (۳) بنابراین، آیه تطهیر، سایر ائمه را از فیض تطهیر و زدودن رجس، محروم نکرده است، بلکه آنها هم مورد این عنایت ویژه خداوند هستند و به آنها هم «اهل بیت» گفته می شود، گرچه، «اهل بیت» بنا به فرموده امام صادق، علیه السلام، از نظر تنزیل، جز پنج نفر انسانهای ممتاز را فرا نمی گیرد ولی سایر ائمه را از نظر تاویل آیه، شامل می شود که تاویل آیه تطهیر هم، همان آیه: «و اولوا الارحام...» است. و از نظر لفظ و اطلاق لفظ، «اهل بیت» از آن پنج نفر تجاوز نمی کند و گرنه امام صادق، علیه السلام، استناد به آیه «و اولوا الارحام...» نمی فرمود که از طریق تاویل، شامل سایر ائمه شود. به عبارت واضح تر، آیه تطهیر، از نظر شمول، دو جنبه دارد: یکی جنبه تنزیل دیگری جنبه تاویل از نظر تنزیل، آیه تطهیر، در جنبه های زدودن رجس، اثبات طهارت و اطلاق تعبیر «اهل بیت» تنها و تنها به پنج نفر آل کساء (پیامبر، علی، فاطمه، حسن، حسین، علیهم السلام) اختصاص دارد. اما از نظر تاویل، به ائمه دیگر (فرزندان امام حسین، علیه السلام) نیز به استناد آیه «و اولوا الارحام» که شارح آیه تطهیر است، شامل می شود و ائمه اطهار (نه نفر از اولاد حسین، علیه السلام) نیز مشمول جنبه های اذهاب رجس، اثبات طهارت و اطلاق تعبیر «اهل بیت»، علیهم السلام» می شوند منتها از طریق تاویل آیه تطهیر، که آیه دوم آن را شرح کرد و مورد تاویل را همچون مورد تنزیل مشمول مورد توجه و تلطف و عنایت خاص پروردگار اعلام گردد.

ص: ۵۴

۱- سوره انفال (۸)، آیه ۷۵.

۲- العروسی الحویزی، عبدعلی بن جمعه، همان، ص ۲۷۳.

۳- الفیض الکاشانی، محمد محسن، تفسیر الصافی، ج ۴، ص ۱۸۹.

امام صادق، علیه السلام، در روایت مفصلی که در «الکافی» آمده است، اساس اولویت ائمه و چگونگی شمول آیه تطهیر نسبت به آنها را شرح داده اند که ما در اینجا آن را نقل می کنیم: «ابو بصیر گوید: از امام صادق، علیه السلام، درباره قول خداوند تعالی: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» (۱) پرسیدم، فرمود: درباره

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، حسن و حسین، علیهم السلام، نازل شده است. گفتم مردم می گویند: چرا نام علی، علیه السلام، و اهل بیتش در کتاب خدا ذکر نشده است؟ فرمود: به آنها بگو: آیه نماز، بر پیامبر اکرم نازل شد، ولی سه رکعتی و چهار رکعتی آن نام برده نشد، تا اینکه پیامبر، صلی الله علیه و آله، خود برای مردم بیان می کرد آیه «اطيعوا الله» هم درباره علی، حسن، حسین، علیهم السلام، نازل شد، پس پیامبر، صلی الله علیه و آله، درباره علی، علیه السلام، فرمود: «من كنت مولاه فعلى مولاه» و نیز فرمود: درباره کتاب خدا و اهل بیتش به شما سفارش می کنم؛ من از پروردگارم، خواسته ام که میان آنها جدایی نیندازد، تا آنها را در سر حوض [کوثر] به من رساند، خدا خواسته مرا عطا کرد؛ و نیز فرمود: شما به آنها چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند و باز فرمود: آنها شما را از هدایت بیرون نکنند و در گمراهی وارد نسازند. اگر پیامبر، صلی الله علیه و آله، درباره اهل بیتش، ساکت می شد و بیان نمی کرد، آل فلان و آل فلان آن را برای خود ادعا می کردند ولی خدای عزوجل برای تصدیق پیامبرش، بیان آن حضرت را در کتابش نازل کرد: «انما يريد الله ليزهد عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهيرا» جز پیامبر، صلی الله علیه و آله، علی، حسن، حسین و فاطمه، علیهم السلام، بودند؛ پیامبر، صلی الله علیه و آله، علی، فاطمه و حسنین، علیهم السلام، را زیر عبا گرد آورد و سپس گفت: خدایا هر پیامبری اهل و حشمی داشت، اهل و حشم من هم، اینها هستند؛ ام سلمه گفت: من از اهل شما نیستم؟ فرمود: تو به خوبی می گویی، ولی اینها اهل و حشم من هستند. هنگامی که پیامبر، صلی الله علیه و آله، وفات یافت، برای پیشوایی مردم، علی، علیه السلام، از همه، سزاوارتر بود، به خاطر اولویتهای زیادی که پیامبر، صلی الله علیه و آله، درباره علی، علیه السلام، فرموده بود دست علی را گرفته و در میان مردم پیا داشته بود؛ چون علی، علیه السلام، درگذشت، برای جانشینی خود، نمی توانست پسران دیگر خود، مانند: محمد، عباس، و یا غیر آنها، جز حسن و حسین، علیهما السلام، را تعیین کند، و آن دیگران را داخل در اهل بیت نماید؛ زیرا در آن صورت، حسن و حسین، علیهما السلام، [به پدرشان] می گفتند: خداوند آیه اهل البیت را درباره ما نازل فرمود، همچنانکه درباره تو نازل کرد و مردم را به اطاعت ما و تو امر کرد، پیامبر درباره ما و تو اولویتهای را ابلاغ کرد و خدا ناپاکی و پلیدی را هم از ما و هم از تو دور کرد؛ (پس آن اولویتی که برای رهبری تو داشتی، ما هم داریم ولی فرزندان دیگر آن امتیازات را ندارند.) به هر حال بعد از علی، علیه السلام، امام حسن، علیه السلام،

ص: ۵۵

به خاطر اولویتهای بزرگسالی، عهده دار امامت گردید. وقتی امام حسن وفات یافت، نمی توانست به استناد آیه «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله»^۱ خویشاوندان در کتاب خدا به یکدیگر سزاوارترند. امر امامت را در میان فرزندان قرار دهد، و اقدام هم نکرد زیرا در آن صورت، حسین، علیه السلام، [به برادرش حسن] می گفت: خدا مردم را به اطاعت من، تو و پدرت به یک نحو امر فرموده است، پیامبر اکرم، صلی الله علیه و آله، درباره هر سه نفرمان (من، تو و پدر) اولویتهای را تبلیغ کرده است، و خدا از هر سه نفر ما (من، تو و پدرت) رجس و پلیدی را دور نموده است. (پس بنابراین، اولویت امامت با من است و تا من بر اساس اولویتهای آیه تطهیر هستم، نمی توان به استناد آیه «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله» امامت را به اولاد خود واگذار کنی). هنگامی که امامت به امام حسین، علیه السلام، رسید، هیچ یک از اهل بیت و خانواده او، نمی توانست بر او ادعا کند، همچنان که اگر پدر و برادرش، امامت را به او، نمی دادند، او می توانست بر پدر ادعا کند [چون او هم مانند پدر و برادرش، مشمول تنزیلی آیه تطهیر بود]. امامت به امام حسین رسید [اولویتهای تنزیلی آیه تطهیر، با امام حسین به پایان می رسد، لذا] معنی و تاویل آیه «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله...» جاری گشت، و به استناد همین آیه بعد از امام حسین، علیه السلام، امامت به علی بن الحسین، علیه السلام، رسید. و بعد از او به محمد بن علی، علیه السلام، رسید؛^۲ آنگاه امام صادق، علیه السلام، فرمود: مقصود از «رجس» همان شرک است، به خدا که ما درباره پروردگار خود هرگز شک نکرده و نمی کنیم»^(۱) با دقت نظر در این روایت مفصل به طور دقیق و صریح ثابت می شود که تنها «پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین، علیهم السلام» بر حسب تنزیل آیه تطهیر مشمول این آیه هستند؛ ولی ائمه بعدی بر حسب تاویل آیه تطهیر مشمول این آیه هستند و این تاویل را آیه «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض» تفسیر می کند.

ص: ۵۶

۱- الکلینی، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۱.

عباسعلی پرچی زاده واقعیت اینست که آنچه امروزه به عنوان تمدن غرب و به تعبیر فراخوان موعود، الگوهای توصیه شده تفکر غربی (تمدن انسان محور و قدرتمدار و لذت طلب غرب) مطرح می شود محصول راهی است که غرب در طول پانصد سال گذشته پیموده، که آغاز آن به عصر رنسانس (نوزائی) و رفرماسیون (اصلاح گری) در اوایل قرن پانزدهم میلادی برمی گردد. عصری که به عصر روشنایی (روشنگری) یا بیداری اروپائیان و در ادبیات سیاسی به عصر مدرنیته (مدرنیزم و مدرنیزاسیون غربی) موسوم است. تاریخ مدرنیته را می توان به سه دوره مشخص تقسیم نمود:

۱- دوره پیدایش و تولد مدرنیته که از نیمه دوم قرن پانزدهم تا نیمه دوم قرن هفدهم ادامه یافت. در این دوران روح تفکر مدرنیته بیشتر در صورت و اشکال هنری و ادبیات و تفکرات فلسفی نمودار گردید و بیشتر به بیان نظرات هستی شناسانه (انتولوژیک) و معرفت شناسانه (اپیستمولوژیک) خود همت گماشت. اومانسیم (انسان محوری)، راسیونالیسم (عقل محوری)، آمپریسم (اصالت تجربه) و کمیت انگاری از اندیشه های محصول این دوره است. از متفکران این دوره می توان به «فرانسویس بیکن»، «رنه دکارت»، «لایب نیتز» و «اسپینوزا» اشاره کرد.

۲- دوران رشد و بسط مدرنیته که از نیمه دوم قرن هفدهم تا نیمه دوم قرن نوزدهم ادامه می یابد. در این دوره آراء سیاسی، حقوقی و اجتماعی و اقتصادی عصر مدرنیته بیان می شود و مدرنیته از قالب هنر و ادبیات سیاسی به مرحله عمل قدم گذارده و به تدوین نظامهای سیاسی و اجتماعی مدرن می پردازد. اندیشه هایی چون دمکراسی، حقوق بشر، رولان-تیویسم (نسبیت انگاری) و تفکیک میان ارزش و دانش، سکولاریسم، پیدایش بینش تکنیکی، پیدایی علم به مفهوم جدید (Science) و وقوع انقلابهای بزرگ سیاسی - اجتماعی اومانیستی در کشورهای فرانسه و آمریکا و انگلیس، انقلاب صنعتی و پیدایش استعمار کهنه (کلینالیسم)، سکولاریسم عملی و تدوین راسیونالیته دکارتی، اندیشه لیبرالیسم کلاسیک، تفکرات و اندیشه های سوسیالیستی، جنبش های ناسیونالیستی همه متعلق به این دوران از مدرنیته است. از متفکران بنام این دوره می توان «امانوئل کانت»، «دیوید هیوم»، «منتسکیو»، «ویلhelm هگل»، «جان استوارت میل»، و «فولتر باخ» را برشمرد.

۳- دوران بحران ذاتی و تمامیت عصر مدرنیته: این دوران که آغاز آن به بحرانهای اقتصادی نیمه دوم قرن نوزدهم برمی گردد، پایان مدرنیته و پیدایش بحرانهای ذاتی آن است که از حاکمیت سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم)، وقوع جنگهای بین المللی اول و دوم و ظهور دولتهای خشن سوسیالیستی و بحرانهای متعدد اقتصادی نشات می گیرد. ظهور جنبشهای فکری و نظری ای که با نقد تفکرات و مبانی عقل گرایی پرده از ماهیت تمدن جدید و ذات ساژکتیویستی و استیلاجویانه آن برداشته و به پست مدرنیسم موسوم است و در حقیقت بیان کننده بحران مدرنیته و رویکرد انتقادی به مبانی نظری و روح اومانیستی (انسان مدارانه) تمدن غربی است، از مختصات این دوره است. «مارتین هیدگر»، «میشل فوکو»، «هابرماس»، «تئودور آدورنو» و «ماکس هورکهایمر» متعلق به این دوره اند. در مجموع شاخص های اصلی تفکر دوران مدرنیته در یک نگاه گذرا عبارتند از:

- اصالت دادن به عقل خود بنیاد و ابزاری و اعداداندیش دکارتی.

- انکار تفکر وحیانی و تجربه های دینی و یا کم توجهی به آنها و نادیده گرفتن جنبه ها و قابلیت های درک شهودی و اشراقی و جریانهای فعال احساس آدمی.

- اومانیسم (انسان محوری) به جای خدا محوری.

- ظهور بینش تکنیکی جدید که ذاتا مقدم بر علم جدید (Science) بوده و تقریبا به همه عرصه های

زندگی بشر بسط پیدا کرده است.

- ظهور و بسط پوزیتیویسم.

- اصالت دادن به علم جدید که ساختار کمی، تجربه گرا، حسی و آزمایشگر دارد و مبتنی بر بینش فرضی یکی گرفتن هستی و عالم ناسوت است.

- دموکراسی به عنوان تجسم بینش کمی انگار، نسبی اندیش و اومانستی در عرصه سیاست و زندگی اجتماعی انسان و فردگرایی حقوقی و سیاسی.

- تاکید عمده بر نسبی بودن حقایق و ارزشهای اخلاقی و تفکیک میان «است» و «باید» و انکار وجود هر نوع رابطه استنتاجی میان این دو.

- ارزشمند تلقی شدن «تغییر»، «صیوروت» و «پویایی» و هر نوع تطور زمانی و تحقیر هر نوع ثبات.

- اعتقاد به اصل پیشرفت که از شاخص های اندیشه قرن هجدهم و نوزدهم و عصر روشنگری است.

- تاکید بر الگوی زندگی، فرهنگ و تمدن مدرن به عنوان غایت تکامل و پیشرفت بشر و مدلی که همه فرهنگها و ملت‌های ماقبل مدرن باید از آن تبعیت کنند (نوعی مونیسم فرهنگی). - سکولاریسم و تقدس زدائی از عالم و ستیز با تفسیر رازگونه هستی.

- تاکید بر منطق تجربی و عملی به عنوان روش شناسی اصلی و منطق ریاضی و دیالکتیک به عنوان سه روش عقلائی تعبیر هستی.

- پیدایی ایدئولوژی در مفهوم اصطلاحی آن که عجین با ظهور پدیده ای به نام «روشنفکری» بوده و هدف آن ساده کردن امور در قالب تعابیر تجربی و حسی و بسط همگانی ارزشهای تمدن مدرن بوده است.

- حاکمیت روح سودانگار، انباشت گر و در دوران معاصر مصرف گرای بورژوازی.

- پیدایی فرماسیون های سرمایه داری و سوسیالیسم به عنوان الگوهای اجتماعی، اقتصادی زندگی مدرن که هر دو، اشکال مختلف تجلی روح ناسوتی و مادی بورژوازی و عقل اعداداندیش دکارتی هستند.

- پیدایی تلقی تازه از مذهب به عنوان امری صرفاً فردی و مبتنی بر تجربه ای شخصی و کم رنگ کردن یا نادیده گرفتن دیگر گامهای سیاسی و اجتماعی ادیان ^(۱) با توجه به شاخص های فوق می توان خصوصیات انسان مدرن یا به تعبیر رایج تر صورت مثالی انسان بورژوا را چنین بیان کرد: انسانی متکی به عقل خودبنیاد و منقطع از وحی، پشت کرده به معنویت، دنیا مدار، سودجو و لذت طلب، دارای دیدی ساپزکتیویستی به دیگران، استیلا جو و استثمارگر و کمی انگار، و سطحی و فرومایه.

و به عبارت دیگر، انسان بورژوا و بشر مدرن مظهر تام و تمام اسم نفس اماره است که با پشت پا زدن به معنویت و اخلاق و انقطاع از وحی و اتکال به عقل خودی و جزئی و جزوی متولد شده، رشد کرده و هم اکنون دوران کهنسالی جسمانی و روحانی و مرگ قریب الوقوع خود را تجربه می کند. انسان مدرن با اتکال به عقل خودبنیاد تصرف گرا (راسیون) و به تعبیر روایات اسلامی نکری (شیطنت) برای خود رسالتی جز توجیه کشمکش های غرائز و تمایلات و اهواء نفسانی در جهت لزوم پیروزی حس لذت طلبی بر درد و رنج و الم (یوتیلیتاریانیسم محور قرارداد اصل **Utility** جرمی بنتهام فیلسوف انگلیسی یا «بنتهامیسم») و تحصیل سود برای کسب سود بیشتر قائل نیست و این اعتقاد او در همه فعالیت های مختلف فردی و اجتماعی در ساحت مدرنیته متجلی شده است. ناگفته پیداست که این تلقی از زندگی، مبنایی جز تجلی نفس سرکش اماره در

ص: ۵۹

۱- ۱. موحد، هادی، مدرنیسم و پسامد مدرنیسم، ماهنامه صبح، تیر ۷۶، شماره ۷۱.

صورت فردی و تاریخی آن ندارد و محصول نگرش راسیونالیستی، اومانیتی، سکولاریستی، ماتریالیستی، لیبرالیستی و ساپز کتیویستی (۱) عصر مدرنیته و نوع نگاه انسان مدرن به عالم و آدم و طبیعت و دیگران است یعنی نگاه طمع آمیز نفسانی و شیطنانی و ابزاری به فرد و محیط و اجتماع. از آنجا که روح مدرنیته، سکولاریستی و ماتریالیستی است، مخالفت با شریعت و دین زیربنای اصلی و هدف اصلی همه الگوهای مبتنی بر این اصل است. جدایی دین از شؤونات اجتماعی خاصه سیاست (علم گرایی و سکولاریسم) در واقع تلقی و جهت گیری همه مکاتب عصر مدرنیته در خصوص دین است. لذا، مدرنیته محصول عصر رنسانس است که به جریان مقابله با معنویت و نفی خدا و انکار عالم غیب (هم در مرتبه عین و هم در مرتبه ذهن) و خروج دین از صحنه اجتماع دامن زد و در نهایت دین را امری شخصی و خصوصی تلقی کرد که حق خروج از معابد و منازل و قلوب افراد را به داخل اجتماع ندارد. مادام که دین امری خصوصی و شخصی باقی بماند قابل احترام خواهد بود ولی زمانی که بخواهد از جنبه شخصی و فردی خارج شود و به وسیله کسب قدرت سیاسی، اقدام به تشکیل نظام نموده و منشا اثر اجتماعی گردد، جامعه سکولار در برابر آن ایستادگی و موضع گیری خواهد نمود. لذا عصر مدرنیته در غرب با غلبه روحیه سرمایه داری و نفی دین ملازمه داشته است و بورژوازی هرگز تن به همکاری اجتماعی با دین نمی دهد. تفکر مدرنیته در عرصه سیاست نیز در اومانیسیم و در قالب دموکراسی (به عنوان حکومت مردم بر مردم) تجلی می کند که در واقع با این نگرش خدا را حذف و مردم را جایگزین آن کرده و با اتکال به اندویدوالیسم (اصالت فرد)، خالت شریعت و ادیان را در زندگی و تصمیم گیری درباره آن نفی و انکار می کند. در حقیقت دموکراسی غربی همان لیبرالیسم در خدمت سرمایه داری است. زیرا دموکراسی و پارلمانتاریسم غربی تنها ضامن منافع احزابی هستند که حافظ منافع خود و در خدمت نظام بورژوازی غارتگر می باشد و در عمل این احزاب (صرف نظر از عناوین آنها: سوسیالیست و لیبرال دموکرات و غیره) ذاتا متضمن منافع گروههای سرمایه داری بوده و همین گروههای سرمایه دار هستند که با استفاده از قدرت مالی و تبلیغات خود جریان انتخابات را رقم می زنند. و بالاخره روح مدرنیته با اصل عدالت فردی و اجتماعی در تضاد است. در قلمرو مدرنیته چون هدف کسب سود برای سود بیشتر بدون ملاحظه هیچ گونه قید اخلاقی و یا معنوی است، تفکر ساپز کتیویستی و تلقی شی انگارانه و ابزاری از دیگران (انسترومنتالیسم)، تصرف بدون مرز در منابع طبیعت، و اعتقاد به اصل فلسفی یوتیلیته (یوتیلیتاریانیسیم بنتهامیسیم) یعنی کسب لذت و کاهش هرگونه محرومیت و درد و الم و رنج فردی در بعد مادی و حیوانی، اساس و مبنای اصلی همه فعالیتهای انسان مدرن در جامعه مدرن به شمار می آید. پس بدیهی است که عدالت اجتماعی که به معنای اعطای حق هر ذی حق می باشد با روح مدرنیته ناسازگار بوده و همه مدلهای برخاسته از روح مدرنیته در جهت نفی اصل مقدس عدالت گام برمی دارد و همگی ذاتا ناعادلانه، سرمایه مدار و سوداگرانه می باشد. زیرا می توان هم داعیه بسط سرمایه را داشت و هم تحقق اصل عدالت را انتظار کشید. به همین لحاظ مدلهای توسعه غربی در عمل برای کشورهای دنباله روی غرب سوغاتی جز بی عدالتی، تشدید اختلافات و فاصله طبقات اجتماعی، تورم و رکود و ناهنجاری های فراوان اخلاقی و اجتماعی، بحرانهای مالی و پولی و وابستگی بیشتر به امپریالیسم در بر نداشته است. چرا که عقل خودبنیاد قدرت طلب ذاتا نمی تواند نظامی عادلانه پدید آورد و عدالت اجتماعی را عینیت بخشد. زیرا عدالت و کشف مصادیق آن که هدف بعثت همه انبیاء الهی و انزال کتب آسمانی است به حقیقت در قرب به حق، معنا و تعریف می گردد و انسان مدرن که نگاهی لائیک و سکولاریستی و آتئیستی (۲) به عالم دارد از مرز حقیقت میلیاردها فرسخ فاصله گرفته و از حق و قیقت بسیار دور شده است. اینک پس از توضیحات مبسوط در خصوص غرب، مدرنیته و ادوار سه گانه آن، و ویژگیها و خصوصیات تفکر مدرن و انسان مدرن (یا انسان بورژوا)، و گرایشهای مختلف مکاتب عصر مدرنیته، و روح سکولاریستی - ماتریالیستی - آتئیستی آن، و بیان حقیقت

۱- [راسیونالیسم تکیه بر یافته های عقل جزوی / اومانیزم محور قراردادن انسان به جای خدا / سکولاریسم علم زدگی و تلاش برای حل همه معضلات بشر توسط عقل بریده از وحی / ماتریالیسم ماده گرایی و نفی عالم غیب و ماوراء محسوسات / لبرالیسم گرایی به آزادی برای کسب لذت بیشتر و رفع موانع ارزشی در این مسیر / ساپزکتیویسم ذهن گرایی و غلبه احساسات درونی و خواسته های نفسانی بر اندیشه و تفسیر بی ضابطه و دلخواهی جهان هستی و واقعیت های آن. موعود]

۲- آته ئیسم، نقطه مقابل تئیسیم یا خداگرایی و به معنی نفی خداست. [موعود] ۱. دوره پیدایش و تولد مدرنیته که از نیمه دوم قرن پانزدهم تا نیمه دوم قرن هفدهم ادامه یافت. در این دوران روح تفکر مدرنیته بیشتر در صورت و اشکال هنری و ادبیات و تفکرات فلسفی نمودار گردید ۲. دوران رشد و بسط مدرنیته که از نیمه دوم قرن هفدهم تا نیمه دوم قرن نوزدهم ادامه می یابد. در این دوره آراء سیاسی، حقوقی و اجتماعی و اقتصادی عصر مدرنیته بیان می شود و مدرنیته از قالب هنر و ادبیات سیاسی به مرحله عمل قدم گذارده و به تدوین نظام های سیاسی و اجتماعی مدرن می پردازد. ۳. دوران بحران ذاتی و تمامیت عصر مدرنیته: این دوران که آغاز آن به بحران های اقتصادی نیمه دوم قرن نوزدهم برمی گردد، پایان مدرنیته و پیدایش بحران های ذاتی آن است که از حاکمیت سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم)، وقوع جنگ های بین المللی اول و دوم و ظهور دولت های خشن سوسیالیستی و بحران های متعدد اقتصادی نشات می گیرد. می توان خصوصیات انسان مدرن یا به تعبیر رایج تر صورت مثالی انسان بورژوا را چنین بیان کرد: انسانی متکی به عقل خودبنیاد و منقطع از وحی، پشت کرده به معنویت، دنیا مدار، سودجو و لذت طلب، دارای دیدی ساپزکتیویستی به دیگران، استیلا جو و استثمارگر و کمی انگار، و سطحی و فرومایه. عدالت اجتماعی که به معنای اعطای حق هر ذی حق می باشد با روح مدرنیته ناسازگار بوده و همه مدل های برخاسته از روح مدرنیته در جهت نفی اصل مقدس عدالت گام برمی دارد و همگی ذاتا ناعادلانه، سرمایه مدار و سوداگرانه می باشد.

ذاتی روح مدرنیته با دین و شریعت، و تضاد ذاتی آن با اصل شریف عدالت فردی و اجتماعی، به بیان یکی از مدل‌های مبتنی بر اصل مدرنیته غربی که محصول این روح مدرن است یعنی اصل «توسعه» می‌پردازیم تا معلوم شود که آیا نسبتی بین انقلاب دینی و الگوهای مبتنی بر فرهنگ و تفکر غربی وجود دارد و اصولاً آیا اثبات چنین نسبتی امکان‌پذیر است یا خیر؟ «ادامه دارد» پی نوشتها: ۱. موحد، هادی، مدرنیسم و پسامد مدرنیسم، ماهنامه صبح، تیر ۷۶، شماره ۷۱. ۲. [راسیونالیسم تکیه بر یافته‌های عقل جزوی / اومانیزم محور قرارداد انسان به جای خدا / سکولاریسم علم زدگی و تلاش برای حل همه معضلات بشر توسط عقل بریده از وحی / ماتریالیسم ماده‌گرایی و نفی عالم غیب و ماوراء محسوسات / لیبرالیسم گرایش به آزادی برای کسب لذت بیشتر و رفع موانع ارزشی در این مسیر / ساینزکتیویسم ذهن‌گرایی و غلبه احساسات درونی و خواسته‌های نفسانی بر اندیشه و تفسیر بی ضابطه و دلخواهی جهان هستی و واقعیت‌های آن. موعود] ۳. آته ئیسم، نقطه مقابل تئیسیم یا خداگرایی و به معنی نفی خداست. [موعود] ۱. دوره پیدایش و تولد مدرنیته که از نیمه دوم قرن پانزدهم تا نیمه دوم قرن هفدهم ادامه یافت. در این دوران روح تفکر مدرنیته بیشتر در صورت و اشکال هنری و ادبیات و تفکرات فلسفی نمودار گردید ۲. دوران رشد و بسط مدرنیته که از نیمه دوم قرن هفدهم تا نیمه دوم قرن نوزدهم ادامه می‌یابد. در این دوره آراء سیاسی، حقوقی و اجتماعی و اقتصادی عصر مدرنیته بیان می‌شود و مدرنیته از قالب هنر و ادبیات سیاسی به مرحله عمل قدم گذارده و به تدوین نظام‌های سیاسی و اجتماعی مدرن می‌پردازد. ۳. دوران بحران ذاتی و تمامیت عصر مدرنیته: این دوران که آغاز آن به بحران‌های اقتصادی نیمه دوم قرن نوزدهم برمی‌گردد، پایان مدرنیته و پیدایش بحران‌های ذاتی آن است که از حاکمیت سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم)، وقوع جنگ‌های بین‌المللی اول و دوم و ظهور دولتهای خشن سوسیالیستی و بحران‌های متعدد اقتصادی نشأت می‌گیرد. می‌توان خصوصیات انسان مدرن یا به تعبیر رایج تر صورت مثالی انسان بورژوا را چنین بیان کرد: انسانی متکی به عقل خودبنیاد و منقطع از وحی، پشت کرده به معنویت، دنیا مدار، سودجو و لذت طلب، دارای دیدی ساینزکتیویستی به دیگران، استیلا جو و استثمارگر و کمی‌انگار، و سطحی و فرومایه. عدالت اجتماعی که به معنای اعطای حق هر ذی‌حق می‌باشد با روح مدرنیته ناسازگار بوده و همه مدل‌های برخاسته از روح مدرنیته در جهت نفی اصل مقدس عدالت گام برمی‌دارد و همگی ذاتاً ناعادلانه، سرمایه‌مدار و سوداگرانه می‌باشد. ادامه دارد

محمدصادق امه طلب امروزه در اثر تحولاتی که در آخرین دهه قرن بیستم رخ داده است، خصوصا فروپاشی شوروی و پایان رسمی جنگ سرد، اندیشه «حکومت جهانی به محور پیش بینی نویسندگان معاصر (عمدتا آمریکاییان) درباره آینده جهان تبدیل شده است. دیدگاه مشترک نویسندگان غربی، توسعه خطی تحولات و رسیدن حتمی به حکومت جهانی دموکراسی لیبرال است. لذا «مسئولیت رهبران غرب برای رسیدن به آن موقعیت و «بی فایده بودن مقاومت مردم و رهبران غیر غربی در برابر این سیر محتوم وقایع جهان را متذکر می شوند. اما هر یک از آنها برای مقصود خویش راهی جداگانه را برگزیده اند. در این مقاله به تعدادی از این نظریات یا پیش بینیها و برخی معایب آن مختصرا اشاره می کنیم. الف) فرانسیس فوکویاما (معاون ژاپنی الاصل بخش برنامه ریزی سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا- تابستان ۱۹۸۹) با پردازشی نو از اندیشه هگل درباره آخرالزمان، چنین می اندیشد که «جریان حقیقی تاریخ در سال ۱۸۰۶ کمال معنوی پیدا کرده است و پس از ظهور و شکست محتوم فاشیسم و مارکسیسم، سرانجام به سیطره دموکراسی لیبرال می انجامد و به کمال مادی هم دست می یابد. (۱) او تنها آلترناتیو (جایگزین) واقعی و معتبر لیبرالیسم را فاشیسم و کمونیسم می داند، که فروپاشیده اند، ولی معتقد نیست که دیگر هیچ اندیشه ای وجود ندارد. بلکه به نظر او در «پایان تاریخ برخی جوامع به صورت جوامع لیبرال موفق درآمده و بقیه هم از ادعای خود مبنی بر ارایه اشکال و الگوهای متفاوت و برتر درباره ساماندهی انسانی چشم می پوشند. در واقع لیبرالیسم از آن رو بر جهان مسلط می شود که در برابرش، ایدئولوژی بسیج کننده ای برای رویارویی با آن وجود ندارد. این به منزله نقطه پایان تحول ایدئولوژیکی بشریت و جهانی شدن دموکراسی غربی به عنوان شکل نهایی حکومت با لوازم آن یعنی شیوه زندگی سرمایه داری و میل دستیابی به جامعه مصرفی که به لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی منجر می شود است.

ص: ۶۲

۱- ر. ک: لاریجانی، محمدجواد، کاوشهای نظری در سیاست خارجی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، صص ۲۷۰. برای مطالعه مفصلتر نظرات فوکویاما، ر- ک: غنی نژاد، موسی، «پایان تاریخ و آخرین انسان» (گزارش کتاب فوکویاما)، ماهنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی، آذر و دی ۱۳۷۱، شماره ۶۴ و ۶۳، صص ۸-۲۲. همچنین امیری، مجتبی، «پایان تاریخ و بحران اعتماد: بازشناسی اندیشه های تازه فوکویاما»، ماهنامه اطلاعات سیاسی- اقتصادی، مهر و آبان ۱۳۷۴، شماره ۹۷ و ۹۸، صص ۱۱-۱۵. و نیز مقاله خود فوکویاما که توسط آقای علیرضا طیب ترجمه و در مجله سیاست خارجی چاپ شده و سایر منابعی که در ذیل مقالات مذکور معرفی شده اند.

او این رکود بر خورد و تکاپوی اندیشه‌ها را پایان تاریخ می‌نامد، دورانی که در آن شور و شوقها از بین رفته و سده‌های ملالت باری در پیش خواهد بود. خصوصیات قرون گذشته، یعنی پیکار برای اکتشاف، آمادگی برای فداکاری برای آرمانهای کاملا انتزاعی و مجرد، نبرد ایدئولوژیکی جهانی که مستلزم بی‌باکی و شهامت و قدرت تخیل است، همگی جای خود را به حسابداری اقتصادی، جستجوی بی‌پایان راه‌حلهای تکنیکی، نگرانیهای مربوط به محیط زیست و ارضاء توقعات مصرفی پیچیده می‌دهند. او درباره جهان سوم معتقد است که هنوز در تاریخ فرورفته است، و آن را تحقیر می‌کند و می‌گوید که جهان سوم در تحول ایدئولوژیکی جهان نقشی ندارد. از نظر او تعارض شمال و جنوب (به جای شرق و غرب)، بیداری جهان اسلام، رشد ملی‌گرایی، شکست سیاستهای توسعه، گسترش تروریسم، بحران سیستم پولی بین‌المللی، بی‌ثباتی بازارهای جهانی، قدرتمند شدن متزاید هند و برزیل، همگی فرعی بوده و تناقض بنیادین با لیبرالیسم ندارند. بلکه «میراث مشترک ایدئولوژیکی بشریت اهمیت دارد. این میراث مشترک، همان لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی است. اینک به برخی از مشکلات این نظریه توجه کنید: ۱. این دیدگاه چیز جدیدی ارائه نمی‌دهد و شبیه نظریه «دانیل یل در سی سال پیشتر درباره پایان ایدئولوژیها و نیز نظریه تاریخی مارکسیسم درباره رسیدن به مرحله نهایی حیات بشری (و قدری هم مشابه نظر کارل یاسپرس) است.

۲. این دیدگاه مبتنی بر دیدگاه ایدئولوژیک ایالات متحده آمریکا است که سیاست آن فقط در چارچوب نحوه روابط و رویارویی با شوروی مفهوم می‌یافت و جدا از این مشغله، به انزوگرایی می‌رسید و با سیاست انزوگرایی که پس از محو فاشیسم و کمونیسم در آمریکا مجددا پیشنهاد شده است، ارتباط نزدیک دارد.

۳. همچنین این دیدگاه درباره تاریخ، مبتنی بر نوعی داروینیسم اجتماعی است که مطابق آن تنازع بقا و انتخاب اصلح (بهترین) صورت می‌گیرد. بر این اساس در تنازع ایدئولوژیها، لیبرالیسم به دلیل اصلح و بهترین بودن پیروز شده است. این برهان منطقی نیست، بلکه یک نوع استدلال بر اساس میزان موفقیت (نشانه کلاسیک اندیشه سوداگرانه) است.

۴. لیبرالیسم یکی از اشکال نوگرایی (مدرنیسم) است که ظاهرا بر اشکال دیگر آن پیروز شده است، ولی در عین حال خود نوگرایی توسط جهان بینی دیگری به نام فرانوغرایی (پست مدرنیسم یا مابعد مدرن) در حال جایگزین شدن است. پس لیبرالیسم نیز با دیگر اشکال نوگرایی از میدان رقابت بیرون می‌رود.

۵. دیدگاه فوکویاما مبین پایان روایت‌های تاریخ گرایانه و بحران شدید ایدئولوژی

پیشرفت و مبتنی بر این پیشفرض است که تاریخ فقط یک حرکت خطی (توسعه خطی) دارد، در حالی که تاریخ از نو زاده می شود و آن هم به شکل مرکزی، جمعی، و با معانی فراوان. ۶. پیش بینی هگل هم غلط درآمد، زیرا او پیروزی ناپلئون در «اینا» بر پروس در ۱۸۰۶ م. را کمال معنوی تاریخ دانست، در حالی که بعداً جنگ واترلو در ۱۸۱۵ پیش آمد و ناپلئون شکست خورد. به علاوه امروز مجدداً تاریخ در حال تکرار است و آلمان مثل پروس در حال تجدید اقتدار است و ژاپن و تمام اروپا و سایر کشورها نیز در حال بازیابی خود هستند.

۷. بر خلاف نظر فوکویاما، ملی گرایی مجدداً در حال رشد است، اتحاد اروپا هنوز نیاز به فرصت دارد. مردم آزاد شده از یوغ کمونیسم بسادگی به اردوگاه کاپیتالیسم نخواهند پیوست، زیرا مناسبات مالی آن نیز به قدر کافی نفرت زا است.

۸. نقطه اشتراک کمونیسم و سرمایه داری یک نوع وهم و پندار بیهوده درباره اهمیت درجه اول «اقتصاد» در سلسله مراتب مسائل اساسی انسان است. در حالی که روز به روز واضح تر می شود که ملتها و فرهنگها «فاعلین راستین تاریخ هستند و در جهان مابعد صنعتی اولویتهای برعکس خواهد شد یعنی اول فرهنگ و سپس سیاست و پس از آن اقتصاد.

۹. شکست کمونیسم و پیروزی نظام سرمایه داری لیبرال، ناشی از ضعف کمونیسم (و نه قدرت ارزشهای لیبرالیسم غربی) است و معلوم نیست لیبرالیسم در برابر رقیب قدرتمندتری پیروز شود. کمونیسم آزادی را فدای برابری می کرد. اما لیبرالیسم با چالشهای اساسی روبرو است که آن را به انهدام می کشاند. عجز در ایجاد همبستگی و برادری اجتماعی، دفاع از حقوق بشر که منجر به نهایت بهره وری از سود فردی به زیان مصلحت عمومی و نیز نادیده گرفتن ناتوانی بسیاری از انسانها در بهره برداری از این حقوق و سود فردی می شود، اهمیت دادن به کار و دارایی انسانها و نه هویت آنها، بی رحمی و بیداد، از خود بیگانگی، حکومت کار و برتری پول و ارزشهای سوداگرانه، تباهی بافت اجتماعی، حاشیه نشینی و کنار گذاشته شدن فقیران جدید، ناپایداری سیستم پولی بین المللی، شکست توسعه، بحران اکولوژیکی و بیداری ملتها و دینها. همانطور که ایدئولوژیهای نظامی بر اثر جنگ و ایدئولوژی اقتصادی (مارکسیم) بر اثر شکست اقتصادی از بین رفتند، لیبرالیسم (ایدئولوژی ارزش سوداگرانه و اتمیسم اجتماعی) در اثر فردگرایی و پول پرستی نابود می شود.

۱۰. او پایان یک چرخه (سیکل) را مشاهده کرده است، نه پایان تاریخ را و نه انحطاط آمریکا و پایان تاریخ آن را، باید پذیرفت که جهان در حال تغییر است و هرچند آینده، سرشار از شک و تردیدها و امکاناتی برای فرارسیدن یک دوران ناپایداری و بی ثباتی است، و اگرچه تاریخ غیر قابل پیش بینی است، لکن می توان به آن دست یافت و بهره برداری کرد. (۱)

۱۱. نگاه او به تاریخ (مثل نگاه مارکس) ناشی از گمراهی در دیدن آن به شکل دیالکتیکی که به نتیجه ضروری و قابل پیش بینی خواهد رسید می باشد. در حالی که در نظام بین المللی (حتی پس از جنگ سرد) ممکن است باز هم تضادهای ژرف دیگری پدید آید و یا ایدئولوژیهای گسترش طلب دیگری رواج یابد.

۱۲. در زیر پوسته ایدئولوژی، هسته منافع ملی قدرتهای بزرگ نهفته است و حتی پس از فروپاشی ایدئولوژی، باز هم رقابت میان قدرتهای بزرگ ادامه خواهد یافت.

۱۳. دیدگاه او ناشی از این نگرش است که کمونیسم شوروی را سرچشمه همه بحرانها و مسائل بین‌المللی می‌داند و از علل منطقه‌ای آنها غفلت می‌کند. در حالی که این نگرشی صحیح نبوده و نیست. (۲)

ص: ۶۴

-
- ۱- ر. ک: دوبنوا، آلن، «بازگشت تاریخ: شامگاه بلوک بندیها و پگاه ملتها»، ترجمه رستگار، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مهر و آبان ۱۳۷۰، شماره ۵۰ و ۴۶، صص ۱۹-۱۴.
- ۲- ر. ک: رابرتز، آدام، «عصر تازه‌ای در روابط بین‌الملل؟»، ترجمه مهبد ایرانی طلب، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، خرداد و تیر ۱۳۷۱، شماره ۵۷ و ۵۸، صص ۲۴-۱۸.

۱۴. برای برخی از نقاط مهم جهان پیش بینی های دیگری می شود. به این جملات توجه کنید: «یک چیز قطعی است: وضع کنونی (در روسیه) قابل دوام نیست و روسها راه گریزی ندارند. کمونیسم باز نخواهد گشت، کاپیتالیسم هم ناممکن است، پس باید چیز دیگری ابداع کرد. در زمانی که غرب قدرت تخیلش را از دست داده، در شرق است که تاریخ گشوده می شود.» (۱) آیا شما از این جملات بویی از رجوع به نظام لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی حس می کنید؟! روی هم رفته علی رغم جنبه های مثبتی که برخی از نظریات فوکویاما دارد، نظریه او عمدتاً در جهت توجیه ضرورت همان نظم امپریالیسم است که در فصول دیگر این نوشته به آن خواهیم پرداخت. ب) مارشال مک لوهان نیز همین نظر را با دیدگاه دیگری بیان می کند. دیدگاه او مبتنی بر انقلاب در عملیات با اطلاعات است که جهان کنونی را به یک دهکده تبدیل کرده است و حتی ارتباطات در جهان فعلی از ارتباط افراد یک دهکده سریعتر و راحت تر شده است. در همه دنیا یک دریای واحد اطلاعاتی هست که سرچشمه و منبع آن غرب است. این تحول در اطلاعات سبب تماس نزدیک فرهنگهای بومی غیر غربی با فرهنگ غربی دموکراسی لیبرال شده است و در این تماس طبعاً فرهنگ قوی و غالب، فرهنگهای دیگر را جذب و هضم می کند و تفکر لیبرالیسم در سراسر جهان رواج می یابد. فرهنگها یک کاسه می شوند و عناصر کلیدی ساختار اجتماعی (اقتصاد، سیاست، فرهنگ و غیره) همه به سوی «یکسان شدن پیشرفته و نهایتاً مقتضی ایجاد یک حکومت جهانی که فرهنگ و ساختار اجتماعی دهکده جهانی هویت آن را تعیین می کند، خواهد بود. با این مقدمات ضرورتاً حکومت واحد جهانی با فرهنگ دموکراسی لیبرال تشکیل می شود. اما نظر او سطحی تر و براحتی قابل نقد است:

۱. نظم اجتماعی فقط بر اساس دسترسی افراد به یکدیگر سامان نمی یابد، بلکه دلایل و ریشه های متعدد و مهم دیگری دارد و در صورت فقدان آن شرایط، این تماس نزدیکتر بر اثر تحول در اطلاعات موجب تنش و برخورد خشن تر بین جوامع مختلف می شود. (۲) نمونه ای از این فقدان شرایط در انتقاد شماره ۹ از دیدگاه فوکویاما ذکر شده است. از جمله عوامل مهم این ناکامی در رواج یکدست دموکراسی لیبرال در جهان، ابهام در سرنوشت غرب و احتمال فراوانی است که درباره انحطاط و حتی انهدام آن می رود.

۲. هنوز این نظریه که دموکراسی لیبرال قدرتمندترین فرهنگهاست و در نتیجه قادر به جذب و هضم فرهنگهای دیگر است، معارضان بسیار قدرتمندی دارد. قدرتمندترین فرهنگ در برابر آن، فرهنگ اسلامی است که به نظر ما آینده از آن اوست. پس مک لوهان نظریه اش را بر یک اصل موضوعه مشکوک و متزلزل گذارده و عوامل غیرقابل پیش بینی مثل خشونت را هم نادیده گرفته است. ج) آلوین تافلر دیدگاهی دارد که نه مبنای فلسفی دارد و نه روش جامعه شناختی؛ استدلال و برهان نهایی ارایه نمی دهد؛ بلکه همواره از یک نقطه شروع کرده و با ارایه مثال و نمونه به نقطه دیگری عزیمت می کند. او مشکل آینده جهان را بر اساس نوع «قدرت و تقسیم آن ترسیم می کند و قدرت را مهمترین (یا تنها) عامل مؤثر سیاسی جهان و ساختار اجتماعی بشر می داند. از نظر او در عصر کشاورزی پیش از انقلاب صنعتی «قدرت سیاسی در عرصه بین المللی ناشی از «توان نظامی بود و در دو قرن اخیر ناشی از «توان اقتصادی است و در قرن ۲۱ (که امروزه بطور پراکنده در سنگاپور، هنگ کنگ، تایوان، بخشهایی از چین و هند، کره جنوبی، و دیگر نقاط به گونه ای آغازین ایجاد شده و در حال شکل گیری و رشد است) ناشی از «توان علمی و دانش (و آگاهی و عملیات با آگاهی) خواهد بود. (۳) به دیگر سخن او معتقد است که سه گونه تمدن در جهان وجود دارد که هر یک نظام خاصی برای تولید ثروت دارد: تمدن کشاورزی (موج اول)، تمدن صنعتی (موج دوم)،

تمدن علمی و اطلاعاتی (موج سوم) که راه آینده جهان در نتیجه برخورد آنها با هم ایجاد و مشخص خواهد شد. در این تمدن‌ها اگرچه عناصری از مذهب، فرهنگ و قومیت وجود دارند، ولی این پیوندها توسط نیروهای صنعتی ضعیف شده اند، لذا در تمدن موج سوم تاثیر این عناصر بسیار اندک و در تمدن کشاورزی در بالاترین حد است.

ص: ۶۵

-
- ۱- دوبنوا، آلن، «روسیه، بازگشت تاریخ»، ترجمه ش رستگار، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، مرداد و شهریور ۱۳۷۱، شماره ۵۹ و ۶۰، ص ۳۱؛ نقد مفصل دیگری از این دیدگاه را در این منبع بخوانید: جهانگرد، نسرين، «نقدی بر نظریه پایان تاریخ»، ماهنامه سیاسی - اقتصادی، آذر و دی ۱۳۷۴، شماره ۹۹ و ۱۰۰، صص ۹-۶۶.
 - ۲- ر. ک: لاریجانی، محمدجواد، منبع پیشین، صص ۲-۲۷۱.
 - ۳- همان، صص ۳-۲۷۲. همچنین ر. ک: تافلر، الوین، جابجایی در قدرت (دانایی و ثروت و خشونت در آستانه قرن بیست و یکم)، ترجمه شهین دخت خوارزمی، ج ۱، تهران، نشر نو، ۱۳۷۰، صص ۴۳-۱۱.

او هر یک از این تمدن‌ها را چون جوامعی با مذاهب، فرهنگها و قومیت‌های متفاوتی را در بر می‌گیرد، یک «ابر تمدن می‌نامند که با مفهوم رایج «تمدن چندان سازگار نیست» (۱) از نظر تافلر راه تولید ثروت در موج سوم این خصوصیات را (به دلیل بهره‌وری از نرم افزار و انبوه اطلاعات) خواهد داشت: ۱. عوامل و منابع اصلی تولید که در اقتصاد موج دوم، زمین، کارگر، مواد خام، و سرمایه است، در موج سوم دانش (شامل یافته‌ها، اطلاعات، نگاره‌های ذهنی، نمادها، فرهنگ، ایدئولوژی و ارزشها) خواهد بود، یعنی کاربرد صحیح دانش واقعی.

۲. ارزش یک شرکت موج دومی بر اساس دارایی‌های عادی مثل ساختمانها، ماشینها، سهام و موجودی انبار محاسبه می‌شود، ولی ارزش شرکت‌های موفق موج سومی بیشتر بر اساس توانایی استراتژیکی و عملی آنها در جذب، تولید، توزیع و کاربرد دانش محاسبه خواهد شد.

۳. تولید انبوه که وجه مشخصه شرکت‌های موج دومی است، منسوخ شده و غیر انبوه سازی رایج می‌شود، یعنی شرکت‌های موج سوم، سیستم‌های صنعتی مبتنی بر اطلاعات و مجهز به «ربات (آدمک کامپیوتری) را به کار می‌برند و قادر به تولید بی پایان نمونه‌های متفاوت و ارزان و حتی منحصر به فرد (حتی با سفارش کامپیوتری اجناس با خصوصیات منحصر به فرد از داخل خانه و تحویل آن با پست) خواهند بود. آگهی‌های تبلیغاتی هم با رسانه‌های غیر انبوه (تخصصی) بر بازارهای کوچکتر و کوچکتر متمرکز می‌شود.

۴. نفس کار دگرگون می‌شود، در موج دوم عمدتاً از کار بدنی کم مهارت و اساساً قابل جایگزینی آسان استفاده می‌شود. ولی در اقتصاد موج سوم، بر اثر افزایش شدید نیاز به مهارت، عدم قابلیت جا به جایی نیروی کار به دلیل هزینه فراوانش، عمومیت می‌یابد. تخصصی شدن فزاینده و تغییر سریع نیازهای مهارتی، امکان جابه جایی کار را کاهش می‌دهد. تعداد کارگر با واسطه (متخصص) نسبت به کارگر بی واسطه (که در کارخانه مستقیماً محصول را می‌سازد) بیشتر می‌شود.

۵. در اقتصاد موج سوم به دلیل رقابت سنگین، نوآوری و ابتکار مداوم لازم است (یعنی اندیشه‌های نوین در مورد محصولات، تکنولوژیها، فرایندها، بازاریابی، و تدارکات مالی) حتی اگر لازم باشد که کتاب قواعد کنار گذاشته شود.

۶. واحدهای کار و فعالیت اقتصادی در اقتصاد موج دوم با بزرگتر شدن، هزینه‌های تولید را کاهش می‌دهد، ولی در اقتصاد موج سوم واحدهای کار و تعداد کارگرانش کوچکتر و از هم متفاوت تر می‌شوند، تعداد کارها و تولیدکنندگان کوچک زیادتر می‌شود. زیانهای اقتصادی ناشی از پیچیدگی (هزینه‌های اضافی ناشی از پیچیده شدن کارها) همیت بیشتری از صرفه جوییهای ناشی از مقیاس (کاهش هزینه‌های تولید با بزرگتر کردن مقیاس فعالیت اقتصادی) پیدا می‌کند. فرض «هرچه بزرگتر بهتر» منسوخ می‌شود.

۷. سازمانها و ساختارهای دیوان سالارانه موج دومی شرکت‌های صنعتی که نوعاً همگون (هرمی شکل، یکپارچه، دارای سلسله مراتب دیوان سالارانه) بودند، فروریخته و این یکدستی و همگونی، با نوسازی شرکتها در تمام زمینه‌های فرایندها، بازارها، تکنولوژیها و کالاهای ویژه بسته بندی شده، طراحی مجدد و متنوع می‌شود. چون بازارها پیوسته در حال تغییر است، «جایگاه اهمیتی کمتر از انعطاف پذیری و تغییر موضع دارد.

۸. بر اثر پیچیدگی فزاینده اقتصاد، همبستگی بیشتر و مدیریت خردمندانه تر و جدیدتر الزامی می شود و این خود مستلزم حجم هرچه بیشتری از اطلاعات است که منظمًا در سازمان جریان یابد.

ص: ۶۶

۱- ر. ک: الوین و هیدی تافلر، جنگ و پادجنگ (زنده ماندن در سپیده دم سده بیست و یکم)، ترجمه مهدی بشارت، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴، صص ۵۱-۵۰.

۹. شالوده اساسی اقتصاد موج سومی، شبکه‌ها و گذرگاه‌های الکترونیکی هستند که کامپیوترها، پایگاه‌های اطلاعاتی، و دیگر تکنولوژیهای اطلاعاتی را به هم پیوند می‌دهد. این ساختار اطلاعاتی گسترده و الکترونیک غالباً پایگاه ماهواره ای دارد و همان کاری را برای اطلاعات انجام می‌دهد که بزرگراهها برای خودروها. هدف از آن، حفظ پیوستگی (نشان گرفتن از همه اجزا و فراورده‌ها، ایجاد نظم زمانی در حمل کالاها، آشنا کردن مهندسان و فروشندگان با برنامه‌های دیگر، آگاهی دادن به اهل تحقیق و توسعه درباره نیازهای طرف تولیدکننده و بالاتر از همه نشان دادن تصویر روشنی به مدیریت از جریان امور) می‌باشد.

۱۰. شتاب عملیات و داد و ستدها در اقتصاد موج سوم بیشتر می‌شود. اقتصادهای «سرعت جای اقتصادهای» اندازه را می‌گیرد. «تحویل درست بموقع کالا» و «کاهش تعداد تصمیمات در طی مراحل و ارزش بیشتر هر لحظه از لحظه قبل اصول مهمی هستند، زیرا «پول با سرعت نور حرکت می‌کند. اطلاعات باید تندتر حرکت کند.» این ده ویژگی، راه و رسم پدید آمدن ثروت را دستخوش تغییری تاریخی می‌سازد. (۱) به نظر تافلر جنگ به شیوه موج سوم نیز جنگی با ابزار و تسلیحات هوشمندانه (الکترو - لیزری) است، که دقت بسیار و آسیب پذیری کم دارد و جنگی بهداشتی و پاکیزه است. اگرچه پیشرفته‌ترین جوامع کنونی جهان از نظر تکنولوژی، اقتصادهای دو سطحی دارند: بخشی مبتنی بر تولید انبوه موج دومی که سیر نزولی را طی می‌کند و با کار بدنی سر و کار دارد، و بخش دیگر بر پایه تکنولوژیها و خدمات موج سوم که رو به رشد است و با کار مغزی مربوط است. همه آنها، حتی ژاپن، در حال گذار به سوی این نظام نوین اقتصادی هستند. جنگ آمریکا علیه عراق ترکیبی از شیوه‌ها و تسلیحات جنگی موج دوم و موج سوم بود. در ابزار و شیوه‌های جنگی موج سوم، همان خصوصیات دهگانه به چشم می‌خورد و البته هنوز به مرحله کمال نرسیده است. این امر سبب تحولات فراوانی در اندیشه‌های نظامی شده است که باید مورد توجه نظامیان، دولتمردان، دیپلماتها و مذاکره‌کنندگان در کنترل تسلیحات، فعالان در راه صلح و سیاستمداران قرار گیرد تا از زمان عقب‌نمانند. (۲) ادامه دارد

ص: ۶۷

۱- همان، صص ۸۷-۹۵. همچنین ر. ک: الوین و هاییدی تافلر، جنگ و ضدجنگ (ترجمه دیگر)، ترجمه هین دخت خوارزمی، تهران، سیمرغ، ۱۳۷۵، صص ۸۳-۷۳ و همان نویسندگان، به سوی تمدن جدید، ترجمه محمدرضا جعفری، تهران، سیمرغ، ۱۳۷۴، صص ۶۶-۵۷.

۲- ر. ک: همان، صص ۱۲۲-۹۶.

در گفتگو با حجه الاسلام والمسلمین صادق لاریجانی موعود: نکته ای که در بررسی سیر تحولات فکری جامعه ما خصوصا پس از انقلاب به چشم می خورد این است که ما شاهد رشد روزافزون اندیشه های فلسفی هستیم، یعنی شاید اگر تولید و نشر کتابهایی که به یک معنا فلسفی هستند، حالا چه اندیشه های فلسفی خودی و چه اندیشه های فلسفی وارداتی را، در کشورمان بررسی کنیم می بینیم که یک سیر صعودی داشته است. و مخصوصا در چند ساله اخیر، هم در محافل حوزوی و هم در محافل دانشگاهی، اقبال زیادی به مباحث فلسفی و کلامی، اعم از کلام سنتی و کلام جدید، شده و مباحث داغی در این زمینه ها مطرح گردیده است. شما به عنوان کسی که سالها در مباحث کلامی و فلسفی، مطالعه و تدریس کرده اید و با طلاب و دانشجویان ارتباط داشته اید، اینگونه مباحث، یعنی مباحث فلسفی یا کلامی صرف را تا چه حد در محکم ساختن بنیانهای فکری و فلسفی نسل جوان ما، مؤثر می دانید و آیا این مباحث فلسفی و کلامی می تواند نیازهای اصلی اعتقادی جوانها را برآورده کند یا نه؟ حجه الاسلام والمسلمین لاریجانی: خوشحالم از اینکه در خدمتتان هستم، سؤال بسیار مهمی را مطرح کردید، سؤالی است که همواره و در همه زمانها، مطرح بوده. انسان از وقتی که تکاپوگر اندیشه شده با مساله «طمینینه» هم مواجه گردیده است. به این معنی که آیا تفکر و تاملات فکری برای انسان طمانینه و آرامش خاطر هم می آورد یا نه؟ از نظر آماری فکر نمی کنم در دوره انقلاب کتابهای فلسفی رشد زیادی کرده باشد اگرچه ترجمه های زیادی صورت گرفته اما، در مقایسه با موضوعات دیگر شاید بتوان گفت کاستی هم داشته است، ولی به هر حال چه رشدی در کار بوده باشد و چه نباشد، این مساله، مساله مهمی است که آیا پرداختن به مباحث کلامی و فلسفی، آنچنان که در کشور ما مطرح است، کل نیاز ما را پاسخ می دهد یا نه؟ واقعیت مطلب این است که ما نمی توانیم از طرح مسائل کلامی و فلسفی

و فراتر از این، مباحث مربوط به علوم اجتماعی امتناع کنیم. به دلیل اینکه طرح این مسائل و یافتن پاسخهایشان نیاز ماست و من در این تردید ندارم که اگر ما بگوییم انسانها چه در جامعه ما و چه در جوامع دیگر کلا- این مباحث را طرح نکنند، معنایش این است که بخشی از نیازشان را سرپوش بگذارند و چنین تفکری صحیح هم نیست و به همین خاطر است که ما شواهدی از استدلال و شواهدی از یک نحوه مکالمه عقلانی هم در آیات قرآنی و هم در روایات می بینیم، و مستمسک خیلی از فیلسوفان ما همین نحوه استدلال قرآنی و روایی بوده است که خواسته اند ادعا کنند، و به نظر من ادعا، ادعای صحیحی است که آیات و روایات به استدلال و فلسفه به معنای ادعاهای فلسفی پرداخته اند، در روایات ما حتی استدلالهای کلامی شده است. من در اینها تردید ندارم، منتها بحث مهمی که به نظر من، مخصوصا در وضعیت امروز جامعه ما، قابل تامل و طرح است این است که چه نسبتی بین این نیاز و نیازهای دیگر انسان وجود دارد؟ هر کسی که با کارهای فکری و استدلالی سرو کار داشته باشد، این برایش روشن است که استدلال تنها آرامش درون نمی آورد. خدا رحمت کند مرحوم امام را، من این را از کلام ایشان شنیدم، البته دقیقا زمان و مکان آن را نمی دانم، ایشان فرمودند که شما صد تا استدلال هم که در وجود خدا بکنید، آن آرامش نهایی که باید با این استدلالها نصیب انسان بشود به دست نمی آید. این حرفی است که عرفا و اهل معنا زده اند و سخن حقی است. حالا- مساله اصلی این است که آیا در جامعه ای که، مرتبا از غرب، محصولات و کالاهای فکری جدیدی بدان وارد می شود صحیح است که فقط به بحثهای نظری و بحثهای استدلالی اکتفا کنیم؟ حالا نه تنها جامعه ما، جوامع غربی هم همیشه این مساله برایشان مطرح بوده که آیا در معارف دینی فقط به بحث و استدلال می شود اکتفا کرد یا اینکه نه، انسانها باید به وجه دیگری از وجوه خودشان هم بپردازند؟ و این نکته ای است که عرفا و اهل معنا به آن اشاره داشته اند و در قرآن کریم و در روایات نیز در موارد متعددی به این موضوع پرداخته شده است و آن تقویت جنبه های دیگر انسان است. پرداختن به یک نیاز معنوی انسان که صرفا با استدلال به دست نمی آید، ما نمی خواهیم بگوییم این دو وجه انسان بکلی با هم بی ربط است؛ ما نمی خواهیم بگوییم که استدلالهایی که در وجود خدا می شود، در معتقدات دینی می شود، اینها با معنویت کاری ندارند؛ ولی بحث این است که استدلالهای فلسفی و کلامی نمی توانند همه نیازهایی را که انسان دارد برآورده سازند. بنابراین روشتر می خواهیم بگوییم: این مساله ای که از قرنهای پیش مطرح بوده است، و آن سخن دل است و سخن عقل و ندای عقل، این را ما امروز هم داریم و شاید شدیدتر از زمانهای دیگر. ما نمی توانیم به همه مردم توصیه کنیم که بیایید بحثهای فلسفی را فرابگیرید. ولی می شود به آنها توصیه کرد که به ندای دل تا حدی پاسخ بگویند و در حدی که مقدور است به معنویت بپردازند. انصافا تزکیه نفس، قلب را هم برای قبول معارف آزادتر می کند، قلب را مستعدتر می کند. من یادم می آید عبارتی از مرحوم ملاصدرا در یکی از کتابهای خیلی مختصرشان دیدم، ظاهرا مثل اینکه «عرشیه» باشد، ایشان در آنجا می فرماید که من مختصرترین بیان را از معارف در این کتاب آوردم، همه اش اشارات است،

هر کس که قلب سلیم داشته باشد اینها را می فهمد، بحث این است که انسانها با پرداختن به معنویت، معارف را هم حتی بهتر در می یابند و کسی که به مسائل معنوی پرداخته باشد معارف را سریعتر قبول می کند، تا کسی که ذهنی فرسوده از اصطلاحات فلسفی و کلامی دارد. در جامعه ما، شاید بهترین راه جذب نسل جوان به معارف دینی همین مساله معنویت باشد. به نظرم بهترین راه تبلیغ دین برای کسانی که اصل دین برایشان مساله است، یعنی نسبت به اصل دین دغدغه هایی دارند، آشنا کردن آنها با عالم معنویت دین است، تا با استدلالهای عقلی و فلسفی صرف و لذا به گمان من همان طور که اگر یک فرد مثلا مسیحی بخواهد اسلام بیاورد بهترین راه برای جذب او پرداختن به آن معنویت خاصی است که در اسلام هست. گرچه در ادیان دیگر هم وجود دارد ولی به نحو خاصترش در اسلام هست و آن توحید محض است. برای نسل جوان ما هم که گرچه مسلمانند؛ گرچه معتقدند ولی باز از طریق طرح جنبه معنوی دین بهتر می توان آنها را به اصل دین جذب کرد. البته وقتی که انسان اصل دین را پذیرفت ولو از طریق معنویتش طبیعتا روش و شریعت آن دین را هم خواهد پذیرفت، ولی خیلی فرق هست بین کسی که تصویرش از دین فقط تصویر شریعت آن دین باشد، یعنی عبادتها و اعمال ظاهری دینی و کسی که اصل معنویت دین را می پذیرد و از آن طریق می آید شریعت را هم می پذیرد و تمام جزئیات دین را گردن می نهد به خاطر اینکه آن معنویت را پذیرفته است. بنابراین در عین حال که ما قبول داریم پرداختن به مسائل فلسفی و کلامی یک نیاز است، منتها جنبه های معنوی انسان که صرفا با آنها به دست نمی آید، یک نیاز دیگری است و پرداختن به این وجه در زمان ما از اهمیت بسزایی برخوردار است. موعود: سؤالی که در اینجا مطرح می شود این است که طریق وصول به این معنویتی که شما فرمودید، چیست؟ ما الآن متاسفانه، حتی در بسیاری از محافل دانشگاهی و در جمع دانشجویان با رشد جریانهای بظاهر عرفانی، اما غیر الهی مواجه هستیم و شاهدیم که جریانهای مختلفی که برخی از آنها ریشه در عرفان سرخپوستان آمریکای لاتین و برخی دیگر ریشه در تفکرات درونگرای آسیای جنوب شرقی و هند دارند، در بین نسل جوان ما در حال رشد و گسترش است و این حاکی از نیاز نسل جوان به معنویات است و از طرف دیگر ما متاسفانه نتوانسته ایم این نیاز نسل جوان به معنویت و اندیشه های درونی را، که یک نیاز اصیل انسانی است، در صورتی که باید پاسخ دهیم. به هر حال سؤال این است که ما برای رسیدن به معنویت دینی چه طریقی را می توانیم مطرح کنیم و چه راهی را می توانیم پیش پای جوانان بگذاریم؟ حجه الاسلام والمسلمین لاریجانی: همانطور که فرمودید از گوشه و کنار شنیده می شود که بسیاری از افراد گرایشهایی دارند نسبت به امور معنوی، منتها از ترجمه کتابها، از جلساتی که بین آنها برگزار می شود، اینطور بر می آید که اینها به گرایشهای خاصی در این زمینه کشیده می شوند، این هم یک معضل است، ما به عنوان مسلمان معتقدیم که عالیتترین معارف معنوی در این دین هست و حتی بحثهای بیرون دینی هم این را نشان می دهد. اصرار بر توحید، به صورت شایسته در قرآن مجید و در کلام ائمه، علیهم السلام، شاهد این معناست. رجوع به روایات اهل بیت نیز انصافا این نکته را روشن می کند. مهمترین رکن دین ما توحید است، کلمه «لااله الاالله» و توجه دادن انسانها به حقیقت، این معنا عمده ترین رکن معنویت ماست، اما حالا شما در گوشه و کنار معنویتهایی را می یابید که حتی با تجویز داروهای مخدر توام است، که در میان بسیاری از اقوام و در بسیاری از مناطق این چیزها مطرح شده است، ببینید، اینها خیلی فرق می کند با معنویتی که از طریق انبیای الهی می آید، و آن معنویت محض است نه چیزهای زود گذر، که انسان جذبه هایی پیدا کند و حالاتی پیدا کند، گیریم که با فلان داروی گیاهی کسی حال خاصی پیدا کند اما اینها زودگذر است، این ربطی به آن معنویتی که اسلام می خواهد بشر را با آن آشنا کند، ندارد. معنویت مورد نظر اسلام معنویتی است که ریشه در وجود او دارد، اسلام می خواهد

این انسان به نحو طبیعی با فطرت اصلی خودش، با این واقعیات پنهان در ضمیرش آشنا بشود، نه اینکه حالا- به صورت زودگذر حالاتی پیدا بکند، جذباتی و تمام بشود و برود، لذا در کلام اهل بیت، علیهم السلام، اگر دیده باشید، همیشه امر به اطاعت حق شده است. یکی از مهمترین اذکار عبارت از این است که انسان اطاعت از امر خداوند بکند و از آنچه که نهی شده امتناع کند، در اینجا اگر توجه کنید مساله مهم عبودیت حق است نه این جذبه های سریع که گاهی می آید و می رود. اصل عبودیت و بندگی است. انسان اگر حقیقت عبودیت را در خودش پیدا بکند نهایتا تجلی عبودیت هم در او ظاهر می شود. تعبیر جالبی که در روایت یا در کلمات بعضی از بزرگان آمده این است که: «العبودیه جوهره کنهها الربوبیه». حالا اگر روایت هم نباشد، واقعا تعبیر صحیحی است، حقیقت این است که اگر انسان به نحو شهود به عبودیت و بندگی خودش پی ببرد، این عینا ملازم با این است که در درونش تجلی حق می شود. و ائمه، علیهم السلام، در تمام موارد بشر را به بندگی و اطاعت حق تعالی فرا خوانده اند. لذا ما می خواهیم بگوییم که اسلام یک مسیر فطری برای بشر گذاشته است، خود اینکه این انسان چگونه باید به آن معنویت برسد بحث مهمی است، اصلا این چیزی است که انبیا برایش آمده اند تا آن فطرتی را که در انسان نهفته است به تعبیر نهج البلاغه «دفائن عقول» را برای بشر آشکار کنند و این مساله مهمی است، ما نمی توانیم با پای خودمان صرفا آن عالم را کشف کنیم و عالمی را که می خواهیم در صراط نهایی کمال ما باشد. نمی گوییم انسانها هیچ کشفی در این زمینه نمی توانند داشته باشند، بحث این است که طریقی باشد که پسرفت نداشته باشد، طریقی باشد که به هیچ معنایی مانع کمالات دیگری نباشد، چه بسا کسانی با یک روشهای خاصی مثل مرتاضهای هندی به یک معنویتی هم برسند ولی دلیل ندارد که این آخرین مرحله معنویت باشد که ممکن است، لذا ما دنبال کسانی می گردیم که خودشان این راه را طی کرده باشند و در طی کردن راههای کمال بشر به آنها ایمان آورده باشیم و آنها هم انبیا بزرگ الهی اند و مخصوصا خاتم انبیا پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، که ما به عنوان خاتم پیامبران و کسی که دعوتش مهیمن بر همه دعوتهاست، معتقدیم که این راه را به بهترین وجهی طی کرده است و لذا راه صحیح برای ما انسانها این است که پا جای پای انبیای الهی بگذاریم و از دعوت آنها استفاده بکنیم و بعد هم از خلفای حقیقی آنها یعنی ائمه، علیهم السلام، و در زمان ما امام حی و حاضر، امام عصر، علیه السلام، و تعلیمات او استفاده کنیم. و از اینجا هم روشن می شود، که ما چقدر باید منتظر آن ولیی باشیم که به تمام معنا معتقدیم که این راه را طی کرده است، تا دستی از ما بگیرد و آن دستگیری هم برای او از هر شخصی ممکن است، درست است که ما به نوعی در غیبتیم، اما انسانها می توانند خودشان را نزدیک کنند به آن حضرت، حضرت از باطن به همه نزدیک است. در ادامه بحث این را متذکر می شوم که همه ائمه، علیهم السلام، هم بر اساس تعلیمات روایی و هم بر اساس بحث استدلالی، از باطن به انسانها نزدیک هستند و دستگیری می کنند و دستگیری ایشان از شخصی منافاتی با دستگیریشان از شخص دیگر ندارد، در آن واحد امام می تواند از اشخاص مختلف دستگیری کند و ما به عنوان منتظرین

آن حضرت باید امیدوار باشیم و متقاضی باشیم و واقعا در انتظار حضرت باشیم که هم ظهورش را و هم فرجش را و هم دستگیریش را تا زمانی که ظهور عام پیدا نکرده است، شامل حال ما کند. لاقلا تا حدی که ممکن است. انسانها همانطور که به حق تعالی نزدیک می شوند به ائمه، علیهم السلام، هم نزدیک می شوند آنها واسطه فیض اند و امیدواریم که از این طریق بتوانیم به کمالات بالاتری دست یابیم. ان شاء الله موعود: در کلمات شما اشاره به این موضوع بود که یکی از راههای رسیدن به معنویتی که نسل جوان ما به آن احتیاج دارد، توجه به تعالیم انبیا و در راس آنها تعالیم اسلام و توجه به ائمه، علیهم السلام، است. ائمه اهل بیت، علیهم السلام، از دیدگاه ما منبع فیض اند، منشا فیض اند و ارتباط با آنها در کمال نفس انسان مؤثر است، حالا- این سؤال مطرح است که چه نوع ارتباطی با ائمه و چه نوع تصویر و برداشتی از ایشان می تواند نیاز معنوی انسان را پاسخ بدهد. شاید بشود گفت که در طول تاریخ شیعه، تصاویری که از ائمه اهل بیت، علیهم السلام، مطرح شده است متفاوت بوده است، برخی ائمه را در حد «علمای ابرار» و کسانی که صرفا دانشمندان پرهیزکاری هستند مطرح کرده اند. از دید آنها بالا-ترین مرتبه ای که می شود برای ائمه مطرح کرد این است که آنها معارف دینی را از پیامبر، صلی الله علیه وآله، دریافت کرده اند و آن را برای مردم مطرح می کنند. از دید آنها ائمه تنها بیان کننده احکام و مفسر قرآن هستند. اما در مقابل دیدگاهی است که ولایت ائمه معصومین، علیهم السلام، را هم در بعد تکوین و هم در بعد تشریح، مطرح می سازد و مقامات معنوی خاصی برای آنها قائل است. با این تصویر، ارتباطی که با ائمه برقرار می شود به نحو دیگری است، بفرمایید که آیا این نیاز معنوی، که بنا بر گفته شما با ارتباط با ائمه اهل بیت، علیهم السلام، می تواند برآورده شود و پاسخ داده شود با چه تصویر و برداشتی از ائمه اهل بیت تناسب دارد؟ حجه الاسلام والمسلمین لاریجانی: مساله ای که مطرح فرمودید مساله مهمی است و من فکر نمی کنم که ما بتوانیم در این مختصر این مشکل را حل کنیم، این مساله که یک جنبه تاریخی مهم دارد که آیا آن تلقی که از صدر اسلام در میان علما و شیعیان بوده عین همین تلقی است که ما الان داریم یا آنها نسبت به ائمه نگاه دیگری داشته اند؟ برخی خواسته اند ادعا بکنند که این دیدگاهی که الان، عده زیادی از شیعیان دارند یک دیدگاه غلوآمیز است و این در واقع همان رایبی است که منسوب به «غلات» است. اما آن دیدگاهی که مربوط به صدر اسلام است و آرام آرام گسترش پیدا کرده دیدگاه بسیار

ملایمتری بوده است و در این راه از متکلمین و روای احادیث شیعه هم شواهدی گاهی گردآورده می شود. واقعیت مطلب این است که ما نمی توانیم مساله علم امام و قدرت امام را انکار کنیم و البته تصویری که از امام وجود داشته است، در میان محققان مختلف بوده است. جریان غلو در همان زمان ائمه هم مطرح بوده است، «غلو» و «تفویض» جریانی بوده است که خود ائمه بشدت با آن مواجه بوده اند، و با آن برخورد داشته اند. چون اصطلاح «غلات» خودش محل بحث است ابتدائاً من باید توضیح بدهم. «غلات» به یک اصطلاح ائمه را خدا می دانستند، یا در حد خدا می دانستند و برای آنها قدرت مستقل قائل بودند، رتق و فتق امور را از آنها می دانستند. «تفویض» هم این بوده است که خداوند جهان را خلق کرده است و اداره اش را به دست ائمه داده است. بحث این است که ما اینها را در صدر اسلام داشته ایم و در زمان ائمه، خود آنها با این جریان مقابله می کرده اند، و مراجعه به روایات این را نشان می دهد. منتها مهم این است که غلو و تفویض به چه معنا مورد اعتراض ائمه، علیهم السلام، بوده است؟ به نظر من آن معنایی بوده است که برای ائمه، علیهم السلام، استقلال در خلق یا تدبیر قائل بوده اند. اگر کسی بگوید که امام واقعا خلق می کند، یا معتقد باشد که امور به امام تفویض شده است یعنی خداوند عالم را خلق کرده و اداره عالم را به عهده امام یا پیامبر گذاشته است، اینها البته معنای باطلی است و با توحید جور در نمی آید، اما اینکه ائمه، علیهم السلام، واسطه خلق باشند، یعنی فیض این عالم از مجرای آنها صورت بگیرد و لذا به عالم محیط باشند، به لحاظ علم و به لحاظ قدرت، نه فقط با معنای توحید سازگار است بلکه ما می توانیم برهان فلسفی اقامه کنیم که در این عالم باید مخلوقی وجود داشته باشد که واقعا سعه وجودی داشته باشد و بر همه جا واقعا احاطه داشته باشد و محیط باشد. حال اسمش را بگذارید صادر نخستین و یا نور اول. نگوید ائمه، ما اصراری نداریم اما خود ائمه می گویند که ما آن نور هستیم. ببینید ما دو تا مساله داریم: یکی اینکه آیا این شخص امام چنین مخلوقی است، یا نه؟ دوم اینکه آیا اصلاً تصور چنین موجودی ممکن است؟ ما وقتی که در برخی مکتوبات کسانی که برایشان قبول این معنا مشکل است، دقت می کنیم، می بینیم که آنها یک مشکل متافیزیکی دارند، یا به تعبیر دیگری مشکل آنتولوژیکی (هستی شناسی) دارند،

تصویرشان از این عالم به لحاظ متافیزیکی و آنتولوژیکی تصویر صحیحی نیست، آنها معتقدند که اصلاً نمی‌شود مخلوقی در این عالم باشد که سعه علم داشته باشد، یعنی «علم سعی» داشته باشد و «قدرت سعی» که به همه این عالم قادر باشد ولی مخلوق حق تعالی هم باشد، تصویر این موضوع برای آنها مشکل است. ببینید اگر ما در مورد ائمه این قدرت و علم را انکار کنیم و بیاییم بحثهای درون مذهبی مطرح کنیم، روایاتی را بیاوریم و طرح کنیم، خوب این بحثی است، ولی بحث مهم دیگر این است که آیا ما قبل از ورود به این باب اصلاً توانسته ایم به لحاظ فلسفی بپذیریم که در عالم چنین مخلوقی باشد، یا خیر؟ چون من دیده‌ام که بعضی‌ها می‌گویند این معنا با علم غیب خداوند منافات دارد، چون علم غیب منحصر به خداوند است درحالی که به لحاظ فلسفی، به لحاظ «قاعده الواحد»، و استدلالات دیگر ما مجبوریم که بپذیریم در عالم چنین مخلوقی هست، حالا ائمه باشند یا نباشند، بحث دیگری است، ولی چنین مخلوقی ما در عالم داریم که سعه علم داشته باشد ولی مخلوق حق تعالی باشد، قدرت سعی داشته باشد ولی مخلوق حق تعالی باشد، و آن صادر نخستین است و آن مخلوق اول است و یا دیگر تعبیری که در این زمینه وجود دارد. حالا بحث این است که خود پیامبر و ائمه اهل بیت، صلوات الله علیهم اجمعین، هم به این نکته تصریح کرده‌اند که دارای علم سعی و قدرت سعی هستند و در روایات متعدد و در زیارت‌های متعدد به این معانی اشاره شده است و شواهد قرآنی هم داریم مثلاً درباره حضرت عیسی، علیه السلام، داریم که: «و ابری الاکمه و الابرص و احیی الموتی باذن الله» (۱) یا در آیه شریفه دیگر داریم که: «فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول...» (۲) پس معلوم می‌شود که یک عده ای که جزء «من ارتضی» هستند، کسانی که خداوند از آنها راضی است و آنها را پذیرفته است، اینها به غیب اطلاع پیدا می‌کنند و شواهد متعدد قرآنی دیگر داریم و ما نمی‌توانیم در مورد حضرت عیسی، علیه السلام، بگوییم که این قدرت فقط تعلق گرفته به احیاء موتی. انبیا و ائمه یک کمال نفسانی پیدا می‌کنند که در آن احیاء موتی هست، «ابری الاکمه و الابرص» هست و اینطور نیست که فقط مثلاً یک موجودی باشد که یک دفعه چیزی به او داده شود و بعد گرفته شود. این معنا واقعا در عالم وجود یک نوع طفره است. بله، پیامبران با تمام قدرتشان عین الربط به حق تعالی هستند. اینکه اهل معنا و اهل عرفان قدرتهایی را حتی برای اولیای پایین تری از ائمه اطهار، علیهم السلام، مطرح می‌کنند تمامشان معتقدند که اینها در عین حال عین الربط هستند. پس ببینید، ما در مساله علم امام و قدرت امام و این شبهاتی که مطرح می‌شود دو مساله داریم، یک مساله کلامی، فلسفی و برون دینی که آیا اصلاً در عالم می‌شود چنین موجوداتی باشند؟ و یک مساله درون دینی هم داریم، که آیا ائمه چنین موجوداتی هستند یا خیر؟ به نظر من در هر دو قسمت انصافاً ادله فلسفی و ادله درون دینی و متون روایی و قرآنی داریم که کمک می‌کند به این تصویر که پیامبر و ائمه، علیهم السلام، با تفسیر خاصی که از بعضی از آیات شده است، چنین قدرتهایی را داشته‌اند و من فکر

ص: ۷۴

۱- (۱) سوره آل عمران (۳)، آیه ۴۹.

۲- (۲) سوره جن (۷۲)، آیه ۲۷.

می‌کنم که این یکی از مسائل مهم ما است. چون وقتی که ما امام را در حد یک عالم متقی تنزلش می‌دهیم، نحوه ارتباط ما با او یک جور می‌شود. درست مثل یک عالمی که تا زنده است به در خانه اش می‌رویم اما وقتی که فوت کرد دیگر تنها به ذکر او و یاد او بسنده می‌کنیم. یک وقت ما امام را حی می‌دانیم از باطن، البته همه انسانها بقای روحانی دارند، ولی امام به خاطر سعه وجودی اش باطن او بر همه جا محیط است. در اذن دخول حریمهای شریفه تصریح می‌شود که: شما حی هستید و سلام ما را می‌شنوید و پاسخ ما را می‌دهید منتها موعود: با تشکر و سپاس فراوان از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید و با حوصله به سؤالات ما پاسخ گفتید.

رضا بابایی از آستان پیر مغان، سر چرا کشیم دولت در آن سرا و گشایش در آن سر است یک قصه بیش نیست غم عشق، وین عجب کز هر زبان که می شنوم نامکرر است. (۱) شاعرم ز ولی برای جز تو، شعر گفتن نمی دانم. قافیه های من، همه در آغاز بیت می آیند، و وزن و عروض از شعر من گریزانند. آیا قامت موزون تو، چنین شعر مرا بی وزن کرده است؟ آیا ایهام حافظ، به موی تو دست یافت؟ ملاحظت مثنوی را با روی تو چه کار؟ حماسه ذوالفقار، چه شاهنامه ها که در غبار کارزار تو می رقصاند! هر مضمون که شاعران به ذوق می آریند، حکایتی از بهشت روی توست. ای نور دل و دیده و جانم چونی؟ ی آرزوی هر دو جهانم چونی؟ من بی لب لعل تو چنانم که میسر تو بی رخ زرد من ندانم چونی؟ (۲) باغبانم ز ولی در باغ من جز نرگس نمی روید. بنفشه ها، از تاب شبهای غیبت، در اضطرابند، و سوسن و یاسمن، پیامبران حسن تو. در گلزار خرامیدن را، سرو از تو آموخت، و جامه دریدن را، غنچه از من. وقتی دل سودایی می رفت به بستان ها بی خویشتم کردی، بوی گل و ریحان ها که نعره زدی بلبل، که جامه دریدی گل تا یاد تو افتادم، از یاد برفت آن ها (۳) عاشقم ز و جز نام تو، ترجمانی برای عشق نیافتم. سوختن، پیشه من است، اما نه پای شمعهای شبهای رنگی ز در رثای پروانه های سوخته پر. جمعه ها را دوست دارم ز نه چون از کار و مشغله فارغم ز چون همه را مشغول تو می بینم. موسیقی، همان تکرار موزون و ضرباهنگ نام تو در دستگاه شور است. نوشتن، نیکو صنعتی است، اگر با میم آغاز شود و تا یاء بخرامد. خواندن، سرگرمی جمعه شب ها در سال تحصیلی است ز ولی ندبه خوان مسجد ما - که خواندن را، فقط صبح های جمعه می داند - زیباترین خط را بر پیشانی دارد. کار و بار من، کتاب و قلم است ز یکی سینه می خندانند،

ص: ۷۶

۱- (۱) حافظ.

۲- (۲) مولانا. ۳. سعدی.

یکی گریه می افشانند. و من میان آن خنده و این گریه، حیران نشسته ام. تو کدام را بیشتر دوست داری؟ خنده کتاب را یا گریه قلم را؟ خامه تقدیر، کتاب عمر مرا نگارستان غیبت و ظهور و فرج و انتظار کرده است، و هر گاه که آخرین می رسد، نخستین باز می گردد، و دوباره همان واژه های خویشاوند و همخون. زاهدم؟ و زهد را از میخواره های بی بند و بار آموختم. چون اگر بند و باری باشد، نه پای در راه است و نه قامت به قاعده. پای که در راه نباشد، و سر که بالا نیفرزد، به خنده دیوانه ای نمی آزد. نشسته ای و هر از گاه طناب راه را تابی می دهی. آیا دست ما سزاوار آویختن به پای تو نیست؟ در کدام بیدادگاه این تقدیر بر ما رفت؟ کدام گناه کرده و ناکرده، نشست و چنین زنجیر آهن دلی بر پای ما بست؟ تیره شب ترین روز گارها؟ فصل عاشقی است. این فصل را به باد بسیار، تا با هر سیلی، ورقی چند از آن بگذرد. اما نه؟ چه سود؟ پایان این فصل، انتهای بودن است. آموزگارم؟ به نوآموزان مدرسه، الفبای دوست داشتن می آموزم. مهر ورزیدن را با آنان تکرار می کنم و تخته سیاه را پر از سپیدی القاب تو. می گویم: اولیها! دومیها! سومیها!... شما از مادر زاده شدید که مشام به گلبرگ نرگس بسایید. شبها، با عروسک شمشیر به خواب روید، و صبح، چشمهای نازک و معصوم خود را تا خونین ترین افق بدوانید. درس ما امروز میم است. میم مثل مهدی؟ مثل موعود؟ مثل... دیگر میم بس است. حالا نون. نون، مثل ندبه. مشق فردا را فراموش نکنید: هزار برگ، جمعه. نامه رسانم؟ نامه های مردم را یک یک به جوی خیابانها می ریزم. جز آن که کوی تو را نشانه گرفته است. طبابت می کنم؟ هر دردی که نه درمان آن، دست مهر توست، مرهم نمی نهم؟ معجون نمی دهم؟ چرک از آن نمی روبم، و مزده بهبود آن در طبله من یافت می نشود. در بازار حجره دارم؟ «و ان یکاد...» می فروشم. سرمایه ام را خشت می کنم و یک جمکران آرزو می سازم. تو را در محراب آن می نشانم و خود بر در می ایستم. کفشهای زائرانت را به خود می آویزم و تاصبح، سلام گوی فرشتگانم. می نویسم؟ اما فقط گریه ها را. انتشارات خزان، ناشر کتابهای من است. باد توزیع می کند، و رود می خواند. آرزومندم؟ یک جمکران پیشه من عاشقی است؟ پیشه تو چیست؟ چیست؟ پیشه من، راز نهان گفتن است پیشه تو، دیدن اشک من است از تو نپرداخته ام با کسی یاد توام، صحبت مرد و زن است

مریم ضمانتی یار خیر را او هم شنیده بود، اما هنوز باور نمی کرد. یا دلش نمی آمد باور کند. دلتنگی غریبی به سراغش آمده بود. نمی دانست بعد از مرگ عثمان بن سعید، نایب خاص امام زمان، چطور می تواند با آن حضرت ارتباط داشته باشد. یاد آن روزها در دلش زنده شد. آن روز که کشتی آرام به سوی بغداد پیش می رفت. نگاهش را به دور دست شط دوخته بود و در فکر بود که پدرش او را صدا کرد: محمد... محمد... پسر... محمد... پدرش ابراهیم بن مهزیار اهوازی در تب می سوخت و تا رسیدن به بغداد از دست محمد کاری ساخته نبود. به سراغ پدر رفت که بسختی نفس می کشید. دست محمد را در دست داغ و تبارش گرفت: پسرم این تب بیماری علامت رسیدن مرگ است... محمد وحشت زده گفت: نه... پدر... نه... تو زنده می مانی... تو نباید بمیری. ابراهیم بزحمت چشمانش را باز نگه می داشت و نفس می کشید: گوش کن... من حال خودم را می فهمم. می دانی که همراه من مقدار زیادی از اموال مردم اهواز است که متعلق به امام هستند. از خدا بترس و آنها را به صاحبش برسان.. من زنده نمی مانم تا خودم... محمد التماس کرد: نه... پدر! خواهش می کنم... نمی خواهم وصیت کنی... - آرام باش... آرام باش و گوش کن... این نامه علامت و نشانه ای است. هر کس در بغداد به سراغ تو آمد از آن به تو خبر داد، این اموال را به او برسان تا به دست امام برساند. محمد دستان

پدرش را با گریه بوسید: تو باید زنده بمانی... - این بیماری مرگ است... مواظب این اموال باش... اینها امانت مردم هستند... مردم به من اعتماد کردند اعتماد آنها را سلب نکن... ابراهیم نفسش به شماره افتاد و قبل از آنکه محمد فرصت کند حرف دیگری بزند از دنیا رفت. محمد پیکر بی جان پدر را به اهواز برگرداند و به خاک سپرد. اما تحمل ماندن در اهواز را نداشت، باید به وصیت پدر عمل می کرد. اموال مردم را برداشت و دوباره سوار بر کشتی شد. سفر با کشتی به او فرصت فکر کردن داد. با خودش اندیشید: پدر من کسی نبود که وصیت نادرستی بکند. من این اموال را به بغداد می برم و به کسی چیزی نمی گویم تا بدانم صاحب واقعی آنها کیست. همانطور که در زمان حیات امام حسن عسکری برایم روشن شد. آن همه پول و پارچه و جنس آرام آرام محمد را وسوسه می کرد. با خودش کلنجار می رفت و با نبودن پدر فکریایی به سرش می زد: اگر کسی به سراغشان نیامد با آنها خوش می گذرانم... کشتی به بغداد رسید. خانه ای رو به شط اجاره کرد و اموال مردم را به آن خانه برد. با گذشت زمان تلخی غم مرگ پدر هم از دلش رفته بود. روزها را با آرامش در کنار شط می گذراند و کسی هم به سراغش نمی آمد. او بود و امواج شط و آسمان آبی بغداد و روزهایی که به آرامش می گذشت. وصیت پدر را بکلی فراموش کرده بود تا اینکه یک روز غروب که در ایوان خانه نشسته بود و به پرواز پرندگان بر فراز شط نگاه می کرد، ناگهان کسی در خانه را کوبید. با تعجب بلند شد. این اولین بار بود که کسی سراغی از او می گرفت؛ با خودش فکر کرد: من در بغداد کسی را ندارم. هیچ کس هم از جای من خبر ندارد... که می تواند باشد؟! در را باز کرد، مردی میانسال و بلند قامت را دید که پشت در ایستاده. سلام کرد: محمد بن ابراهیم بن مهزیار؟ جواب سلام او را داد: بله خودم هستم. - این نامه مال شماست. می ایستم تا جواب بدهید. با تعجب به او و نامه نگاه کرد: از طرف کیست؟ - باز کنید متوجه می شوید. - آخر تو که هستی؟ نام مرا از کجا می دانی؟... من در این شهر غریبم.. مرد سکوت کرد. محمد با عجله نامه را گشود و آن را که به خطی خوش و زیبا نوشته شده بود خواند... باور نمی کرد.

در نامه تمام مشخصات اموالی که پدرش به او سپرده بود، ذکر شده بود. حتی جزئیاتی که خودش هم از آنها بی خبر بود. مثل رنگ پارچه ها و نقش سکه ها و... لحظاتی به فکر فرو رفت و به یاد وصیت پدرش افتاد: درباره این اموال از خدا بترس و آنها را به صاحبش برسان. این نامه علامت و نشانه ای است هر کس در بغداد از آن به تو خبر داد این اموال را به او برسان... دیگر یک لحظه درنگ نکرد. با شتاب به خانه رفت و هر چه پدرش به او سپرده بود آورد و به آن فرستاده داد و نامه را برداشت تا با خود داشته باشد. مرد هم بدون هیچ حرفی اموال را گرفت و رفت... بعد از آن اتفاق، روزها کنار شط قدم می زد و انتظار می کشید. انتظاری غریب همراه با دلتنگی. دیگر مثل روزهای اول، زیباییهای کناره شط برایش جذاب نبود. خودش هم نمی دانست این دلتنگی از کجا به سراغش آمده. شب که به خانه می رفت با خودش فکر می کرد امروز هم گذشت و کسی به سراغم نیامد. فقط همان یکبار... من که همه اموال را بدون کم و کاست تحویل دادم... شاید هم به خاطر اینکه تصمیم داشتم با اموال مردم خوش بگذرانم، آقا از من دلگیر شده... من قابل اعتماد نیستم. کاش حتی یک لحظه هم این فکر به سراغم نیامده بود... بعد از ظهر ملایمی بود. دلتنگ و تنها کنار شط قدم می زد و به آب نگاه می کرد که متوجه سواری شد که از دور به سویش می آمد. دلش فرو ریخت. ایستاد. سوار به او که رسید پرسید: محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی تو هستی؟ نگاهش کرد: بله... - این نامه برای شماست. جواب هم نمی خواهد. خداحافظ فرصت نداد که محمد حرفی بزند. سر اسب را برگرداند و بسرعت از محمد دور شد. محمد با دستانی که از شوق می لرزید، نامه را باز کرد، از اینکه خبر دلتنگی اش به امام رسیده بود احساس غرور و سرور می کرد. با همان خط خوشی که نامه قبل نوشته شده بود، خواند: ای محمد! تو را به جای پدرت منصوب کردیم... خدا را شکر کن. همان جا کنار شط زانو زد و سر به سجده گذاشت. تمام صورتش پر از اشک شده بود. امام زمان او را به وکالت خود و جانشینی پدرش پذیرفته بود... حالا بعد از پنج سال که از آن زمان می گذشت دوباره همان دلتنگی به سراغش آمده بود.

در تمام این مدت به عنوان وکیل امام در اهواز اموال مردم را جمع آوری می کرد و به بغداد به نزد عثمان بن سعید می برد و به بهانه نامه ها و سؤالات مردم حداقل نامه ها و خط امام را زیارت می کرد و دلش به همین خوش بود. حالا که خبر مرگ عثمان در همه جا پیچیده بود همان دلتنگی آن روزهای بغداد به سراغش آمده بود. انتظاری کشنده آزارش می داد و نمی دانست چرا نامه ای از امام به دستش نمی رسد؟ آماده نماز بود که در زدند. با خودش فکر کرد: خدا کند مهمان نباشد. نمازم دیر می شود. غلامم در را باز کرد و لحظه ای بعد به اتاق برگشت: آقا... نامه دارید. شنیدن اسم نامه محمد را از جا کند. به طرف در رفت و نامه را گرفت. آن را بوسید و باز کرد: - ای محمد! غمگین مباش. خداوند پسر او - عثمان - را حفظ کند. او مانند پدرش مورد اعتماد ماست و در جای او نشسته است. طبق امر و دستور ما امر می کند و به فرمان ما عمل می کند. خداوند او را تایید فرماید. پس تو هم گفته او را قبول من و نظر مرا درباره او بدان. محمد نفس راحتی کشید. امام نامه او را مو به مو و دقیق پاسخ داده و همین برای محمد کافی بود.

امیرحسین انبارداران انتظار سخت و کشنده ای بود، لحظه به لحظه هم بیشتر می شد و وجودم را پر می کرد، احساس خفگی و بی تابی آزارم می داد، دلم می خواست چشم می گشودم و او می آمد اما هر روز همین وقتها می رسید، خورشید که وسط آسمان می ایستاد، صدای اذان که از ماذنه ها به شهر عطر می پاشید، مدرسه ها که تعطیل می شد، مدرسه ایها که دسته دسته می آمدند ... او هم می آمد و انتظار هر روزه ام را پایان می داد و من غرق در او می شدم. دلبندم بود، پاره تنم بود، امید و آرزویم بود. نیامد. آفتاب هم خمید و چین برداشت، مثل قامت و پیشانی من، چشمهایم «دودو» می زد و شوری اشک به لبهایم هم می رسید اما او از راه نرسید. درد روی درد، انتظار روی انتظار و اضطراب، انگار قرار بود از پا در بیایم. آستانه در را رها کردم و دویدم به خانه. در میان سر در گمی اندیشه به ذهنم رسید که بروم سراغ دوستانش، چادرم را به سر انداختم و هراسان زدم بیرون، مرغ سر کنده ای را می مانستم که نمی داند کدام سو برود، کشیده شدم به سوی خانه ای، همیشه با او می آمد، ضجه زدم: - فرشته از مدرسه آمده یا نه؟ مادر فرشته مثل من منتظر و بی تاب ناله سر داد: - نه، من هم منتظرم! هنوز اضطرابش را بدرستی مزمه نکرده بودم که صدای دخترکش آبی بود بر آتش دل او و آتشی بر دل من. فرشته به آغوش مادر پرید، انگار حسادتم شد، کشیدمش پایین و گویی او عامل نیامدن «ریحانه» است تند پرسیدم: - ریحانه کو؟! انگشت اشاره اش را به لب گزید و سکوت کرد، این بار پر خشم پرسیدم: - گفتم ریحانه را ندیدی؟! دخترک انگار ترسید، دو قدم به عقب برداشت و قامت کوچکش کوچکتر شد. «من و منی» کرد و مادرش را نگریست، از نگاه زن خواندم که به دخترش التماس می کند جواب مرا بدهد، او هم مثل من مادر بود دیگر! درد مادری را می دانست.

دخترک نفس زنان و بریده بریده گفت: - ریحانه ... و ایستاد، انگار از گفتن شرم داشت، نالیدم: - ریحانه چی؟! بگو دیگه! کاش دخترک می فهمید من یک مادرم، کاش می دانست من هستم و همان یکدانه دختر، کاش می دانست همان یکدانه دختر من که تمام آرزویم بود عشقم ... - همه کلاس اولیها آمدند یا فقط تو آمدی؟ انگار بار دل و اندیشه دخترک کم شد که گفت: - همه آمدند، ریحانه هم آمد ... چرخید و نگاه به مادرش کرد در یک آن گفت: - افتاد توی چاه. و بعد هم به اشاره دست به بیرون خانه و راه مدرسه اشاره کرد. مردم، توی دلم یک چیزی نیست شد. دنیا دور سرم چرخید. دیوانه وار از خانه ای که خبر به چاه افتادن دخترکم را داده بودند بیرون دویدم به سوی مدرسه. در راه همه نگاهم می کردند، چیزی نمی فهمیدم، دیوانه بودم، دخترکم در چاه افتاده بود. رسیدم به انبوه آدمها، حلقه زده بودند، زدم به میانشان و رفتم جلو، رسیدم به چاه، افتادم روی خاکها و نگاهم را دواندم به سیاهیهای چاه، ظلمات بود. دلم می خواست بیفتم توی چاه. دستهایم را کشیدند و مرا به عقب بردند، ضجه زدم، خون گریستم و فریاد زدم: - یا عباس! منم خواهر جوانت زینب! خودت رحم کن و دیگر چیزی نفهمیدم. نمی دانم خواب بود یا بیداری. صورتم خنک شد، نگاهم به آسمان آبی بود و بر آفتاب خیره شد، نسیمی ملایم نوازشم داد، نگاهم را آوردم پایین، ریحانه - دخترکم که به چاه افتاده بود - نشسته بود روی پاهایم، سر و صورتش خاکی بود و موهایش آشفته. دستم را به صورتش کشیدم، خودش بود، لبخندی خسته و دردآلود بر لب داشت، مردم اطرافمان حلقه زده بودند و نگاهمان می کردند،

دوباره دست کشیدم به صورت ریحانه، باورم نمی شد، بلندش کردم، ایستاد، سرپایش سالم بود، به آغوشش کشیدم، بوسه بارانش کردم، انگار از نبردی عظیم با امواج دریا رهیده و در پناه ساحل بودم. اگر مادر هستید خودتان را به جای من بگذارید، جوان باشی، یکدانه دختر شیرین زبان هم داشته باشی که کلاس اولی است، ظهر از مدرسه نیاید و تو در انتظار و اضطراب غرق شوی، بعد هم خبر رسد که به چاه افتاد، بیایی بالای چاه و ... دخترک روی پاهایت بنشیند و مردم هم عشق تو را به دخترک ببینند، چه حالی پیدا می کنی؟! مردم بتدریج می رفتند و اطرافمان خلوت می شد که شوهرم آمد، مرا و ریحانه را نگرست، دستهایم را گرفت و بلندم کرد، بعد هم ریحانه را در آغوش کشید و بوسید، عده ای هنوز مانده بودند و دلداریمان می دادند، شوهرم هم راه افتاد که برویم، ریحانه به یکباره بی تابی کرد، می خواست از آغوش پدرش پایین بیاید، شوهرم او را زمین گذاشت و هر دو به او خیره شدیم، ریحانه به این سو آن سو نگاه می کرد، لا به لای جمعیت می گشت، حیرانش شدیم، دنبال چه کسی می گشت؟! به سویی رفتم، انگشت به دهان گرفته بود، پرسیدم: - دنبال کی می گردی مادر؟! با نگاهی کنجکاو مرا نگرست و گفت: - اون آقاهه کو؟! سر در گم پرسیدم: - کدوم آقاهه؟! ریحانه بی توجه به من در حالی که به سوی لبه چاه می رفت گفت: - همون آقاهه دیگه! همون که تو فرستادی پیش من که مواظبم باشه. متعجب و حیران گفتم: - من؟! من که کسی رو نفرستادم. ریحانه قیافه حق به جانبی گرفت و گلایه وار گفت: - مامان درغگو! او آقاهه خودش گفت من رو مامانت فرستاده. کلاف سر در گم اندیشه ام لحظه به لحظه بیشتر به هم می پیچید، ریحانه از کسی حرف می زد که روح من هم از آن بی خبر بود، مردمی که در حال رفتن بودند بر جا میخکوب شدند، شوهرم به کنار ریحانه آمد و مثل بقیه محو او شد، نا و توان حرف زدن نداشتم، شوهرم حرف دلم را بر زبانش آورد و گفت: - بابا جون! او آقاهه چه قیافه ای داشت؟ ریحانه به دستهای خودش اشاره کرد و گفت: - اون که او مد پیش من خیلی خوشحال شدم، نشستم کنارش، چون خیلی می ترسیدم باهاش حرف زدم، بهش گفتم آقا دست من رو بگیر و ببر بیرون، اون آقاهه گفت مامانت فقط به من گفته مواظبت باشم، اون که می دونست من دست ندارم. به دستهایش که نگاه کردم دیدم دست نداره، دلم می خواست بدونم او آقاهه کیه، بهش گفتم شما کی هستی، او آقا گفت: من عباسم، برادر زینب. همه چشمها خیس بود و نقل از مجله زن روز

سامید و آرزوی پیروزی نهایی حق بر باطل، صلح بر جنگ، عدالت بر ظلم، برقراری ارزشهای انسانی و تشکیل مدینه فاضله یا «آرمانشهر» و به عبارت دیگر «فوتوریسم» در همه ادیان زمینی و آسمانی با اختلاف اندکی وجود دارد و یکی از مشترکات تمامی ادیان و مذاهب است. در همه ادیان به آینده درخشان و آمدن مصلحی جهانی در آخر الزمان نوید داده شده است. «فوتوریسم» یعنی اعتقاد به دوره آخر الزمان و انتظار ظهور منجی غیبی و مصلح بزرگ جهانی از مسایلی است که در بحثهای تئولوژیک تمام مذاهب و ادیان درباره آن بحث و گفتگو شده است. همه ادیان در آن مشترکند اما در مصداق آن اختلاف وجود دارد. سمت و سوی جهان بشریت علی العموم رو به پیروزی عدالت و نجات قطعی انسانها و نابودی حتمی ظلم و ظالم می رود و همین «انتظار» است که عامل نیرو بخش و ایمان بخش به ستمدیدگان است و باعث امیدواری آنها به پیروزی می شود. این ایمان قطعی نه تنها آنها را بی مسؤولیت و منفی بار نمی آورد بلکه به آنان نیرو و قدرت و اطمینان به پیروزی می دهد. در کتاب «روش جوک» از کتب هندویان آمده است: «سرانجام دنیا به کسی بر گردد که خدا دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او «فرخنده و خجسته» باشد.» (۱) هندوها مصلح را «مظهر ویشنو» به معنای مظهر دهم می دانند و آورده اند: «این مظهر ویشنو در انقضای کلی یا عصر آهن سوار بر اسب سفیدی در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله دار در دست دارد ظاهر می شود و شیران را تماماً هلاک می سازد و خلقت را از نو تجدید و پاکی را جعت خواهد داد... این مظهر دهم در انقضای عالم ظهور خواهد کرد.» (۲) در کتاب دیگری به نام «باسک» که از کتب هندوهاست آمده: «دور دنیا تمام شود به پادشاه عادل

ص: ۸۵

۱- روزنامه همشهری، ویژه میلاد حضرت مهدی، علیه السلام، ۱۶ دی ۱۳۷۴.

۲- اوپانیشاد، ص ۷۳۷.

در آخرالزمان که پیشوای فرشتگان و پریان و آدمیان باشد و راستی حق با او باشد و آنچه در دریا و زمینها و کوه ها پنهان باشد همه را به دست آورد و از آسمان و زمین آنچه باشد خبر می دهد و از او بزرگتر کسی به دنیا نیاید» (۱). «شاکمونی» پیغمبر هندوها در کتاب مذهبی خود می گوید: «پادشاهی دولت دنیا به فرزند سید خلاق دو جهان «کشن» بزرگوار تمام شود و او کسی باشد که بر کوه های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و بر ابرها سوار شود و دین خدا یک دین شود و دین خدا زنده گردد» (۲). در کتاب «ددا تک» از کتب مقدس برهمنیان آمده است: «دست حق در آید و جانشین آخر «ممتا» ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد همه جا و خلاق را هدایت کند» (۳). جاماسب در کتاب «جاماسب نامه» از زرتشت نقل می کند که می گوید: «مردی بیرون آید از زمین تازیان... و بر آیین جد خویش با سپاه بسیار روی به ایران نهد و آبادانی کند و زمین را پر داد کند و سوشیانس «نجات دهنده بزرگ» دین را به جهان رواج دهد. فقر و تنگدستی را ریشه کن سازد. ایزدان را از دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را هم فکر و هم گفتار و هم کردار گرداند» (۴). در کتاب «زند» کتاب مذهبی زرتشتیان در این باره آمده است: «لشکر اهریمنان با ایزدان دائم در روی خاکدان محاربه و کشمکش دارند و غالباً پیروزی با اهریمنان باشد... آنگاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان می شود و اهریمنان را منقرض می سازند... و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده بنی آدم بر تخت نیکبختی خواهند نشست» (۵). در «مزامیر» داود چنین می خوانیم: «... زیرا که شیریان منقطع خواهند شد، اما متوکلان به خداوند وارث زمین خواهند شد. هان! بعد از اندک زمانی شیرین نخواهد بود. در مکانش تامل خواهی کرد و نخواهد بود. اما حکیمان (صالحان) وارث زمین خواهند شد... و میراث آنها خواهد بود تا ابد الابد... زیرا «متبرکان خداوند» وارث زمین خواهند شد اما ملعونان وی منقطع خواهند شد» (۶). در «تورات» آمده است: «و نهالی از تنه یسی (۷) بیرون آمده، شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خدا بر او قرار خواهد گرفت... مسکینان را به

ص: ۸۶

- ۱- روزنامه همشهری، ۱۶ دی ۱۳۷۴.
- ۲- همان، ۲۶ دی ۱۳۷۳، به نقل از مصلح جهانی، سید هادی خسروشاهی.
- ۳- همان، ۱۶ دی ۱۳۷۴.
- ۴- جاماسب نامه، ص ۱۲۱.
- ۵- روزنامه همشهری، ۲۶ دی ۱۳۷۳، به نقل از مصلح جهانی.
- ۶- عهد عتیق، کتاب مزامیر، مزمور ۳۷.
- ۷- یسی، به معنای قوی، نام پدر حضرت داود، علیه السلام، ر. ک: قاموس مقدس، ص ۹۵۱.

عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین برآستی حکم خواهد کرد... گرگ با بره سکونت خواهد کرد و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند. و در تمامی کوه مقدس من، ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد شد... (۱) به منظور گرد آوردن طوایف بشر بر یک دین حق، سلاطین دول مختلفه را نابود کنم. آن وقت برگردانیم به قومها لب پاکیزه برای خواندن همه به نام خدای و عبادت کردن ایشان به یک روش. (۲) در «انجیل» چنین می خوانیم: «کمرهای خود را بسته، چراغهای خود را فروخته بدارید و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند. تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی درنگ برای او باز کنند. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد... پس شما نیز مستعد باشید زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پس ایشان می آید... (۳) چون برق که از مشرق بیرون می آید و تا مغرب ظاهر می گردد. آمدن فرزند انسان نیز چنین خواهد بود... خواهند دید فرزند انسان را بر ابرهای آسمان که می آید با قدرت و جلال عظیم... (۴) و چون فرزند انسان در جلال خود خواهد آمد با جمیع ملائکه مقدسه بر کرسی بزرگی قرار خواهد گرفت...» (۵) در یکی از اناجیل مورد قبول مسیحیان پروتستان ضمن وصایای مسیح، علیه السلام، به شمعون پطرس این طور می گوید: «ای شمعون خدای به من فرمود: ترا وصیت می کنم به سید انبیا که بزرگ فرزندان آدم و پیغمبر امی عربی است و بیاید ساعتی که فرج قوی گردد و نبوت بسیار شود و مانند سیل جهان را پر کند.» (۶) قرآن کریم با قاطعیت تمام از پیروزی نهایی دین حق بر تمامی ادیان سخن گفته است: «هو الذی ارسل رسوله و دین الحق لیظهره علی الدین کله بالهدی و لو کره المشرکون.» (۷) اوست آنکه پیمبرش را به رهبری و کیش حق فرستاد تا بر کیشها همگی چیره گرداندش چه شرک و رزان ناخوش دارند. (۸) قرآن، وراثت زمین را برای بندگان صالح خداوند وعده داده است: «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون» (۹) و هر آینه در زبور پس ذکر نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من ارث برند. خداوند در قرآن، بر مستضعفان زمین منت می گذارد و آنها را پیشوا و وارث قرار می دهد: «و نرید ان نمین علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین.» (۱۰) و خواهیم منت نهیم بر آنانکه ناتوان شمرده شدند در زمین و آنان را پیشوایان وارث برندگان بگردانیمشان. آیات ۵۵ سوره نور، ۱۲۸ اعراف، ۵۴ مائده و نیز آیات دیگر در همین زمینه نشان می دهد

ص: ۸۷

- ۱- تورات، اشعیای نبی، فصل ۱۱.
- ۲- تورات، صفیای نبی، فصل ۳.
- ۳- انجیل لوقا، فصل ۱۲.
- ۴- انجیل متی، فصل ۲۴.
- ۵- همان، فصل ۲۵.
- ۶- روزنامه همشهری، ۲۶ دی ۱۳۷۳، به نقل از: خسروشاهی، سیدهادی، مصلح جهانی.
- ۷- سوره صف (۶۱) آیه ۹، همچنین ر. ک: سوره توبه (۹) آیه ۳۳ و سوره فتح (۴۸) آیه ۲۸.
- ۸- تمامی ترجمه های آیات با استفاده از ترجمه مرحوم سید کاظم معزی است.
- ۹- سوره انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵.

که این اندیشه در قرآن به طور جدی و قوی حضور دارد. این اندیشه به تفسیر استاد شهید آیه الله مطهری: «بیش از هر چیز مشتمل بر عنصر خوش بینی نسبت به جریان نظام طبیعت و سیر تکاملی تاریخ و اطمینان به آینده و طرد عنصر بدبینی نسبت به پایان کار بشر است.»^(۱) امید و آرزو به تحقق این نوید و پایان خوش برای جهان در زبان روایات اسلامی «انتظار فرج» نامیده شده است.

ص: ۸۸

۱- ر. ک: مطهری، مرتضی، قیام و انقلاب مهدی از دیدگاه فلسفه تاریخ، ص ۶.

سید احمد رضا یکانی فرد اخیراً مقاله‌ای به دست ما رسیده است که در بر دارنده نکات جالب توجهی در خصوص عنوان این سلسله مقالات یعنی «رویکرد غرب و مسیحیت به معنویت و مهدویت» است؛ این مقاله مصاحبه‌ای است که با دکتر «مایکل برادین» در مورد انگیزه اسلام آوردن و دیدگاهش پیرامون اسلام و مسلمانان آمریکا صورت گرفته که چکیده این مصاحبه در زیر از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد. دکتر «مایکل برادین»، استاد دانشگاه «آریزونا» در آمریکا است که در سال ۱۹۹۱ (۱۳۷۱) اسلام آورد و نام «محمد اسعد» را برگزید و هم اکنون مسئول مرکز اسلامی «توسان» آمریکا است. وی در جواب به این پرسش که چرا مسلمان شدید می‌گوید: «اول پیش از هر چیز، لطف و عنایت خداوند بزرگ بود که مرا به اسلام خواند، هیچ کار با ارزشی انجام نداده و هیچ ویژگی مهمی نداشتم که در خور چنین تحولی شوم تنها و تنها فضل خدا بود. دوم اینکه اسلام آوردم برای اینکه تنها راه حل مسائل امروز آمریکا و جهان است، آنچه در قرن بیست و یکم و پس از آن برای باقی ماندن به آن نیازمندیم، اسلام است. بدون اسلام آینده‌ای تیره و تاریک خواهیم داشت. سوم اینکه، مسلمان شدم چون اسلام دینی خودزا و منطقی‌تر است و راه حل‌های عملی همه مشکلات شخصی، ملی و جهانی امروز نیز در اسلام نهفته است.» (۱) وی در ادامه سخنان خود می‌گوید: «روانشناسی، اقتصاد، سیاست، معاملات، اخلاق و دیگر تعالیم اسلامی، آفرینش بی‌مانند آفریدگاری که همه ما را آفریده نمایان می‌سازد. برای مسلمان شدن چه دلایلی بهتر از اینها می‌خواهید؟» (۲) وی در جای دیگر از سخنان خود می‌گوید: «آمریکا می‌تواند با کمک اسلام هم خود و هم جهان را نجات دهد. من مسلمان شدم برای اینکه خدا چنین دین خوبی را به ما

ص: ۸۹

-
- ۱- اسلام تنها راه نجات آمریکا و جان، نویسنده: نامعلوم، مجله العالم ۱/۳/۱۱۹۶، ص ۱.
 - ۲- اسلام تنها راه نجات آمریکا و جان، نویسنده: نامعلوم، مجله العالم ۱/۳/۱۱۹۶، ص ۱.

ارزانی کرد و الگویی به نام محمد، صلی الله علیه و آله، را برای ما فرستاد و مسلمان شدم برای اینکه اسلام، نسخه نجات جهان و کشورم را در خود دارد. وی در پاسخ به این سؤال که: «اندیشمندان غربی معتقدند تمدن غرب به سوی بن بست گام برمی دارد و بشریت را به طرف تمدن انسان بحران زده می برد. زیرا، دگرگونیهای معاصر اوضاع بحرانی را وخیم تر کرده است؛ نظر شما چیست؟»^(۱) می گوید: «به عقیده من تمدن غربی به بن بست می رسد و جای آن را تمدن اسلامی خواهد گرفت اسلامی که خدا خواسته است نیروی برجسته جهان در قرن بیست و یکم باشد. شمار اندکی از مردم، چنین تغییری را در جهان دریافته اند. ما به عنوان مسلمان توفیق یافته ایم که این را بفهمیم زیرا از قرآن آموخته ایم که هستی به سوی یک هدف آسمانی همواره در حرکت است که در پی هدفی خدایی رخ می دهد.»^(۲) وی سخنان خود را چنین دنبال می کند: «بسیاری از اندیشمندان غربی دریافته اند که تمدنشان به آخر خط رسیده است و از این مساله بیمناک شده اند. برخی پیش بینی می کنند که اسلام به عنوان تمدن نیرومند جای تمدن کنونی را می گیرد، بعضی نیز معتقدند که تمدن اسلامی می تواند همه تمدنها از جمله تمدن غربی را از نیستی برهاند. بد نیست در اینجا به «برژینسکی» مشاور امنیت ملی کارتر اشاره کنم. او شهرت خود را مدیون پیش بینیهایش درباره دگرگونی تمدنهاست. وی ده سال پیش کتابی نوشته و در آن تاکید کرده بود که تمدن کمونیستی بزودی نابود خواهد شد. وی اکنون هشدار می دهد که همین سرنوشت برای آمریکا تکرار خواهد شد.» «برژینسکی» با صراحت و تاکید می گوید: «جامعه غوطه ور در شهوتها نمی تواند آداب اخلاقی جهان را پایه ریزی کند و هر تمدنی که نتواند در اخلاق پیشگام و جلودار باشد، دچار فروپاشی خواهد شد.»^(۳) این موارد نکات برجسته ای بود از مصاحبه فوق الذکر که در واقع گویای روندی است که از چندی پیش در جهان آغاز گردیده و از جنبه های متفاوت و مختلف در حال پیشرفت است که در شماره های پیشین ماهنامه نیز به آنها اشاره رفت و در این شماره نیز آن را از زاویه ای دیگر مطرح نمودیم. باشد که منعکس کننده گوشه ای از روند رویکرد غرب و سیحیت به معنویت و مهدویت باشد.

ص: ۹۰

- ۱- اسلام تنها راه نجات آمریکا و جان، نویسنده: نامعلوم، مجله العالم ۱/۳/۱۱۹۶، ص ۳.
- ۲- اسلام تنها راه نجات آمریکا و جان، نویسنده: نامعلوم، مجله العالم ۱/۳/۱۱۹۶، ص ۴.
- ۳- اسلام تنها راه نجات آمریکا و جان، نویسنده: نامعلوم، مجله العالم ۱/۳/۱۱۹۶، ص ۴.

برادر یا خواهر (ح. ا. م) از شهرستان ارومیه پرسیده اند: نشانه های ظهور امام زمان، علیه السلام، کدامند؟ و چگونه باید آنها را شناخت؟ در ابتدا نکاتی چند درباره این نشانه ها را ذکر می نمایم و سپس برخی از روایات وارد شده از معصومین، علیهم السلام، در این مورد را به عنوان نمونه می آوریم:

۱. معتقدین به امام زمان، علیه السلام، باید همواره چشم انتظار ظهور آن حضرت باشند و با بهره گیری از اصل انتظار، آمادگیهای لازم را برای یاری و همراهی با امام موعود خویش کسب نمایند. اینکه هنوز برخی از نشانه ها تحقق نیافته باشند، هرگز به معنای نفی لزوم انتظار در هر روز و شب نیست.

۲. خداوند امر فرج و ظهور امام زمان، علیه السلام، را تنها در یک شب مقرر خواهد فرمود، و در این صورت نیازی به مقدماتی طولانی نخواهد بود، بلکه بسیاری از نشانه های ذکر شده در روایات ممکن است طی همان یک شب و روز تحقق یابند.

۳. یکی از دلایل ذکر این نشانه ها در روایات، آشنا شدن مردم با شرایط ویژه ای است که قبل از قیام جهانی ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، پدید می آید. آشنایی مردم با این ویژگیها، می تواند عامل مهمی در شناسایی مدعیان دروغین مهدویت و رسوایی فرصت طلبانی باشد که از جهالت مردم تحت پوشش نام مهدی، علیه السلام، سوء استفاده می کنند.

۴. صدها مورد از نشانه های ظهور تحت عنوان «علایم آخرالزمان در روایات مربوط برشمرده شده که به اثرات جدا ماندن مردم از تعالیم اسلام و محروم ماندن آنان از سرپرستی آشکار معصومین، علیهم السلام، اشاره دارند. مانند: از بین رفتن اهمیت نماز، خیانت در امانت،

حلال شمردن دروغ و علنی شدن فحشا.

۵. درباره علایمی همچون گسترش فساد و زیاد شدن گناهان، سه نکته قابل توجه است: .

الف) مطلق این امور نشانه ظهور به حساب نمی آید، و چنین نیست که هر زمان فساد گسترش یافت و گناهانی زیاد شد. حضرت مهدی، علیه السلام، ظهور کند.

ب) شرایط واقعی جهان قبل از ظهور حضرت مهدی، علیه السلام، کثرت بسیار شدید گناهان و افزایش چشمگیر و فوق العاده ظلم و فساد است. با این همه اثبات چنین واقعیتی به معنای عدم وجود طاعت و بندگی و عدالت در جای جای زمین نیست.

ج) وجود چنین نشانه ای هرگز از مسؤولیت منتظران برای مبارزه با ظلم و از بین بردن ریشه گناهان نمی کاهد، اگر چه به موفقیتی در این زمینه دست نیابند.

۶. پدید آمدن برخی نشانه های ظهور و حتی بروز بسیاری از آنها نمی تواند توجیهی برای تعیین وقت ظهور امام زمان، علیه السلام، در این دوران باشد، زیرا با توجه به فرمایش امام زمان، علیه السلام، تعیین کنندگان وقت ظهور دروغگو محسوب می شوند، مگر در مواردی که نشانه ای مخصوص سال یا روز ظهور باشد که در آن صورت تعیین وقت دیگر معنا نخواهد داشت (و تحصیل حاصل به شمار می آید).

۷. امر ظهور ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، به دست خداست و ممکن است صدها سال دیگر نیز تحقق نیابد و علی رغم بروز بسیاری نشانه ها باز هم بنا به حکمتهای الهی تا زمانی بسیار طولانی به تاخیر افتند. آنچه مهم است، حالت انتظار داشتن است که لازمه اش آمادگی بیشتر، تلاش افزونتر، و احساس مسؤولیت شدیدتر است. این انتظار چه کوتاه باشد و چه طولانی هرگز نباید اثری جز افزایش شور و شوق خدمت و آمادگی بیشتر برای دفاع از ارزشهای الهی در ما به وجود آورد. مبادا فرصت طلبان و دشمنان آگاه یا دوستان ناآگاه با تاکید بر بروز برخی نشانه های نزدیکی ظهور، و ایجاد امید فراوانتر نسبت به نزدیک شدن فرج امام زمان، علیه السلام، ما را از ادای تکلیف نسبت به خدا و پیامبر، صلی الله علیه و آله، و امام زمان، علیه السلام، باز دارند، یا به این وسیله ما را از توطئه هایی که برای تضعیف ولایت و از بین بردن ارزشهای اسلامی انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی صورت می گیرد، غافل سازند. باید بهوش بود که حفظ ارزشهای اسلام و قرآن و ولایت در دوره غیبت، کم اهمیت تر از حفظ همان ارزشها در دوران ظهور نیست.

۸. با مقایسه برخی روایات مربوط به نشانه های ظهور با برخی دیگر می توان به نکاتی هشدار دهنده و عبرت آموز و بیداری آفرین دست یافت. چنانکه وقتی در روایتی می خوانیم که قبل از ظهور شرایطی پیش می آید که از «قرآن جز رسم و از اسلام جز اسم آن باقی نماند، شرح همین نشانه را در روایتی می یابیم که: «قبل از ظهور، بردباری، ضعف به شمار می آید و ستمگری، افتخار. شهادت به دروغ پدیدار می گردد و تهمتها مورد قبول قرار می گیرد. قرآنها آراسته می شوند و مساجد زینت می یابند. دروغگو مورد تصدیق قرار می گیرد و خیانتکار مورد امانت واقع می شود.»

۹. نشانه های ظهور تعداد مشخصی ندارد و در اینکه چه تعداد از آنها تاکنون پدید آمده است، نظر مشخصی موجود نیست و

درباره اینکه از سایر علامات باقی مانده چه نشانه هایی باید قطعا تحقق یابند، دلیل محکمی در دست نیست.

ص: ۹۲

۱۰. نشانه های ظهور تقسیم بندیهای گوناگون دارد:

الف) نشانه های عمومی: که ممکن است طی چندین سال تحقق یابند. مانند: کثرت گناهان. نشانه های سال ظهور: که در آخرین سال غیبت و با فاصله کمی به زمان ظهور به وقوع می پیوندد. مانند: خروج سفیانی. نشانه های روز ظهور: که پیش از ظهور یا همزمان با آن در دنیا رخ می دهد. مانند: فریادی از آسمان. ب) نشانه هایی در اجتماع: مانند: زیادی فتنه ها، ظاهر شدن قحطی. نشانه هایی در طبیعت: مانند: کم شدن چشمگیر برداشت از زراعتها. نشانه هایی در آسمان: مانند: خسوف و کسوف مکرر و فراوان در یک سال، بویژه در ماه رمضان.

ج) نشانه های یقینی: مراد از این نشانه ها، علاماتی است که در روایات متعدد مورد تاکید قرار گرفته و یا در روایات صحیحه به عنوان نشانه های حتمی ذکر گردیده است. مانند: قیام سفیانی (مردی با عنوان عثمان بن عنبسه) و صیحه آسمانی. نشانه های احتمالی: مراد از این نشانه هایی است که تنها در اندکی از روایات آمده، یا تصریح به غیر حتمی بودن آنها شده است. مانند: آتشی در آسمان، فرو رفتن بغداد و بصره در زمین.

د) نشانه های متشابه: نشانه هایی که مراد از آنها و کیفیت آنها روشن نیست، و تاویل‌های مختلف و اشکال گوناگون می تواند داشته باشد. مانند: خروج دجال. نشانه های روشن: نشانه هایی که کیفیتی خاص دارند و تاویل بردار نیستند. مانند: فریادی از آسمان که در آستانه قیام امام زمان، علیه السلام، به نام حضرت مهدی، علیه السلام، و اعلان ظهور او تصریح دارد.

ه) نشانه هایی در تلقی از شریعت: مانند اینکه کارهای خیر از منکرات شمرده می شوند و کارهای زشت و منکرات به عنوان کار خیر و معروف مورد اقبال قرار می گیرند و چنان می شود که گویا بر اندام اسلام پوستینی واژگون (و بدنما) پوشانده باشند. نشانه هایی در برخی سرزمینها: مانند: اینکه «کوفه از مؤمنین خالی می ماند و «قم به عنوان معدن علم و فضیلت به شمار می آید. نشانه هایی در تکوین: مانند: طلوع خورشید از مغرب.

و) نشانه های تحقق یافته در گذشته های دور: مانند: از بین رفتن حکومت بنی عباس. نشانه های تحقق یافته در گذشته ای نزدیک: مانند: قیام مردی از قم. نشانه های تکرار شده در تاریخ: مانند: شیوع طاعون. نشانه های تحقق نیافته: مانند: خروج یمانی (در دعوت به ولایت اهل بیت) و سفیانی (در مبارزه با تشیع) و سید خراسانی (با پرچمهایی به طرفداری از حق). تذکر: اینکه چرا برخی امور که صدها سال پیش انجام شده و یا در تاریخ بارها تکرار شده، از نشانه های ظهور به حساب آمده اند، احتیاج به تحقیقی گسترده تر در سند روایات و مدلول عبارات آن دارد. اینک بدون در نظر گرفتن تقسیمات مزبور، به ذکر پنج روایت در این مورد اکتفا می کنیم:

× در «کمال الدین صدوق، از امام صادق، علیه السلام، نقل شده است که: پنج چیز قبل از قیام قائم، علیه السلام، به وقوع می پیوندد: قیام یمانی، خروج سفیانی، ندای آسمانی، فرو رفتن لشکری در بیداء (سرزمینی بین مدینه و مکه) و کشته شدن نفس زکیه (محمد بن الحسن).

× در «همان مدرک پیشین و از همین پیشوای معصوم، علیه السلام، آمده است: بین کشته شدن نفس زکیه و قیام قائم آل

محمد، علیه السلام، تنها پانزده شب فاصله هست.

× در «ینابیع الموده ص ۴۲۷ از حضرت علی، علیه السلام، نقل شده است که فرمود: اندکی پیش از قیام قائم ما، سفیانی قیام خواهد کرد و به اندازه دوره بارداری زنان «یعنی ۹ ماه فرمانروایی خواهد کرد. سپاه او رو به مدینه پیش می روند وقتی که به منطقه «بیداء» می رسند، زمین آنان را به کام خویش فرو می برد. × در «غیبت نعمانی آمده است که امام صادق، علیه السلام، فرمود: از امور قطعی که قبل از قیام قائم تحقق خواهد یافت، خروج سفیانی و فرو رفتن منطقه «بیداء» و کشته شدن نفس زکیه و ندای آسمانی است. قابل ذکر است که کلیه روایات فوق و نیز نمونه نشانه های ذکر شده در بندهای پیشین همگی از کتاب «منتخب الاثر» گزینش شده که مجموعه ای نفیس از روایات مربوط به حضرت مهدی، علیه السلام، گردآوری شده از دهها کتاب معتبر «شیعه و سنی است. مدارک کلیه موارد مذکور را می توان در صفحات ۴۲۴ تا ۴۲۶ این کتاب به دست آورده که ما به خاطر رعایت اختصار، از ذکر متن عربی و آدرس هر کدام به طور جداگانه صرف نظر کردیم.

ص: ۹۳

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

